



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون
پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

جرم بغاوت از دیدگاه فقه اسلامی و قانون جزایی افغانستان
(رساله ماستری)

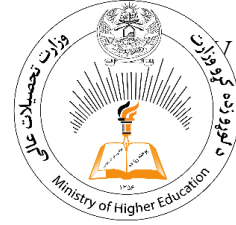
محصله: مریم "خطیبی"

استاد رهنما: دکتور محمد سعید "وزیری"

سال: ۳۹۹۱ هـ. ش - ۱۴۴۱ هـ. ق



پوهنتون سلام
پوهنځی شرعیات و قانون
پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان
وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

جرم بغاوت از دیدگاه فقه اسلامی و قانون جزایی افغانستان

پایان نامه تحصیلی دوره لیسانس

محصله: مریم «خطیبی»

استاد راهنما: دوکتور محمدسعید «وزیری»

سال فراغت: 1399 ه.ش / 1441 ه.ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

دپارتمنت فقه و قانون

بورد ماستری

تصديق نامه

محترمه مريم بنت محمد رباني ID: 98-638-SH-MSF محصله دور هفتم فقه و قانون كه رساله
مستري خویش را زیر عنوان: جرم بغاوت از دیدگاه فقه و قانون
په روز شنبه ۱۳۰۱/۹/۲۲ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و په اساس بررسی هیات
تحکیم مستحق ۹۰ (نمره به عدد) نور ۹۰ (نمره به حروف) گردید، موفقیت شان را از الله
ستعالی خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دكتور محمد سليم مدنی	عضو هیات	
۲	دكتور محمد یونس ابراهیمی	عضو هیات	
۳	استاد وزیر محمد سعیدی	استاد رهنما و رئیس جلسه	

معاون علمی

امر بورد ماستری

سپاس گذاری

اللهم لك الحمد كما ينبغي لجلالك والصلاة والسلام على عباده الذي اصطفى وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

حمد و ستایش خداوند را، که انسان را آفرید آن خدایی که بنده را توفیق عنایت فرمود تا سال های تحصیلی ام را به پایان رساندم، و درود فراوان به روان فرستاده محمودش حضرت محمد - صلی الله علیه وسلم -، که تعالیم دین مبین اسلام را به ما رسانیدند.

ابتداءً اظهار سپاس و شکر از وزارت تحصیلات عالی امارت اسلامی افغانستان و همچنان هیئت رهبری پوهنتون سلام که در تدریس و رهنمائی محصلان خویش از هیچ نوع شفقت و توجه دریغ نورزیده اند و سعی مشکور خود را انجام داده اند.

ثانیاً، تشکر و سپاس از ریاست محترم پوهنځی شرعیات و قانون، و هکذا؛ سپاس و تشکر بی پایان از آمریت محترم بورد ماستری فقه و قانون که با همکاری وزارت تحصیلات، زمینه تحصیل را با سهولت های فراوانی فراهم نموده اند.

ثالثاً، سپاس از والدین گرامی و اعضای خانواده ام که در لحظات دشوار زندگی از هیچ نوع سعی و تلاش در راستای رسیدن بنده به قله های موفقیت و کسب دانش، دریغ نورزیده اند و سایر دوستان که بنده را در تدوین و تکمیل این تیزس از مشوره ها و راهنمایی های نیک شان بهرمند ساخته اند.

در اخیر سپاس ویژه از جناب استاد رهنمایم محترم دوکتور وزیر محمد «سعیدی» که از آغاز الی تکمیل این تحقیق، با هدایات و دلسوزی ها و همکاری های پیگیر و خستگی ناپذیر شبانه روزی در هنگام مصروفیت و فراغت با وجود مشغله های زیاد علمی، تدریسی و اداری که دارند در مورد رساله ی بنده توجه خاص نموده اند.

همچنان سپاس از استادان مناقش خویش هر یک دکتور محمد یونس «ابراهیمی» و دوکتور محمد سلیم «مدنی» که با راهنمایی های مفید خویش در جریان دفاع توانستند جایگاه علمی رساله را بیشتر بسازند و از همه استادان بزرگوار و دست اندرکاران پوهنتون سلام از صمیم قلب، سپاس و قدردانی نموده سرفرازی و سربلندی تک تک شان را در همه ابعاد زندگی از خداوند لایزال استدعا میدارم.

خلاصه

از جمله رفتارها و جرایم ناقض امنیت که از دیوار حکومت اسلامی یا نظام سیاسی با آن مواجه بوده و هست و خواهد بود، و در شریعت اسلامی مورد توجه قرار گرفته است، جرم بغاوت می‌باشد. بغاوت از جمله جرایمی است که با هدف حفظ امنیت سیاسی و حاکمیت نظام اسلامی، جرم انگاری گردیده است؛ چرا که حفظ اسلام و ارزش‌های اسلامی وابسته به یک حاکمیت اسلامی قدرتمند است. برای حفظ ثبات و پایداری سیاسی یک جامعه اسلامی که پایه و اساس آن جامعه است، باید حاکمیت اسلامی دارای حریمی باشد که هیچ کس حق تعرض به آن را نداشته باشد.

اکثر مذاهب فقهی بر این باورند که برای اثبات وصف بغاوت به سه شرط نیاز است: اول: اهل بغاوت فراوان و کثیر باشند به گونه‌ای که جز با تجهیز سپاه و جنگ نتوان آنان را متوقف ساخت و جمع‌شان را پراکنده ساخت. اما اگر گروهی اندک مانند یک نفر و دو نفر و ده نفر بودند که کید آنان ضعیف بود اینان اهل بغاوت نیستند. دوم: این که از دسترس امام خارج باشند و در شهر یا صحرایی منفرد از امام باشند. اما اگر با امام باشند و در دسترس وی اهل بغاوت نیستند. سوم: به شبهه‌ای گرفتار شده باشند که به خاطر آن بر امام خروج کنند. اما اگر بدون شبهه به مخالفت برخیزند حکم محارب را دارند. با تحقیق سه شرط مزبور عنوان بغاوت صدق نموده و مذاهب فقهی اسلامی، احکام فراوان در ابعاد مختلف آن مطرح نموده‌اند که با هم در این خصوص اختلاف نظر دارند. در این پایان نامه سعی شده، شرایط و احکام آن با نگاهی به سیر تاریخی این جرم از منظر فقه اهل سنت مورد بررسی قرار گیرد.

در قانون جزای 1355 افغانستان به صراحت از بغاوت نامبرده نشده است؛ اما از آنجایی که این قانون زمانی تدوین یافت که تنها مذهب رسمی حنفی بود، از سوی دیگر در نظامنامه عصر امان الله خان و اصولنامه عصر محمد نادرخان از فقه حنفی در بسیاری از قاعده‌ها و بندها استفاده شده بود، از این جهت است که می‌توان گفت فقه حنفی در تدوین قانون جزا دخیل بوده است. همچنان در کود جزای مصوب 1396 افغانستان نیز از جرم بغاوت به صراحت ذکری صورت نگرفته است و جرمی که مشابه آن در کود جزا درج گردیده است، جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی است تحت عنوان قیام مسلحانه می‌باشد که تفاوت‌های عمده با جرم بغاوت دارد.

اهمیت تحقیق در این است که این مسائل و نیز چگونگی مقابله دولت اسلامی با همسران و فرزندان گروه یادشده و تکلیف مردم در مواجهه با این دسته، از مسائل مهمی است که تاکنون به زبان ملی کشور ما به شکل کتاب و رساله که همه جوانب موضوع را دربرداشته باشد، نشر نشده و یا به خوبی تبیین نگردیده است و ضرورت پاسخگویی به آنها در این عصر که عصر حاکمیت تبلیغات و رسانه است و گاه، نه تنها قشرهای عادی، بلکه خواص نیز دچار شبهه و سردرگمی می‌شوند، بیش از هر زمان، احساس می‌شود.

تحقیق حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که جرم بغاوت چیست، ارکان و شرایط آن کدام‌ها اند و برای جرم بغاوت چه مجازاتی در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان پیش‌بینی شده است، نتایج تحقیق پرسش‌ها را اجمالاً چنین پاسخ می‌دهد که بغاوت جرمی است شورش مسلحانه علیه حاکم می‌باشد و ماهیت جرم بغاوت از نظر مذاهب اربعه جرمی عمومی تلقی می‌شود، و شورش علیه امام، مسلحانه بودن آن و سوء نیت داشتن از جمله ارکان جرم بغاوت دانسته می‌شود. روش تحقیق در این رساله تحلیلی-توصیفی است که از منابع معتبر اهل سنت به شکل کتابخانه‌یی جمع‌آوری و تحریر یافته است.

کلیدواژه‌ها: جرم، بغاوت، سرکشی، قیام مسلحانه، فقه، قانون.

فهرست مطالب

عناوین.....صفحات

1مقدمه

11- بیان مسئله

22- اهمیت و ضرورت تحقیق

33- اسباب اختیار موضوع

34- اهداف موضوع

45- پیشینه تاریخی موضوع

66- سوالات تحقیق:

66-1 سوال اصلی تحقیق:

66-2 سوال فرعی تحقیق:

67- فرضیه‌های تحقیق

68- مواد و روش تحقیق

79- جنبه نوآوری تحقیق

فصل اول

مفاهیم و کلیات

9مبحث اول: مفاهیم

9مطلب اول: مفهوم بغاوت/باغی

15مطلب دوم: مفهوم خروج/خوارج

18مطلب سوم: تعریف الفاظ مرتبط

22مبحث دوم: کلیات

22مطلب اول: پیشینه تاریخی بغاوت

30مطلب دوم: نصوص جرم‌بودن بغاوت

33مطلب سوم: شباهت‌ها و تفاوت‌های بغاوت و خروج

33الف: تفاوت‌ها در اوصاف

40الف: تفاوت‌ها در شروط

فصل دوم

ارکان و شرایط جرم بغاوت

47مبحث اول: ارکان جرم بغاوت

47مطلب اول: شورش علیه امام (خروج)

59مطلب دوم: مسلحانه بودن شورش یا استعمال زور

67مطلب سوم: سوء نیت (قصد بغاوت)

68مبحث دوم: شرایط تحقق جرم بغاوت

68مطلب اول: خروج با تاویل باشد

69	مطلب دوم: قدرتمند بودن و مسلمان بودن
70	مطلب سوم: خروج برای غلبه و تسلط یافتن باشد

فصل سوم

احکام و آثار جرم بغاوت در فقه و قانون

72	مبحث اول: احکام جنگ با بغاوت گران
72	مطلب اول: مشروعیت جنگیدن با آنان
75	مطلب دوم: حکم جنگیدن با بغاوت گران
78	مطلب سوم: کیفیت قتال با بغاوت گران
81	مطلب چهارم: کسانی که کشته شوند و کسانی که کشته نشوند
83	مبحث دوم: حکم اطفال، زنان، اموال و اسلحه بغاوت گران
83	مطلب اول: حکم زنان و اطفال بغاوت گران
84	مطلب دوم: حکم اموال بغاوت گران
89	مطلب چهارم: حکم اسلحه بغاوت گران
90	مطلب پنجم: حکم کمک گرفتن امام از دیگران برای مقابله با باغیان
91	مبحث دوم: آثار جرم بغاوت
91	مطلب اول: مسئولیت جزایی بغاوت گران
92	مطلب دوم: مسئولیت مدنی باغی
96	مطلب سوم: مسئولیت همکاران بغاوت گران
98	مبحث سوم: جرم بغاوت در قوانین جزایی افغانستان
98	مطلب اول: جرم انگاری بغاوت در قوانین جزایی افغانستان
99	مطلب سوم: شرایط تحقق قیام مسلحانه (بغاوت) در قوانین جزایی افغانستان
100	مطلب دوم: مجازات جرم بغاوت در قوانین جزایی افغانستان
100	مطلب چهارم: مقایسه‌ی جرم بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان
103	نتیجه‌گیری
104	پیشنهادهات
105	فهرست‌ها
105	1- فهرست آیات
107	2- فهرست احادیث
108	3- فهرست اعلام
112	4- فهرست منابع و مآخذ

مقدمه

الحمد لله الذي خلق الإنسان، علّمه البيان، والذي علم بالقلم، علم الإنسان ما لم يعلم، وأفضل الصلاة وأتم التسليم، على سيدنا محمد الهادي إلى الصراط المستقيم، وعلى آله الطاهرين، وصحابته الطيبين، وعلى كل من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين. اما بعد:

از لزومات پیشرفت هر جامعه و نظام سیاسی، امنیت روانی و جسمی است. امروزه امنیت ملی و بین المللی به واسطه بسیاری عوامل از جمله اقدامات تروریستی، نسل کشی و... مورد تهدید قرار می گیرد. از جمله رفتارها و جرایم ناقض امنیت که از دیوار حکومت اسلامی یا نظام سیاسی با آن مواجه بوده و هست و خواهد بود، و در شریعت اسلامی مورد توجه قرار گرفته است، جرم بغاوت می باشد. بغاوت از جمله جرایمی است که با هدف حفظ امنیت سیاسی و حاکمیت نظام اسلامی، جرم انگاری گردیده است؛ چرا که حفظ اسلام و ارزش های اسلامی وابسته به یک حاکمیت اسلامی قدرتمند است. برای حفظ ثبات و پایداری سیاسی یک جامعه اسلامی که پایه و اساس آن جامعه است، باید حاکمیت اسلامی دارای حریمی باشد که هیچ کس حق تعرض به آن را نداشته باشد.

منبع و مآخذ عنوان بغاوت دلالت قسمت دوم، آیه نهم سوره مبارکه حجرات و احادیث صرحی نبوی است که بر اساس آن جهت تأمین امنیت سیاسی و مبارزه با معاندین در فقه اسلامی جرم انگاری شده است و فقهای اسلامی عنوان بغاوت و احکام و شرایط آن را در کتاب جهاد آورده اند.

1. بیان مسئله

اقتضای جامع بودن دین اسلام داشتن برنامه ای برای زندگی اجتماعی بشر است. فقهای اسلامی عهده دار کشف و بیان برنامه و روش اسلام در تمام جنبه های زندگی بشر بوده اند. استقرار نظم و امنیت از مقوله های مهمی است که علمای اسلام در باب فقه سیاسی به آن پرداخته اند. از جمله جرائم سیاسی، بغاوت بوده است که از دوران قرن اول تا امروز محل بحث فقها و امروز مورد بررسی حقوقدانان بوده و در فقه و حقوق تمام مذاهب اسلامی جایگاه دارد.

جرم سیاسی و نوع برخورد با آن، گونه ای از جرایم و مجازات است که از نخستین زندگی اجتماعی بشر و به دنبال ایجاد دولت و حفظ آن، اندیشه ی برخورد سخت با مخالفان حکومت و حاکم وقت شکل گرفته است. از میان برداشتن بدون قید و شرط مجرمین سیاسی، مصادره ی اموال آنان و سرایت دادن مجازات ها به خانواده و دیگر وابستگان آنها و مانند آن، نمونه ای از برخورد دولت ها با مخالفان خود بوده است.

بنابراین پدیده ی جرم سیاسی و برخورد با مرتکبان این جرم در هر حکومتی امری اجتناب ناپذیر است؛ زیرا کم تر نظامی می توان یافت در درون خود با گروهی از مخالفان روبرو نباشد. حکومت اسلامی از جمله نظام هایی است که به دلیل موقعیت و اهمیتی که دارد، در هر زمانی با گروهی از مخالفان خود در داخل نظام روبرو بوده و هست که می طلب که مورد بررسی قرار گیرد.

اکثر مذاهب فقهی بر این باورند که برای اثبات وصف بغاوت به سه شرط نیاز است: اول: اهل بغاوت فراوان و کثیر باشند به گونه‌ای که جز با تجهیز سپاه و جنگ نتوان آنان را متوقف ساخت و جمع‌شان را پراکنده ساخت. اما اگر گروهی اندک مانند یک نفر و دو نفر و ده نفر بودند که کید آنان ضعیف بود اینان اهل بغاوت نیستند. دوم: این که از دسترس امام خارج باشند و در شهر یا صحرایی منفرد از امام باشند. اما اگر با امام باشند و در دسترس وی اهل بغاوت نیستند. سوم: به شبهه‌ای گرفتار شده باشند که به خاطر آن بر امام خروج کنند. اما اگر بدون شبهه به مخالفت برخیزند حکم محارب را دارند. با تحقیق سه شرط مزبور عنوان بغاوت صدق نموده و مذاهب فقهی اسلامی، احکام فراوان در ابعاد مختلف آن مطرح نموده‌اند که با هم در این خصوص اختلاف نظر دارند. در این پایان نامه سعی شده، شرایط و احکام آن با نگاهی به سیر تاریخی این جرم از منظر فقه اهل سنت مورد بررسی قرار گیرد. در قانون جزای 1355 افغانستان به صراحت از بغاوت نامبرده نشده است؛ اما از آنجایی که این قانون زمانی تدوین یافت که تنها مذهب رسمی حنفی بود، از سوی دیگر در نظامنامه عصر امان الله خان و اصولنامه عصر محمد نادرخان از فقه حنفی در بسیاری از قاعده‌ها و بندها استفاده شده بود، از این جهت است که می‌توان گفت فقه حنفی در تدوین قانون جزا دخیل بوده است. همچنین در کود جزای مصوب 1396 افغانستان نیز از جرم بغاوت به صراحت ذکری صورت نگرفته است و جرمی که مشابه آن در کود جزا درج گردیده است، جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی است تحت عنوان قیام مسلحانه می‌باشد که تفاوت‌های عمده با جرم بغاوت دارد.

بنابراین با پژوهش‌های زیادی در هیچ قانونی حتی در قانون اساسی مان به غیر از چند نامی تحت عنوان جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی چیزی دیگر بنام جرم بغاوت یا جرم سیاسی موجود نمی‌باشد. به همین جهت ناگزیریم تا مصادیق آن را دریابیم، که مهم ترین مصادیق آن از دید قوانین جزایی افغانستان، قیام مسلحانه، کودتا و تروریسم و به تعبیر عام تر (خیانت ملی) می‌باشد که میزان مجرمیت و جنایت در این جرایم، تا حدودی به جرم بغاوت در فقه اسلامی نزدیکی دارد و ناگفته نماند که میان جرم سیاسی و تروریسم تفاوت‌های نیز موجود است، بنابراین در قوانین جزایی ما این خلاها و نقصانها موجود است و لازم است که دولت و دست اندرکاران قانون گذار در این مورد توجه خاصی را مبذول نمایند و حتی الامکان قانونی را تحت جرایم سیاسی ترتیب و به تصویب برسانند تا این خلاها مرتفع گردد.

لذا با تحقیق و بررسی این جرم و مبنای فقهی آن می‌توان به نکات مبهم این جرم پی برد و در عمل مصادیق آن را شناسایی و با توجه به شرایط آن اجرای مجازات نمود و میزان تبعیت قانونگذار از منابع فقهی را روشن نمود.

2- اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت تحقیق در موارد ذیل قابل فهم است:

1. از جمله مسائلی که از دیرباز حکومت اسلامی با آن مواجه بوده و هست، موضوع بغاوت و چگونگی مبارزه با اهل بغاوت است. اما این که بغاوت چیست و بغات چه کسانی هستند، آیا میان بغاوت و جرم سیاسی و نیز میان آن و محاربه تفاوتی وجود دارد یا خیر، مبارزه با بغات یا مجرمین سیاسی چگونه است، دستور اسلام راجع به کشته‌ها، مجروحان، اسیران، فراریان و اموال آنان چیست، این‌ها مطالبی است که برای روشن شدن افکار عموم مردم و آگاهی از دستورات اسلام در این باره نیازمند کاری دوباره بوده و همین مورد است که به اهمیت و ضرورت تحقیق بیش از پیش می‌افزاید.

2. آنچه که بیشتر به اهمیت تحقیق می‌افزاید، مقایسه جرم بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان است؛ زیرا در قوانین جزایی کشور ما، جرم یا ماده تحت عنوان بغاوت نمی‌باشد، و یگانه چیزی که موجود است، مصادیق جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی است و اصطلاح دیگری که در حقوق جزاء به کار می‌رود، جرم سیاسی است که هرچند میان جرم سیاسی و بغاوت تفاوت‌های عمده است، اما سعی نگارنده این است که تلاش دارد تا مصادیق جرم بغاوت را از خلال جرایمی که نزدیکی با بغاوت دارد از مواد کود جزای افغانستان در مطابق با فقه اسلامی استخراج، تحلیل و مقایسه نماید.

3- اسباب اختیار موضوع

اسباب اختیار تحقیق قرار ذیل است:

چگونگی مقابله دولت اسلامی با همسران و فرزندان گروه یادشده و تکلیف مردم در مواجهه با این دسته، از مسائل مهمی است که تاکنون به زبان ملی کشور ما به شکل کتاب و رساله که همه جوانب موضوع را دربرداشته باشد، نشر نشده و یا به خوبی تبیین نگردیده است و ضرورت پاسخگویی به آنها در این عصر که عصر حاکمیت تبلیغات و رسانه است و گاه، نه تنها قشرهای عادی، بلکه خواص نیز دچار شبهه و سردرگمی می‌شوند، بیش از هر زمان، احساس می‌شود.

4- اهداف موضوع

اهداف این تحقیق قرار ذیل می‌باشد:

1. بررسی ارکان شرایط تحقق جرم بغاوت از دیدگاه فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان.
2. بررسی مستندات و نصوص جرم‌انگاری بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان.
3. بررسی احکام برخورد با باغیان.
4. بررسی آثار جرم بغاوت.

5- پیشنهاد تاریخی موضوع

حقیقاتی که تا کنون در این زمینه نگاشته شده است، عموماً به دو بخش تقسیم شده اند، یکی منابعی که به زبان عربی نگاشته شده است و دیگر، منابعی که به زبان فارسی به نگارش درآمده است، در ذیل مهم ترین آثاری که به دو زبان نوشته شده است را ذکر می‌نماییم:

یک: منابع به زبان عربی:

1. **البغاة وأحكامهم فی الشریعة الإسلامية-دراسة موازنة:** این اثر از نوشته محمد الثالث سعید است که منحصراً ماستری در سال 1400 هجری قمری در دانشگاه ملک عبدالعزیز در عربستان دفاع شده است. نویسنده در این رساله کتاب خویش را به چهار باب تقسیم و نموده و هر باب دارای فصل‌های متعددی است؛ باب اول آن در مورد احکام بغاوت در شریعت اسلامی است که شامل تعریف بغاوت و باغی، حکم تعیین امام، تعریف امامی که خروج بر وی بغاوت است، وجوب اطاعت امام، باب دوم در مورد مشروعیت جنگیدن علیه باغیان و احکام آن است و باب سوم آن حکم حکم اموال باغیان هنگام غالب شدن بر آنها می‌باشد که حکم مال و سلاح آن چپ بوده و توارث در میان آنها چگونه است و باب چهارم آن در مورد جرایم ارتكابی از جناب باغیان، حکم اتلاف اموال و اشخاص از طرف باغیان و... می‌باشد.

2. **أحكام البغاة فی الشریعة الإسلامية:** این اثر نوشته امان الله محمد صدیق است که در سال 1396 هجری قمری در دانشگاه محمد بن سعود در عربستان سعودی دفاع شده است. نویسنده این رساله را در چهار باب و فصل‌های متعدد تحریر نموده است که باب اول آن در مورد خروج بر امام است که شامل اقسام خروج کنندگان، شرط تحقق خروج، حکم خروج با قوت و حکم خروج بدون قدرت، باب دوم آن در مورد حقیقت بغاوت و بغاوت است که شامل تعریف آن، بررسی آیات بغی، نوعیت خروج حسین بن علی (ع) و حکم امر به معروف و نهی از منکر، باب سوم آن در مورد احکامی که بر بغاوت مرتب می‌شود است که شامل سبب نزول آیه بغی، فواید مأخوذ از آن، روش دفع بغاوت، تفاوت جنگ میان باغیان، مشرکان و مرتدان و قطاع الطريق و باب چهارم آن در مورد خواجه است که شامل تعریف خوارج، شبهات خوارج، تفاوت آنها با باغیان و حکم جنگیدن با آنان می‌باشد.

3. **الفرق بین البغاة والخوارج وأثره-دراسة تأصيلية فقهية تطبيقية:** این مقاله، اثر خالد بن مفلح بن عبدالله آل احمد استاد دانشگاه محمد بن سعود اسلامی است، نویسنده در این رساله بیشتر تمرکز بر تبیین فرق‌های باغیان و خوارج و آثار فقهی آن دارد. این مقاله در سال 1433 هجری قمری در شماره 53، مجله عدل به نشر رسیده است.

دو: منابع به زبان فارسی

1. **ماهیت جرم بغاوت در قانون مجازات ایران و فقه اسلامی:** این مقاله اثر جلال محمدی و ادريس علی پور می باشد که در فصلنامه تعالی حقوق، دوره جدید، شماره 1 در سال 1391 به نشر رسیده است، این مقاله تمرکز بیشتر روی جرم بودن بغاوت در قانون مجازات اسلامی ایران فقه اسلامی خمسه دارد.
2. **بررسی جرم بغاوت در فقه مذاهب اسلامی و تطبیق آن با قوانین مجازات اسلامی مصوب 1392 و جرم سیاسی مصوب 1394:** این مقاله نوشته مجید وزیری و جبار محمدی بلبان آباد است که در فصلنامه علمی-پژوهشی فقه مقارن، سال ششم، شماره 12، سال 1397 به نشر رسیده است، این مقاله تعزیری بودن مجازات جرم بغاوت را بررسی و تثبیت نموده است و آن را از دیدگاه قوانین جزایی ایران تحلیل نموده است.
3. **مقالات دیگری نیز در این زمینه در ژورنال های فارسی زبان نوشته شده است که اکثر آنان بر محور جرم بودن بغاوت و مجازات آن بر مبنای قوانین جزایی ایران نگاشته شده است.**

بعد از ذکر منابع فوق، لازم به یادآوری است که نوشته های بخش یک:

اولاً؛ به زبان عربی اند که برای عموم مردم کشور ما قابل درک و فهم نمی باشند، مگر برای متخصصین و کسانی که به زبان عربی آشنایی دارند، ثانیاً؛ جرم بغاوت را از دیدگاه فقه اسلامی مورد بررسی قرار داده اند، اما با قوانین موضوعه، هیچ سنخیتی نداشته و مقایسه نیز صورت نگرفته است.

ثالثاً؛ آثار فوق، رابطه جرم سیاسی و بغاوت را به بحث و بررسی نگرفته اند که اصطلاح جرایم سیاسی که امروز در قوانین جزایی مطرح است، آیا با جرم بغاوت یکسان است یا تفاوت دارد و اگر تفاوت دارد، تفاوت ها از چه قرار است و اگر یکسان است، در چه مواردی با هم همسو اند و در مورد نوشته های بخش دو باید گفت که:

اولاً؛ اکثر نوشته ها، مقالات اند که به شکل مختصر و کوتاه جرم بغاوت را مورد بحث و بررسی قرار داده اند نه به شکل همه جانبه.

ثانیاً؛ مقالات یادشده عموماً بر مبنای فقه جعفری و امامیه اند نه فقه اهل سنت، به جز یکی از آنها که جرم بغاوت را به شکل مختصر در فقه مذاهب خمسه بررسی نموده است.

ثالثاً؛ مقالات مزبور با حقوق جزای ایران که مبنای آن، فقه جعفری و امامیه است، بررسی و مقایسه شده است، بنابراین، رساله حاضر سعی دارد تا کمبود و خلاهای که در آثار فوق را جبران نموده و جرم بغاوت را در چهارچوب فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان به شکل مقایسوی به بحث و بررسی قرار دهد.

6- سوالات تحقیق:

6-1) سوال اصلی تحقیق:

جرم بغاوت چیست، ارکان و شرایط آن کدام‌ها اند و برای جرم بغاوت چه مجازاتی در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان پیش‌بینی شده است

6-2) سوال فرعی تحقیق:

1. برای متحقق شدن جرم بغاوت، چه ارکان و شروطی لازمی است؟
1. وقتی جرم بغاوت متحقق شود، چه آثاری بر آن وارد می‌گردد؟
2. مصادیق جرم بغاوت، در قانون جزای افغانستان چه مواردی است؟

7- فرضیه‌های تحقیق

فرضیه‌های این تحقیق قرار ذیل است:

1. ماهیت جرم بغاوت از نظر مذاهب اربعه جرمی عمومی تلقی می‌شود، و شورش علیه امام، مسلحانه بودن آن و سوء نیت داشتن از جمله ارکان جرم بغاوت دانسته می‌شود.
2. اختلافاتی میان فقه‌های اسلامی در شرایط تحقق جرم بغاوت وجود دارد.
3. برای مقابله با باغیان جنگ و جهاد واجب است.
4. دیدگاه فقه‌های اسلامی در خصوص ضوابط شناخت جرم بغاوت متفاوت است. در هر مذهب مسلمان بودن باغی شرط اصلی تحقق جرم بغاوت است.

8- مواد و روش تحقیق

روش تحقیق در این رساله تحلیلی-توصیفی است که از منابع معتبر اهل سنت به شکل کتابخانه‌یی جمع‌آوری و تحریر یافته است.

گردآوری اطلاعات و درج آنها در این رساله با رعایت نکات ذیل می‌باشد:

1. درج آیات قرآن کریم با ذکر اسم سوره، شماره آیه در انتهای آیه در میان قوس‌های مخصوص آن ﴿...﴾ از مصحف عثمانی الکترونیکی صورت گرفته است و ترجمه‌ی آیات از تفسیر نور دکتور مصطفی خرم‌دل از دانشمندان اهل سنت ایران گرفته شده است.
1. احادیث از مراجع اصلی، با ذکر جلد، صفحه و شماره حدیث تخریج، ترجمه و بیان درجه حدیث در داخل دو قوس [...] درج گردیده‌اند با این جزئیات:
 1. احادیثی که در صحیحان است بدون تخریج بوده و نیازی به تخریج و تصحیح آن‌ها نیست.
 2. احادیثی که از دیگر کتب حدیث گرفته شده است، ابتدا تخریج شده سپس حکم آن بیان گردیده است.
2. مصطلحات علمی مربوط به موضوع از حیث لغت، اصطلاح شرعی و قانونی مورد بررسی قرار گرفته است و تعریف راجح بیان شده است.

3. در بیان مسائل فقهی روشی ساده را در پیش گرفته‌ام که ابتدا مسائل اتفاقی نزد فقهاء را بیان می‌نمایم، سپس مسائل مورد اختلاف را بیان نموده و اختلاف فقهاء با رعایت ترتیب زمانی مذاهب که ابتدا اقوال مذاهب؛ فقه حنفی، سپس مالکی، سپس شافعی و بعداً فقه حنبلی را بیان می‌نمایم.

4. ذکر دلایل ضروری اقوال ائمه فقه.

5. ذکر ترجیح اقوال فقهی با استخراج از کتب فقه.

6. روش ارجاع دهی مطالب به اساس کتاب سبز وزارت تحصیلات عالی بوده که خلاصه آن چنین است:

7. روش منبع دهی در احادیث چنین است: بار اول، اسم و تخلص نویسنده،، (سال نشر). اسم کتاب، اسم محقق یا مترجم: نوبت چاپ، مکان چاپ: اسم مطبعه، جلد و صفحه کتاب، ذکر می‌گردد و اگر منبع حدیثی چند بار تکرار شود، اسم کتاب، جلد، صفحه و شماره حدیث ذکر می‌گردد.

8. روش منبع دهی سایر کتاب‌ها به اساس قاعده 7 کتاب سبز می‌باشد که شرح آن قرار ذیل است:

1. در صورتی که کتاب دارای یک نویسنده باشد: نام مکمل نویسنده با تخلص آن، سال

چاپ، عنوان کتاب، محل چاپ، ناشر، جلد و صفحه می‌باشد.

2. در صورتی که کتاب فاقد سال چاپ باشد، اصل 2 رهنمود کتاب سبز رعایت می‌گردد، که

چنین است: نام نویسنده، (____). عنوان کتاب، سال چاپ، محل چاپ، ناشر، جلد و صفحه.

3. اگر یک منبع باربار تکرار شود، به ذکر تخلص نویسنده، اسم کتاب، جلد و صفحه اکتفاء

می‌شود.

در صورتی که به دو کتاب یک نویسنده آدرس داده شود، در کتاب اول، تخلص نویسنده ذکر می‌شود و

در کتاب دوم، تنها اسم کتاب ذکر می‌شود.

9- جنبه نوآوری تحقیق

از آنجا که این تحقیق بغاوت را از منظر فقه اهل سنت و قوانین جزایی افغانستان مورد بحث قرار داده با سایر کارهای انجام گرفته متفاوت است. چرا که سایر تحقیقات انجام شده در خصوص یکی از این موارد است.

فصل اول

مفاهيم و کلیات

در این فصل به مفاهیم ابتدایی تحقیق پرداخته می‌شود که مقدمه و کلید ورودی به مباحث فصل‌های بعدی است، بناء این فصل شامل مفهوم بغاوت یا باغی از حیث لغت و اصطلاح، مفهوم خروج یا خوارج در لغت و اصطلاح، مفاهیم مرتبط با بغاوت، پیشینه تاریخی بغاوت، نصوص جرم بودن بغاوت، شباهت‌ها و تفاوت‌های بغاوت و خروج را می‌باشد.

مبحث اول: مفاهیم

این مبحث شامل دو مطلب است که مطلب اول آن مفهوم بغاوت/باغی و مطلب دوم آن مفهوم مفهوم خروج/خوارج و مطلب سوم آن مفهوم الفاظ مرتبط با بحث می‌باشد.

مطلب اول: مفهوم بغاوت/باغی

در این مطلب در بخش «الف» به بیان مفهوم لغوی بغاوت/باغی پرداخته سپس در بخش «ب» به مفهوم اصطلاحی بغاوت/باغی از دیدگاه فقهای اربعه می‌پردازیم.

الف: مفهوم لغوی

بغاوت واژه‌ای است که در زبان فارسی کاربرد داشته و معادل آن در زبان عربی بغاوت می‌باشد و بغاوت در لغت، دارای معانی ذیل است:

الف) «تعدی؛ یعنی هر چیزی که از حد خود تجاوز کند؛ یعنی افراط کردن بر مقداری که حد آن حد شیء است.»⁽¹⁾

ب) «طلب و خواستن است ولی بیشتر در طلبی استعمال می‌شود که بیش از حد و خارج از حدود اعتدال باشد.»⁽²⁾

صاحب کتاب مفردات **راغب اصفهانی**⁽³⁾ نیز بغاوت را به معنای طلب می‌داند و می‌گوید غالباً در طلبی استعمال می‌شود که خارج از اعتدال باشد و از آن تجاوز و تعدی استفاده شود⁽⁴⁾

(1) الجوهری، أبو نصر إسماعیل بن حماد الفارابی، (1407هـ/1987م). الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقیق: أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، ج 6، ص 2281.

(2) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (1390). مفردات الفاظ قرآن کریم، ترجمه: حسین خداپرست، چاپ چهارم، قم: انتشارات نوید اسلام، ذیل واژه بغی، و دهخدا، علی اکبر (1345)، لغت‌نامه فارسی دهخدا، چاپ سوم، تهران، انتشارات چاپخانه دانشگاه تهران، ذیل واژه بغی.

(3) وی حسین بن محمد بن مفضل مکنی به ابوالقاسم اصفهانی و معروف به راغب یکی از ادیبان، حکیم و عالم اهل اصفهان است وی در بغداد سکونت گزیده است و در سال 502 هجری وفات یافته است از آثار ایشان: محاضرات الأدباء، الذریعة إلى مکارم الشریعة، المفردات فی غریب القرآن... است (الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، 1405هـ/1985م). سیر أعلام النبلاء، تحقیق: مجموعة من المحققین بإشراف الشیخ شعیب الأرنؤوط، الطبعة الثالثة، بیروت: مؤسسة الرسالة، ج 18، ص 120.

(4) راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم، ص 136.

بنابراین طلب توأم با تجاوز از حد با مطلق تجاوز قابل جمع است؛ زیرا تجاوز، از طلب جدا نیست. هر جا که تجاوز هست، طلب نیز هست.

(ج) بعضی از لغت‌شناسان نوشته‌اند؛ لفظ بغاوت در تجاوز و ظلم کردن والی نیز به کار رفته است.⁽¹⁾

(د) همچنین بغاوت در معنای عدول از حق نیز به کار رفته است.⁽²⁾

بنابراین می‌توان گفت بغاوت/بغی در لغت به معنای درخواست و طلب همراه با تجاوز است که گاهی این تجاوز پسندیده و گاهی ناپسند است. آنچه در این رساله مورد توجه ما است، بغاوت/بغوی، به معنای تجاوز ناپسند است.

در آیات قرآن کریم، واژه بغاوت و مشتقات آن در حدود 95 مورد و در سه معنا استعمال گردیده است که قدر جامع این معانی «طلب و درخواست همراه با تجاوز» است:

(الف) به معنای ظلم، ستم و ستمکاری است؛ برای مثال، در آیه 27 سوره شوری چنین آمده است:

﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ﴾ [الشوری: 27]

ترجمه: «اگر کسی مضطر واقع شود و زیاده طلب و متجاوز از حد نباشد گناهی بر او نیست».

(ب) به معنای درخواست به حق و مشروع. خداوند متعال در آیه 77 سوره قصص می‌فرماید: ﴿وَأَتَّبِعْ

فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾ [القصص: 77]

ترجمه: «در آنچه که خداوند به تو داده، سرای آخرت را بطلب»

یا در آیه 64 سوره کهف از قول موسی ﷺ می‌فرماید: ﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ﴾ [الکهف: 64]

ترجمه: این همان بود که ما به دنبال آن بودیم».

(ج) به معنای عمل منافی عفت زن: یکی دیگر از موارد استعمال کلمه بغی، عمل منافی عفت زن است که در آیه 20 سوره مریم ﴿وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ [مریم: 20] در این معنا به کار رفته است.

از میان این معانی، آنچه مورد نظر ما است، بغاوت به معنای تجاوز ناپسند است که در آیه 9 سوره حجرات هم، که مهم‌ترین مبنای قرآنی بغاوت است⁽³⁾، به همین معنا به کار رفته است. خداوند متعال در

این آیه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي

تَبَغَّىٰ حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتًا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الحجرات: 9]

(1) چنانچه علامه جوهری در کتاب خویش «الصاحح» آورده است: وَبَغَى الْوَالِي: ظَلَمَ. وَكُلُّ مُجَاوِزَةٍ فِي الْحَدِّ وَإِفْرَاطٍ عَلَى الْمَقْدَارِ الَّذِي هُوَ حَدُّ الشَّيْءِ، فَهُوَ بَغْيٌ (الجوهري)، أبو نصر إسماعيل بن حماد الفارابي، (1407هـ/1987م).
الصاحح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، بيروت: دار العلم للملايين، ج6، ص2281.

(2) راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم، ص137.

(3) عوده، عبدالقادر، (1390). بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، ترجمه: حسن فرهودی‌نیا، چاپ

اول، تهران: نشر یادآوران، ج4، ص351.

ترجمه: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ بپردازند آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خداوند بازگردد و هرگاه بازگشت در میان آن دو به عدالت، صلح برقرار سازید و عدالت را پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد».

مفسرین در تفسیر آیه گفته‌اند: کلمه «بغی»، مصدر کلمه «بغت» است و به معنای ظلم و تعدی بدون حق است و معنای آیه این است که اگر یکی از دو طایفه مسلمانان به طایفه دیگر بدون حق، ستم کرد، باید با آن طایفه که تعدی کرده قتال کنند تا به سوی امر خدا برگردند و دستورات الهی را گردن نهند.⁽¹⁾ همچنان باید یادآور شد که بغاوت در حالت فاعلی به باغی تعبیر می‌شود و جمع آن بغات می‌باشد.⁽²⁾

ب: مفهوم اصطلاحی

فقه‌های اسلامی پیرامون تعریف اصطلاحی بغاوت اختلاف نظر دارند که و مذاهب اربعه اهل سنت تعریفات متفاوتی ارائه نموده اند که در ذیل به آنها می‌پردازیم.

1- مذهب حنفی

اکثر فقه‌های حنفیه در خلال مسائل مربوط به خوارج، بغاوت را نیز مطرح کرده، معتقدند که اصطلاح خوارج تنها بر خروج‌کنندگان بر حضرت علی علیه السلام اطلاق نمی‌شود، بلکه اصطلاح بغاوت بر هرکسی که بر امام عادل که اهل برای اطاعت است؛ خروج کرده باشد، اطلاق می‌شود.

کاسانی⁽³⁾ در مورد باغیان را چنین تعریف می‌نماید: «فالبغاة هم الخوارج، وهم قوم من رأيهم أن كل ذنب كفر، كبيرة كانت أو صغيرة، يخرجون على إمام أهل العدل، ويستحلون القتال والدماء والأموال بهذا التأويل، ولهم منعة وقوة».⁽⁴⁾

یعنی: بغات همان خوارج هستند و آن‌ها کسانی می‌باشند که هرگاه کبیره و صغیره را موجب کفر می‌دانند. علیه امام اهل عدل قیام می‌کنند و با جنگ و خونریزی، خون و اموال مردم را به واسطه این توجیه و تأویل فقهی، به نظر خود حلال می‌شمردند و دارای قوت و قدرت مادی هستند.

(1) الطبری، محمد بن جریر بن یزید أبو جعفر، (1422هـ/ق 2001م). جامع البیان فی تأویل القرآن، (تفسیر الطبری)، تحقیق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، الناشر: دار هجر، ج 21، ص 358.

(2) الجوهری، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج 5، ص 1863، ومعلوف، لويس (1998م). المنجد في اللغة والأعلام. چاپ سی و هفتم. بیروت: دارالمشروق، ص 78.

(3) ابوبکر بن مسعود بن احمد کاشانی یا کاسانی ملقب به علاء الدین متوفای سال 587 میلادی در حلب می‌باشد وی فقیه برجسته حنفی بوده و از اهل حلب سوریه است از آثار ایشان بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع و السلطان المبین فی أصول الدین می‌باشد (الکُمَلَّی، محمد حفظ الرحمن بن محب الرحمن، (1439هـ/ق 2018م). البدور المضیة فی تراجم الحنفیة، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الصالح، ج 5، ص 258-261).

(4) الکاسانی، علاء الدین، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الحنفی، (1406هـ/ق 1986م). بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، الطبعة الثانية، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 7، ص 140.

ابن عابدین⁽¹⁾ در تعریف بغاوت چنین می نویسد: «هُمُ الْخَارِجُونَ عَنِ الْإِمَامِ الْحَقِّ بِغَيْرِ حَقٍّ فَلَوْ بِحَقٍّ فَلْيَسُوا بِبَغَاةٍ»⁽²⁾.

یعنی: بغاوت گران همان خروج کنندگان بر امام و رهبر حق هستند که قیام آن‌ها بر حق نیست، پس اگر بر حق علیه او قیام کنند، بغاوت گران نیستند.

بنابراین فقهای حنفی بر هر خروج کننده‌ای تعبیر بغاوت را به کار نمی‌برند؛ چون آن‌ها کسانی را که علیه حکومت قیام می‌کنند، به چهار دسته تقسیم می‌کنند و تنها دسته چهارم را در زمره بغات می‌دانند و آن چهار دسته عبارتند از:

1. کسانی که بر امام خروج می‌کنند، ولی برای عمل خود، تأویل و توجیه فقهی ندارند؛ علاوه بر اینکه قصد اصلاح نیز ندارند. این دسته قطاع الطريق هستند.
2. خروج کننده‌هایی که دارای قوت و قدرت مادی نیستند، هر چند دارای تأویل و توجیه فقهی می‌باشند. این‌ها نیز حکم قطاع الطريق را دارند.
3. افرادی که با قدرت و غلبه خروج می‌کنند و دارای تأویل و توجیه فقهی نیز هستند؛ ولی در قیام خود، خون مسلمانان را حلال شمرده، بعضی از صحابه پیامبر ﷺ را تکفیر می‌کنند. به عقیده ایشان این‌ها نیز در زمره بغاه نیستند.
4. گروهی که با سلطه و قدرت قیام نموده، به نظر خود، دارای توجیه و مجوز فقهی بوده، خون مسلمانان را نیز مباح نمی‌دانند، این گروه بغات نامیده می‌شوند.⁽³⁾

2- مذهب مالکی

فقهای مالکی در تعریف بغاوت می‌گویند: «البغي بأنه الامتناع عن طاعة من ثبتت إمامته في غير معصية بمغالبة ولو تأولاً»⁽⁴⁾

(1) محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز دمشقی مکنی به ابن عابدین است وی از فقهای سرزمین شام و امام احناف در عصر خود می‌باشد ایشان در سال 1198 هجری/ 1784 میلادی در دمشق تولد یافته و در سال 1252 هجری/ 1836 میلادی در همانجا وفات یافته است. از آثار ایشان رد المحتار علی الدر المختار، عقود رسم المفتی و... می‌باشد (کحالة، عمر رضا، (____) معجم المؤلفین، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ج 9، ص 77، والبيطار، عبدالرزاق بن حسن الدمشقي، 1413 هـ/ 1993 م). حلية البشر في تاريخ القرن الثالث عشر، تحقيق: محمد بهجة البيطار، الطبعة الثانية، بيروت: دار صادر، ص 1230-1231).

(2) ابن عابدین، محمد امین بن عمر الدمشقي الحنفي، (1412 هـ/ 1992 م). رد المحتار علی الدر المختار، الطبعة الثانية، بیروت: دار الفكر، ج 4، ص 261.

(3) فتحی بهنسیه، أحمد (1409 ق)، المسؤولية الجنائية في الفقه الإسلامي، چاپ چهارم، القاهرة: دار الشروق، ج 1، ص 252.

(4) الدسوقي، محمد بن أحمد بن عرفة المالكي، (1430 هـ) حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، بیروت: دار الفكر، ج 4، ص 265.

یعنی: بغاوت جرمی است که از اطاعت امام و رهبری که اطاعت از وی ثابت و واجب شده، در غیر از معصیت الهی به واسطه قیام ولو با تأویل سرپیچی کنند.

به تعبیری دیگر: بغاه فرقه‌ای از مسلمین هستند که با امام اعظم جامعه یا نائب و جانشین او مخالفت کرده، به خاطر اینکه از ادای حق واجبی که بر عهده آن‌هاست سرپیچی می‌کنند.⁽¹⁾

مذهب مالکی خروج برامام ظالم را بغاوت نمی‌دانند چون می‌گویند، جنگ با این گروه از خروج‌کنندگان واجب نیست. به تعبیری دیگر: جرم بغاوت عبارت است از قیام و خروج علیه امام و رهبر عادل به واسطه توجیه و تأویل.⁽²⁾

یکی از نکاتی که در تعریف فوق دیده می‌شود، آن است که خروج و قیام برامام جامعه وقتی بغاوت محسوب می‌گردد، که امامت و حاکمیت او از طریق شرعی اثبات شده باشد. ضمن اینکه در تعریف مذکور وجه اشتراکی با مذهب شافعی دارد، مبنی بر اینکه سرپیچی کردن از ادای حق واجبی نسبت به امام و رهبر جامعه نیز بغاوت محسوب می‌شود.

3- مذهب شافعی

فقه‌های شافعی بغاوت را چنین تعریف نموده اند که: «البغاة بأنهم المسلمون مخالفو الإمام بخروج عليه وترك الانقياد له أو منع حق توجه عليهم بشرط شوكة لهم وتأويل ومطاع فيهم».⁽³⁾

یعنی: آنان مسلمانانی هستند که بر امام خروج کرده اند و از او فرمان نمی‌برند؛ یا تکلیفی را متوجه آنان است، انجام نمی‌دهند؛ به شرط آن که قدرت و رهبر داشته باشند و مخالفت خود را توجیه نمایند. به عبارتی دیگر: «هم الخارجون عن الطاعة بتأويل فاسد لا يقطع بفساده إن كان لهم شوكة بكثرة أو قوة وفيهم مطاع، فالبغي إذن عند الشافعيين هو خروج جماعة ذات شوكة ورئيس مطاع عن طاعة الإمام بتأويل فاسد».⁽⁴⁾

یعنی: بغاوت‌گران کسانی هستند که با توجیه غلط که به غلط بودن آن قطع و یقین ندارند از اطاعت رهبری سرباز زده اند به شرط آن که در اثر فراوانی عضو یا توانمندی، شوکت و اقتدار داشته باشند و از رهبری مطاع برخوردار شوند. بنابر این از نظر فقه‌های شافعی «بغاوت» عبارت است از خروج گروهی مقتدر با رهبری مطاع ولی با توجیه غلط از فرمان امام.

(1) الأصبحي، مالك بن أنس أبو عبدالله، (___)، الموطأ برواية يحيى الليثي، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقى، مصر: دار إحياء التراث العربى، ج2، ص 47.

(2) الزحيلي، وهبة بن مصطفى، (1985م). الفقه الإسلامى وأدلته، الطبعة الثانية، دمشق: دار الفكر، ج7، ص 5478.

(3) الرملي، شمس الدين محمد بن أبي العباس، (1404هـ/1984م). نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، الطبعة الأخيرة، بيروت: دار الفكر، ج8 ص382.

(4) الأنصاري، زكريا بن محمد بن زكريا المالكي، (___)، أسنى المطالب في شرح روض الطالب، بيروت: دار الكتب الإسلامى، ج4 ص111.

یکی از نکات قابل توجه در این تعریف آن است که به عادل بودن امام اشاره ای نمی کند و خروج و قیام بر امام جامعه، چه عادل باشد و چه جائز از دیدگاه آن ها بغاوت محسوب می شود.⁽¹⁾

به همین دلیل شربینی⁽²⁾ در کتاب «مغنی المحتاج» تصریح می کند که آن ها مسلمانانی هستند که با امام به مخالفت برمی خیزند، ولو اینکه رئیس و رهبر جامعه جائز و ستمگر باشد و خروج کنندگان عادل باشند. ضمن اینکه اشاره می کند؛ تعبیر «امام أهل العدل» در صاحب کتاب الأمام به همین معنا می باشد که امام ولو جائز باشد و آن ها اهل عدل باشند.⁽³⁾ در نتیجه بغاوت از دیدگاه شافعی ها در دو امر خلاصه می شود:

1. خروج بر امام و ترک کردن اطاعت و انقیاد وی.
2. امتناع و سرپیچی از دادن حقوقی که واجب است، امت اسلامی ادا کنند. با توجه به اینکه از دیدگاه مذهب شافعی خروج بر امام چه عادل باشد و چه جائز، جرم بغاوت به حساب می آید.

4- مذهب حنبلی

بغی از دیدگاه فقهای حنبلی عبارت است از: «وهم الخارجون على الإمام بتأويل سائغ، ولهم شوكة، لا جمع يسير، وإن فات شرط فقطاع طريق».⁽⁴⁾

یعنی: خروج بر امام و رهبر جامعه (ولو اینکه غیر عادل باشد) با توجیه فقهی که عمل آن ها را تجویز می کند، به شرط آنکه دارای قدرت و نیروی کافی باشند و لذا با نبودن هرکدام از قیود شرایط فوق این گروه از افراد در زمره قطاع الطريق قرار می گیرند.⁽⁵⁾

(1) الماوردی، أبو الحسن علی بن محمد الشافعی، (1419 هـ/1999)، الحاوی الکبیر، تحقیق: علی محمد معوض و عادل أحمد عبدالموجود، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 13، ص 99.

(2) محمد بن احمد شربینی ملقب به شمس الدین، مفسر و فقیه شافعی از قاهره می باشد وی در سال 977 هـ وفات یافته است از آثار ایشان السراج المنیر، الإقناع فی حل ألفاظ أبي شجاع، مغنی المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج و... می باشد (کحالة، معجم المؤلفین، ج 8، ص 269، البغدادي، إسماعيل باشا، (___). هدية العارفين أسماء المؤلفين وآثار المصنفين، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ج 2، ص 250).

(3) الشربینی، مغنی المحتاج، ج 4، ص 123.

(4) ابن مفلح، شمس الدین محمد بن مفلح المقدسی، (1424 هـ/2003 م). الفروع وتصحيح الفروع، تصحيح: علاء الدین علی بن سلیمان المرداوی، تحقیق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة الرسالة، ج 10، ص 170.

(5) ابن النجار، تقی الدین محمد بن أحمد الفتوحی الحنبلی، (1419 هـ/1999 م). منتهی الإرادات، تحقیق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة الرسالة، ج 2، ص 333.

ابن قدامه⁽¹⁾ فقیه معروف مذهب حنبلی رحمته الله می نویسد: «قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، يُخْرِجُونَ عَنْ قَبْضَةِ الْإِمَامِ، وَيَرْمُونَ خُلْعَهُ لِتَأْوِيلِ سَائِغٍ، وَفِيهِمْ مَنَعَةٌ يَخْتِاجُ فِي كَفِّهِمْ إِلَى جَمْعِ الْجَيْشِ».⁽²⁾

یعنی: «باغیان گروهی از اهل حق (مسلمانان) هستند که از حاکمیت و اطاعت امام و رهبر جامعه خارج شده و با توجیه فقهی تجویز کننده، به دنبال خلع و برکناری رهبر و حاکم جامعه می باشند و آن قدر قدرت و نیرو دارند که برای جلوگیری و مبارزه با آن ها نیاز به گردآوری سپاه می باشد».⁽³⁾ ایشان همانند فقهای حنفی کسانی را که از اطاعت امام جامعه خارج شده اند، به چهار دسته تقسیم می کنند که در صفحات قبل بیان گردید.⁽⁴⁾

اختلاف در تعریف «بغاوت» از اختلاف در شرایطی که باید «بغات» دارا باشند، ناشی می گردد؛ والا در ارکان اساسی بغاوت، اختلاف نیست. فقهای اسلامی تلاش کرده اند تا در تعریف بغاوت ارکان و شروط آن را بیاورند و تعریفی جامع و مانع ارائه دهند.

اگر در تعریف بغاوت به ابزار و ارکان اساسی آن اکتفا شود می توان از «بغاوت» تعریف مشترکی ارائه داد که تمامی مذاهب فقهی در آن اتفاق نظر داشته باشند و تعریف مشترک چنین است: «شورش مسلحانه علیه امام»؛⁽⁵⁾ به این دلیل این تعریف ترجیح دارد عنصر شورش مسلحانه علیه امام در همه تعریف فقهای چهارگانه دیده می شود و مهم ترین رکن بغاوت هم شورش مسلحانه برای خلع حاکمیت امام است.

مطلب دوم: مفهوم خروج/خوارج

در این مطلب در بخش «الف» به بیان مفهوم لغوی مفهوم خروج/خوارج پرداخته سپس در بخش «ب» به مفهوم اصطلاحی مفهوم خروج/خوارج از دیدگاه فقهای اربعه می پردازیم.

الف: تعریف لغوی

خوارج در لغت جمع (خارج) است و خارجی اسم مشتقی از خروج می باشد و در لغت به معنای طغیان، شورش و سرکشی آمده است.⁽⁶⁾

(1) وی عبدالله بن محمد بن قدامه جماعیلی مقدسی دمشقی مکنی به ابو محمد ملقب به موفق الدین از فقهای بزرگ حنبلی می باشد. ایشان در سال 541 ه.ق در جماعیل قریه در فلسطین تولد و در سال 620 ه.ق در دمشق وفات یافته است از آثار ایشان: المغنی، المقنع، روضة الناظر و... می باشد (الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج 22، ص 166).

(2) ابن قدامة، أبو محمد عبدالله بن أحمد الحنبلي، (1388 ه.ق/1968 م). المغنی، القاهرة: مكتبة القاهرة، ج 8، ص 526.

(3) ابن قدامة، المغنی، ج 12، ص 242.

(4) به صفحه (10) مراجعه شود.

(5) عوده، بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، ج 4، ص 354.

(6) الفیروزآبادی، أبو طاهر محمد بن یعقوب، (1426 ه.ق/2005 م). القاموس المحيط، تحقیق: مكتب تحقيق التراث

في مؤسسة الرسالة، الطبعة الثامنة، بيروت: مؤسسة الرسالة، ج 1، ص 192.

همچنان کلمه خروج در لغت به معنای اختلاف دو رنگ و آنچه که از زمین خارج می‌شود نیز آمده است، چنانچه عرب‌ها می‌گویند: «فَالْخَرْجُ لَوْنَانِ بَيْنَ سَوَادٍ وَبَيَاضٍ».⁽¹⁾

ابن منظور⁽²⁾ در «لسان العرب» می‌گوید: «خوارج: حروریه، و خاریجه: طائفه از آنها است و این اسم لازمه آنها قرار رگفته است؛ زیرا بر علیه مردم آنها خروج نمودند».

ب: تعریف اصطلاحی

پیروان تعریف اصطلاحی خوارج علمای اسلامی نظریات متعددی ارائه نموده اند که برخی از آنها قرار ذیل است:

1. عبد‌الکریم شهرستانی⁽³⁾ خوارج را تعریف سیاسی عام نموده و کسانی را که در هر زمانی در برابر امام مورد اتفاق مسلمانان قیام می‌نمایند خوارج دانسته است و چنین می‌گوید: «کل من خرج علی الإمام الحق الذي اتفقت الجماعة علیه یسمى خارجیا، سواء كان الخروج فی أيام الصحابة علی الأئمة الراشدين؛ أو كان بعدهم علی التابعین بإحسان، والأئمة فی کل زمان».⁽⁴⁾ «هر کسی که در برابر امام حق مورد اتفاق جماعت مسلمانان قیام می‌کند خارجی نامیده می‌شود، خواه خروج او در دوران صحابه بر خلفای راشیدن باشد یا بعد از عهد صحابه در برابر تابعین و ائمه در هر زمان».

2. ابوالحسن اشعری⁽⁵⁾ خوارج را به نحوی تعریف نموده که تنها شامل کسانی می‌شود که در برابر حضرت علی^(ع) قیام کرده بودند و چنین می‌گوید: «والسبب الذي سُموا له خوارج؛

(1) ابن فارس، أبو الحسن أحمد بن فارس بن زکریا، (1399 هـ/ق 1979 م). معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر، ج 2، ص 175-176، و الزبیدی، محمد بن محمد الحسینی، (1424 هـ). تاج العروس، تحقیق: علی شیري، الطبعة الثانية، بیروت: دار الفکر، ج 5، ص 508-512.

(2) محمد بن مکرم بن علی جمال الدین ابن منظور مکنی به ابوالفضل و ملقب به انصاری رویفعی آفریقایی امام زبان و ادبیات عرب می‌باشد. وی در سال 630 هجری در مصر تولد شده و در سال 711 هجری در مصر وفات یافته‌است. از آثار ایشان لسان العرب، مختار الأغاني، نثار الأزهار فی اللیل والنهار، سرور النفس بمدارک الحواس الخمس، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر و... می‌باشد (ابن حجر العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد، (1392 هـ/ق 1972 م). الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة، الطبعة الثانية، حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیة، ج 4، ص 262، والسیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر جلال الدین، (____). بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، لبنان: المكتبة العصرية، ج 1، ص 248، شماره: 457).

(3) وی ابو الفتح محمد بن عبد‌الکریم بن ابی بکر احمد شافعی شهرستانی، از فلاسفه بزرگ اسلام و امام در علم کلام و ادیان و مذاهب فلسفی می‌باشد. وی در شهرستان ایران در سال 479 هجری تولد و در سال 548 در همانجا وفات یافته است. از آثار ایشان: الملل والنحل، نهاية الإقدام فی علم الکلام، مصارعات الفلاسفة و... است (ابن خلکان، أبو العباس أحمد بن محمد البرمکی، (1900-1994 م). وفيات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، تحقیق: إحسان عباس، بیروت: دار صادر، ج 1، ص 482).

(4) الشهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد‌الکریم، (____). الملل والنحل، حلب: مؤسسة الحلبي، ج 1، ص 114.

(5) وی علی بن اسماعیل بن اسحق مکنی به ابوالحسن از نسل صحابی ابوموسی اشعری می‌باشد. وی بنیانگذار مذهب اشعری در علم کلام بوده و از ائمه متکلم و مجتهد می‌باشد. وی در سال 260 قمری در بصره تولد یافته و در سال

خروجهم على علي بن أبي طالب (1). «وسبب این امر که آنان خوارج نامیده شدند، این است که آنان در برابر حضرت علی (ع) قیام نمودند و علیه او شوریدند».

به همین دلیل ابن حزم (رحمه الله) می گوید که اسم خارجی ملحق به تمام کسانی می شود که مشابهت به خروج کننده گان علیه حضرت علی (ع) داشته باشند و یا در نظریات با آنها در هر زمانی مشارکت داشته باشند. (2)

3. فقهای حنفی: نزد فقهای حنفی در کتاب های ظاهر الروایة (3)، خوارج همان باغیان دانسته شده اند و به همین دلیل کاسانی (رحمه الله) باغیان را چنین تعریف نموده است: «فالبغاة هم الخوارج، وهم قوم من رأيهم أن كل ذنب كفر، كبيرة كانت أو صغيرة، يخرجون على إمام أهل العدل، ويستحلون القتال والدماء والأموال بهذا التأويل، ولهم منعة وقوة». (4)

«باغیان همان خوارج هستند و آنها قومی اند که به نظرشان هر گناه چه کبیره باشد و چه صغیره، کفر است، بر امام اهل عدل طغیان می کنند و جنگیدن، خونریزی و ربودن اموال را با همان تأویل حلال می دانند و دارای قوت و شوکت هستند».

ابن عابدین (رحمه الله) از محققان حنفی ها می گوید که: «از ظاهر سخن و تعریف فقهای حنفی دانسته می شود که بغاوت عام است و مراد از بغاوت شامل هر دو است: «خروج و بغی» و به همین دلیل کاسانی (رحمه الله) بغاوت را به خوارج تفسیر نموده است؛ زیرا آنها از جمله باغیان اند هر چند که باغیان عام است و این از حیث اصطلاح می باشد و در غیر آن بغاوت و خروج در هر دو گروه به طور مساویانه متحقق است». (5)

324 هجری در بغداد وفات یافته است. از آثار ایشان: مقالات الإسلامیین، الإبانة عن أصول الديانة، الرد على أهل الزيغ والبدع و... می باشد (ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج 1، ص 326، و ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر الدمشقی، 1424 هـ/ 2003 م). البداية والنهاية، تحقیق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، الناشر: دار هجر، ج 11، ص 187، الزركلي، الأعلام، ج 4، ص 263).

(1) الأشعري، أبو الحسن علي بن إسماعيل، (1426 هـ/ 2005 م). مقالات الإسلامیین واختلاف المصلين، تحقیق: نعیم زرزور، الطبعة الأولى، الناشر: المكتبة العصرية، ج 1، ص 23.

(2) ابن حزم، الفصل في الملل والنحل، ج 2، ص 113.

(3) کتاب های ظاهر الروایة عبارت از شش کتاب امام محمد بن حسن شیبانی (رحمه الله) است که مسائل و روایات صاحب مذهب را (ابوحنیفه، ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی) جمع نموده است که به آنها علمای ثلاثه نیز می گویند که در برخی موارد امام زفر، حسن بن زیاد نیز با آنها یکجا شده و قول ظاهر الروایة را تشکیل می دهد، این شش کتاب ظاهر الروایة عبارت اند از: المبسوط (الأصل)، الزيادات، الجامع الصغیر، السیر الصغیر، الجامع الکبیر و السیر الکبیر (ابن عابدین، محمد أمین بن عمر بن عبدالعزيز الشامي، (1430 هـ/ 2009 م). شرح عقود رسم المفتي، الطبعة الأولى، کراتشي: مكتبة البشري، ص 19).

(4) الکاساني، بدائع الصنائع، ج 7، ص 140.

(5) ابن عابدین، رد المحتار على الدر المختار، ج 4، ص 262.

4. فقهای مالکی نیز تعریف بغاوت را عام می‌دانند و خوارج را شامل آن دانسته اند چنانچه **مواق⁽¹⁾** از فقهای مالکی خوارج را تعریف می‌کند: «هو الامتناع من طاعة من ثبتت إمامته في غير معصية بمغالبة ولو تأولا»⁽²⁾.

«خروج عبارت است از امتناع ورزیدن از اطاعت در غیر معصیت با غلبه و یا با تأویل از کسی که امامت وی ثابت باشد».

5. فقهای شافعی نیز چنین تعریف نموده اند: «الخوارج صنف من المبتدعة يعتقدون أن من فعل كبيرة كفر وخذل في النار، ويطعنون لذلك في الأئمة، ولا يحضرون معهم الجمعات والجماعات»⁽³⁾.

«گروهی از مبتدعه اند و اعتقاد دارند که هر کسی مرتکب گناه کبیره شود، کافر است و همیشه در آتش است و به همین دلیل به ائمه طعن وارد می‌کنند و در جمعه و جماعت حاضر نمی‌شوند».

6. فقهای حنبلی نیز خوارج را باغی دانسته اند و **ابن قدامة** **رحمه الله** خوارج را چنین تعریف نموده است: «الخوارج الذين يكفرون بالذنب، ويكفرون عثمان وعلياً وطلحة والزبير، وكثيراً من الصحابة، ويستحلون دماء المسلمين، وأموالهم، إلا من خرج معهم، فظاهر قول الفقهاء من أصحابنا المتأخرين، أنهم بغاة»⁽⁴⁾.

«خوارج آنانی اند که به علت ارتکاب کبیره تکفیر می‌کنند، و عثمان، علی، طلحه و زبیر و بسیاری از صحابه **رحمه الله** را تکفیر می‌نمایند و خون و اموال مسلمانان را حلال می‌دانند مگر کسانی را که با آنها خارج شوند، و ظاهر قول فقهای متأخر ما (حنبل‌ها) این است که خوارج همان بغات اند».

به هر حال تعریف شهرستانی و فقهای حنفی عام‌تر است؛ زیرا تعریف آنها همانگونه که کسانی را که در عهد صحابه کرام در برابر حضرت **علی** **رضی الله عنه** شوریده بودند دربر می‌گیرد و کسانی را که در مقابل رئیس دولت اسلامی منتخب قیام می‌نمایند نیز شامل می‌شود.

مطلب سوم: تعریف الفاظ مرتبط

ذیل این مطلب به مهم‌ترین الفاظی که ارتباط زیادی با مفهوم بغاوت دارد می‌پردازیم که این الفاظ شامل کودتا، ترور، تروریسم، کودتا و جرم سیاسی می‌باشد، ذیلاً هر یکی بیان می‌گردد.

(1) وی محمد بن یوسف بن ابوالقاسم بن یوسف عبدیری غرناطی مکنی به ابوعبدالله و ملقب به مواق از فقهای مشهور مالکی است. سال تولد ایشان معلوم نیست اما در سال 897 هجری وفات یافته است. از آثار ایشان: التاج والإکلیل، سنن المهندین في مقامات الدين می‌باشد (التکروری، أحمد بابا بن أحمد السوداني، (2000م). نینل الابتهاج بطریز الدیاج، الطبعة الثانية، طرابلس: دار الکاتب، ص 561-562، شماره: 690، والزکلی، الأعلام، ج 7، ص 154-155).

(2) المواق، محمد بن یوسف المالکی، (1416 هـ/ق 1994م). التاج والإکلیل لمختصر خلیل، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 8، ص 366.

(3) النووی، أبو زکریا یحیی بن شرف الشافعی، (____). روضة الطالبین، بیروت: نشر المکتب الإسلامی، ج 10، ص 51.

(4) ابن قدامة، المغنی، ج 8، ص 524.

الف: کودتا

کودتا را تعدادی از محققین اینگونه تعریف می‌کنند: استیلا یافتن بر تمام قوای سیاسی از طریق مخالفت با قانون اساسی یا مخالف قانون که غالباً از راه توسل به قوای مسلح صورت می‌گیرد. به عبارتی بهتر، شکل دیگری از جرایم سیاسی می‌تواند توسط قوت‌های نظامی علیه حاکمیت صورت گیرد، که این نوع گرفتن قدرت را کودتا نام نهاده اند. عاملین کودتا در صورت شکست به مجرمین سیاسی مبدل می‌شوند و در صورت پیروزی قهرمانان ملی معرفی می‌گردند. در شرایط کنونی دنیا دیگر نظام‌های کودتایی برای کسی قابل قبول نیست. درین نوع جنگ‌ها معمولاً عده‌ای از نظامیان اشتراک می‌داشته باشد.⁽¹⁾

ب: ترور

از واژه ترور تعاریف متعددی بعمل آمده است، و افراد مختلف تعاریف متعددی از آن بدست داده‌اند. *داریوش آشوری*، در دانشنامه سیاسی در تعریف ترور چنین می‌گوید: «ترور، در لغت، در زبان فرانسه، به معنای هراس و هراس افکنی است. و در سیاست به کارهای خشونت‌آمیز و غیر قانونی حکومت‌ها برای سرکوبی مخالفان خود و ترساندن آنها ترور می‌گویند و نیز کردار گروه‌های مبارزی که برای رسیدن به هدف‌های سیاسی خود، دست به کارهای خشونت‌آمیز و هراس انگیز می‌زنند، ترور نامیده می‌شود. همچنین ترور به معنای کشتار سیاسی نیز به کار می‌رود».⁽²⁾

فرهنگ علوم سیاسی نیز این تعریف را از ترور ارائه می‌دهد: ترور به معنای وحشت و ترس زیاد است. همچنین در معنی حزب یا جنبشی که باعث حالت ترور شود به کار رفته است. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق‌العاده‌ای اطلاق می‌شود که ناشی از دست زدن به خشونت و قتل و خونریزی از سوی یک گروه، حزب و یا دولت به منظور نیل به هدف‌های سیاسی، کسب و یا حفظ قدرت است.⁽³⁾

ج: تروریسم

از تروریسم تعاریف متعدد و مختلفی به عمده آمده است. تروریسم اصطلاحی است که بر سر تعریف آن توافقی میان حکومت‌ها یا تحلیل‌گران و نویسندگان وجود ندارد، اما تقریباً به شیوه‌های گوناگون به تعبیری منفی به کار می‌رود تا غالباً اقدامات گروه‌های فرا دولتی خودساخته با انگیزه سیاسی علیه جان افراد را توصیف کنند.

(1) آشوری، داریوش، (1379). فرهنگ علوم سیاسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص 132.

(2) آشوری، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۵۸۳.

(3) آقا بخشی، علی اکبر، (1378). فرهنگ علوم سیاسی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۵۸۴-۵۸۳.

تروریسم، اعمال ترور به صورتی منظم و سازمان یافته را می‌رساند. تروریسم نه فقط با استفاده از وسایلی که می‌توانند زندگی و امنیت افراد را مورد سوء قصد قرار دهند، صورت می‌یابد، بلکه از طریق تخریب خشونت آمیز خدمات عمومی و یا تجهیزات زیربنایی متعلق به یک جمع نیز اعمال می‌شود.⁽¹⁾

همچنین فرهنگ علوم سیاسی، تعاریف مختلف زیر را از تروریسم ارائه می‌دهد:

1. نظام حکومت ترور و اعتقاد به لزوم آدمکشی و ایجاد وحشت در میان مردم ویا نظام فکری که هرنوع عملی را برای رسیدن به هدف سیاسی مجاز می‌شمارد.
2. کاربرد سیستماتیک ترور، به عنوان وسیله اجبار یا روا شمردن اقدامات دارای ماهیت وحشت آفرینی در اذهان عامه و گروه‌های انسانی.

در مجموع می‌توان گفت که تروریسم، به معنی استفاده منظم و سازمان یافته از ترور است. ترور با آنکه شیوه‌ای نامشروع و پذیرفته نشده‌ای برای دستیابی به اهداف سیاسی است، ولی به هر حال مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر فرد، گروه و یا دولتی، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، بطور سیستماتیک، منظم و سازمان یافته، از حربه ترور استفاده کند، به این نوع رفتار و پدیده تروریسم اطلاق می‌گردد.

برخی از نویسندگان تلاش کرده اند که دو واژه‌ی ترور و تروریزم را از یک‌دیگر تفکیک نمایند. برای مثال فریدریک‌هاکر درین زمینه اظهار می‌دارد: «ترور، که از بالا تحمیل می‌شود، ایجاد و اشاعه‌ی ترس از سوی دیکتاتورها، حکومت‌ها، رؤسا و در واقع تلاش قدرت‌مندان برای کنترل از طریق ارباب است. تروریزم که از پایین اعمال می‌گردد ایجاد و اشاعه‌ی ترس از سوی شورشیان، انقلابیون و معترضین است و تلاشی است از سوی ضعیفان فعلی که قدرت‌مندان بالقوه هستند که از طریق ترس و ارباب کنترل را بدست آورند. ترور و تروریزم یکی نیستند ولی بیک‌دیگر تعلق دارند».⁽²⁾

با بررسی تعاریف فوق‌الذکر در می‌یابیم که ترور و تروریسم هم به یک حالت و نیز اقدام خاصی اشاره دارد. منظور از حالت، وضعیت ترس و هراس است که از دست زدن به اقدامات خاص که تروریستی نامیده می‌شوند، ناشی می‌گردد. پس می‌بینیم که ایجاد ترس، وحشت و هراس اجزای لاینفک ترور است. پس در حالت کلی می‌توان ترور را به صورت زیر تعریف کرد: «رفتار، فرد، گروه، حزب ویا دولت که از طریق خشونت و قتل و خونریزی و ایجاد ترس و وحشت می‌خواهد به هدف‌های سیاسی خود برسد».

د: جرم سیاسی

نباید انتظار داشت در فقه جزایی اسلام که خاستگاه و ریشه‌های تاریخی آن به حدود یک هزار و چهار صد سال پیش باز می‌گردد، آشکارا نامی از جرم سیاسی برده شده باشد؛ زیرا جرم سیاسی، اصطلاح

(1) آلن بیرو، (1375). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: باقر ساروخانی، چاپ سوم، تهران: نشر کیهان، ص ۴۲۶.

(2) شامبیاتی، هوشنگ، (1385). حقوق کیفری اختصاصی جرایم ضد مصالح عمومی کشور، تهران: نشر ژوبین، ج 1،

جدیدی است که سابقه تاریخی چندانی ندارد، البته در بررسی تاریخچه جرایم سیاسی، گفته میشود اصطلاح «جرم بزرگ» یا «خیانت بزرگ» که سابقاً در حقوق کیفری به همین معنا به کار می‌رفته؛ اما گفته شده که در فقه جزایی اسلام اصولاً عناوین مجرمانه، عناوین مشخصی هستند که جرم سیاسی از نظر مفهومی با هیچ کدام از آنها مطابقت ندارد؛ ولی باید گفت در این نظام حقوقی مصادیقی از جرایم خاص وجود دارد که امروزه می‌توان آنها را از مصادیق جرم سیاسی به شمار آورد.⁽¹⁾

برخی از فقهای معاصر و حقوقدانان بیان می‌دارند که در اسلام و حقوق جزایی آن، عنوان و مفهومی وجود دارد که دقیقاً منعکس‌کننده مفهوم جرم سیاسی و مرادف آن است. آنها معتقدند که بغی (که موضوع اصلی این تحقیق است) همان جرم سیاسی و مجرم سیاسی در اسلام همان باغی است.⁽²⁾

البته باید توجه داشت که حقوقدانان در زمینه تعریف جرم سیاسی اختلاف نظر دارند که در ذیل به یکی از آن تعریف‌ها می‌پردازیم:

در اصطلاح حقوق سیاسی، جرم سیاسی عبارت از هر فعل یا ترک فعلی است که از سوی فرد، گروه یا جمعیتی به منظور حذف یا اصلاح اصول و نظام سیاسی و اجتماعی یک کشور ارتکاب یابد، به نحوی که این فعل یا ترک فعل اولاً به نوعی ناقض اصول و ارکان و مبانی کی نظام سیاسی بوده و ثانیاً، به قید قانون، ممنوع و قابل مجازات باشد.⁽³⁾

بنابراین، جرم سیاسی رفتار مجرمانه‌ای است که هدف از ارتکاب آن واژگون نمودن نظام سیاسی یا برهم زدن نظم و امنیت سیاسی کشور یا ضربه زدن به منافع سیاسی دولت باشد.⁽⁴⁾ مانند جاسوسی، اقدامات علیه شکل حکومت و طرز عمل قوای سیاسی، استفاده آزادانه از حقوق سیاسی، تجمعات و تظاهرات سیاسی و...

البته تا به حال تعریفی جامع و کامل برای جرم سیاسی از طرف حقوق دانان ذکر نگردیده است و تعاریف موجود، جرایم غیرسیاسی (جرایم عمومی) را هم شامل می‌گردند و لذا «مانع» نیستند. اما از مجموع تعاریف ارایه شده می‌توان نتیجه گرفت که مجنی‌علیه در جرم سیاسی، همواره دولت است.⁽⁵⁾ همچنان باید اذعان داشت که در قانون هیچ کشوری نمی‌توان ضابطه دقیق و روشنی برای تعریف و تشخیص جرم سیاسی به دست آورد.

(1) عوده، بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، ج 4، ص 355.

(2) جندی، عبدالملک، (1350). الموسوعة الجنائية، القاهرة: دار الكتاب المصرية، ج 9، ص 34، و عوده، بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، ج 4، ص 356.

(3) شاملو احمدی، محمد حسین، (1380). فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی، تهران: نشر دادیار، ص 177.

(4) جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (1381). مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ دوم، تهران: انتشارات گنج دانش، ج 2، ش 1539.

(5) دانش، تاج زمان، (1388). مجرم کیست؟ جرم شناسی چیست؟ چاپ چهارم، تهران: انتشار کیهان، ص 260.

بنابر دیدگاه حداکثری درباره جرم سیاسی، بغی/بغاوت جرم سیاسی است؛ لذا باید توجه داشت که قلمرو جرم سیاسی وسیع‌تر از بغاوت است و اگر بغاوت را جرم سیاسی بدانیم، یکی از مصادیق جرم سیاسی است، نه آنکه تمام موضوع آن باشد چرا که در بغاوت، عقیده و انگیزه سیاسی، ملازم با عملیات و رفتار قهرآمیز می‌باشد ولی جرم سیاسی می‌تواند صرفاً ابراز نظرات مخالف حکومت باشد بدون آنکه رفتارهای قهرآمیزی وجود داشته باشد.⁽¹⁾

مبحث دوم: کلیات

این مبحث شامل سه مطلب است که مطلب اول آن پیشینه تاریخی بغاوت، مطلب دوم آن نصوص جرم بودن بغاوت و مطلب سوم آن شبهات‌ها و تفاوت میان میان بغاوت و خروج است که ذیلاً بیان می‌شود.

مطلب اول: پیشینه تاریخی بغاوت

نگاهی به پیشینه تاریخی بغاوت از دوران رسول خدا ﷺ تا عصر حاضر، مؤید این نظریه است که شریعت اسلامی در برخورد با مخالفان، شیوه خاصی را ارائه و براساس نیت و نوع جرم همواره بین حرکت‌های مخالفان تفکیک قائل بوده است. ذیلاً به پیشینه بغاوت و بغاوت از عصر پیامبر ﷺ تا خلفای راشدین می‌پردازیم.

الف: عصر پیامبر ﷺ

بارها رسول خدا ﷺ پیش بینی نموده بود که پس از من حوادث ناگواری رخ خواهد داد و گروهی شورش و بغاوت خواهند کرد.

پیامبر ﷺ در روایات زیادی دستور به قتل «ناکثین، قاسطین و مارقین» داده است و در برخی روایات چنین آمده که حضرت علیؓ از طرف پیامبر ﷺ عهده دار این کار گردیده است. از جمله این روایات، روایت ذیل است:

از علی بن ربیع⁽²⁾ روایت است که می‌فرماید: «سَمِعْتُ عَلِيًّا، عَلَى مَنَبَرِكُمْ هَذَا، يَقُولُ: «عَهْدِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ».⁽³⁾

(1) صانعی، پرویز، (1382). حقوق جزای عمومی، چاپ اول، تهران: انتشار طرح نو، ص 389.

(2) وی علی بن ربیع بن نضله والبی اسدی مکنی به ابومغیره کوفی می‌باشد. وی از اسماء بن حکم فزاری، سلمان فارسی و عبدالله بن عمر بن خطاب و... روایت نموده است. یحیی بن معین در مورد می‌گوید: وی ثقة است و ابوحاتم رازی گفته است: صالح الحدیث است. خلیفه بن خیاط وی را در طبقه سوم از کوفه ذکر نموده و امام مسلم وی را در طبقه اول ذکر نموده است (المزی، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف الکلبی، (1400ه.ق/1980م). تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق: بشار عواد معروف، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة الرسالة، ج20، ص431).

(3) مسند أبي يعلى (أبو يعلى، أحمد بن علي التميمي الموصلي، (1404ه.ق/1984م). مسند أبي يعلى، تحقیق: حسین سلیم أسد، الطبعة الأولى، دمشق: دار المأمون للتراث)، وقال المحقق: إسناده ضعيف، ج1، ص397، شماره حدیث: 519، ومعجم ابن المقرئ (ابن المقرئ، أبو بكر محمد بن إبراهيم الخازن، (1419ه.ق/1998م). المعجم، تحقیق:

ترجمه: «از علی (ع) در منبر شما شنیدم که فرمود: پیامبر (ص) از من عهد گرفته که با ناکثین، قاسطین و مارقین جنگ نمایم».

این گروه‌های سه گانه در تاریخ اسلام به نام‌های «ناکثین» (پیمان شکنان) و «قاسطین» (ستمگران) و «مارقین» (گمراهان و بیرون رفتگان از دین) معروفند. سابقه این نامگذاری مربوط به عصر پیامبر گرامی است.

این سخن پیامبر (ص) یکی از خبرهای غیبی او است که محدثان اسلامی در کتاب‌های حدیث به مناسبت‌های گوناگون از آن یاد کرده‌اند.

ابن کثیر^(۱) (رحمه الله)، در تاریخ خود قسمتی از این احادیث را گرد آورده است. از جمله یادآور شده که پیامبر (ص) وارد خانه ام سلمه^(۲) شد، سپس علی (ع) نیز آمد. پیامبر (ص) روبه همسر خود کرد و گفت: «ای ام سلمه، این علی نبرد کننده با ناکثان و قاسطان و مارقان بعد از من است»^(۳)

سابقه تفکر بغاوت به عصر رسول خدا بر می‌گردد. گروهی در عصر پیامبر (ص) فکر و ایده خود را به نحوی اظهار می‌کردند و سخنانی می‌گفتند که روحیه پرخاشگری در آنها نمایان بود. مورد زیر از نمونه‌های بارز این موضوع است: پیامبر (ص) غنایم «حنین» را بنا بر مصالحی تقسیم کرد و برای تألیف قلوب مشرکان تازه مسلمان، که سالیان درازی با اسلام در حال جنگ بودند، به آنان سهم بیشتری داد. در این موقع «ذو الخویصره حرقوص بن زهیر»^(۴) زبان به اعتراض گشود و بی‌ادبانه روبه پیامبر (ص) کرد و گفت: «اغْدِلْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: وَلَيْلِكَ، وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ، لَقَدْ خَبْتُ وَخَسِرْتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا أَقُومُ فَأَقْتُلَ هَذَا الْمُنَافِقَ، قَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَتَسَامَعَ الْأُمَمُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّ هَذَا وَأَصْحَابًا لَهُ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ، كَمَا يَمْرُقُ الْمَرْمَاتُ مِنَ الرِّمَّةِ»^(۵).

أبو عبد الرحمن عادل بن سعد، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة الرشد، ص 212، شماره حدیث: 674، وقال الهيثمي في مجمع الزوائد (الهيثمي، أبو الحسن علي بن أبي بكر، 1414 هـ/ق 1994 م). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحقيق: حسام الدين القدسي، القاهرة: مكتبة القدسي؛ رواه أبو يعلى، وفيه الربيع بن سهل ولم أعرفه، وبقية رجاله ثقات، ج 5، ص 186، شماره حدیث: 8950.

(1) وی عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی مکنی به ابو الفداء (متولد سال ۷۰۱ هجری و متوفای ۷۷۴ هجری در روستای مجدل نزدیک دمشق، سوریه است) ایشان تاریخ‌نگار، مفسر و محدث مشهور شافعی بود. از آثار ایشان: تفسیر القرآن العظیم در تفسیر، البداية و النهایة در تاریخ و... است (ابن حجر العسقلانی، الدرر الكامنة، ج 1، ص 373).

(2) وی هند بنت ابی امیه (حذیفه) بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم مکنی به ام سلمه ام المؤمنین (ع) است. وی در سال دوم هجری در ماه شوال با پیامبر (ص) ازداج نمود. وی در زمان حاکمیت یزید بن معاویه در ماهه رجب در سال 64 هجری وفات نموده است (المزی، تهذیب الکمال، ج 35، ص 319-320)..

(3) ابن کثیر، البداية والنهایة، ج 10، ص 635.

(4) وی حرقوص بن زهیر مکنی به ذو الخویصره تمیمی از رؤوس و مبداء خوارج می‌باشد وی در زمان خلافت حضرت علی در جنگ علیه خوارج کشته شده است. (العسقلانی، فتح الباری، ج 1، ص 386-387).

(5) متفق علیه؛ صحیح البخاری بلفظ: «بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجُعْفَانَةِ، إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اغْدِلْ، فَقَالَ لَهُ: شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ»، وصحيح مسلم بهذا اللفظ مع تغيير يسير، ج 3، ص 112، شماره حدیث: 1064، ومسند

ترجمه: «عدالت کن ای محمد!» پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «وای بر تو، اگر عدالت نزد من نباشد، آنگاه زیان و خسرات نمودم» حضرت عمرؓ در این هنگام پیشنهاد کرد که ای پیامبر آیا بلند نشوم و گردن این منافق را زنم، پیامبر ﷺ به الله پناه برد که مبادا گروه‌ها با همدیگر بگویند که محمد اصحاب و یاران خود را می‌کشد و فرمود: «این مرد پیروانی خواهد داشت که قرآن را چنان می‌خوانند که از گلون آنها تجاوز نمی‌کند و در امر دین (بیش از حد کنجکاوی خواهند کرد) و همچون پرتاب تیر از کمان، از دین بیرون خواهند رفت!».

از تمام این اخبار و روایات مشهورتر و معروف‌تر، سخن رسول خدا ﷺ به عمارؓ⁽¹⁾ بود که فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاقِيَةُ».⁽²⁾

«ای عمار تو را گروه تجاوزگر (باغی) می‌کشد».

پس از ذکر مواردی که حکایت از پیش‌گویی‌های رسول خدا ﷺ می‌کند، فهمیده می‌شود که تاریخچه واژه «بغی» و «بغات» و «فئه باغیه» به زمان رسول خدا ﷺ باز می‌گردد.

ب: عصر خلفای راشدین

در زمان خلافت خلفای شیخین (ابوبکر، عمرؓ) گذارشی در تاریخ به معنای اصطلاحی بغاوت و خروج، بغاوت و خروجی واقع نشده است به جزء مسأله قتل مانعین زکات که در تاریخ از آنها به عنوان مرتد یاد شده است و به سبب منع زکات و ارتداد، حضرت ابوبکرؓ با آنها جنگید که برخی دوباره مسلمان شدند و زکات پرداختند و برخی دیگر نیز جنگیدند و کشته شدند.

اما مهم‌ترین پیشینه جرم بغاوت که علیه حکومت اسلامی بغاوت نمودند در زمان حضرت عثمان بن عفان و حضرت علیؓ بر می‌گردد، که ذیلاً به طور مختصر تاریخچه آنرا بیان می‌داریم:

1- خروج علیه حضرت عثمانؓ

بعد از وفات حضرت عمرؓ حضرت عثمان بن عفانؓ خلافت را به دوش گرفت و سال‌های اولی خلافت ایشان خالی از هرنوع اختلاف و تفرق بود، اما در سال‌های اخیر خلافت ایشان، آهسته آهسته

أحمد(الشیبانی، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، (1421هـ/2001م). مسند أحمد بن حنبل، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، عادل مشرد و آخرون، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة)، وقال المحقق: حديث صحيح، 23/123، شماره حديث: 14820». وسنن ابن ماجه(القزويني، ابن ماجه أبو عبدالله محمد بن يزيد، (____). سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية- فيصل عيسى البابي الحلبي)، ج 1، ص 61، شماره حديث: 172، وصحيح ابن حبان(ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم البستي، (1408هـ/1988م). صحيح ابن حبان، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة)، ج 7، ص 78، شماره حديث: 6134.

(1) وی عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانه بن قیس از اصحاب اولی پیامبر ﷺ است کنیه ایشان ابویقظان و نسب وی مدنی، مخزومی می‌باشد، وی در سال 37 هجری به شهادت رسیده است(الزهري، محمد بن سعد بن منيع، (1421هـ/2001م). الطبقات الكبير، تحقيق: علي محمد عمر، القاهرة: مكتبة الخانجي، ج 3، ص 231).

(2) أخرجه مسلم في صحيحه(النيسابوري، أبو الحسن مسلم بن الحجاج، (____). صحيح مسلم، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي)، ج 8، ص 186، شماره حديث: 2916.

اختلافات و فتنه ها ظاهر گردید که برخی از عملکردهای ایشان را مورد انتقاد قرار دادند که این عملکردها به اندازه نبودند که منجر به آن اختلافات گردد.

ابوالحسن اشعری رحمته الله در این زمینه چنین می گوید: «اختلافی که در مورد امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، غیر از آن اختلاف دیگری در خلافت **ابوبکر صدیق** رضی الله عنه و **عمر بن خطاب** رضی الله عنه رخ نداده بود، تا اینکه **عثمان بن عفان** رضی الله عنه به مسند خلافت نشست و برخی در آخر ایام خلافت وی برخی عملکردهای ایشان را مورد انکار قرار داده که البته آنها در این انکار شان به خطا بودند و از دلیل خارج بود، اما انکار آنها ادامه داشت تا اینکه ایشان به شهادت رسیدند و خروج کنندگان در قتل ایشان نیز مختلف بودند، اما اهل سنت و استقامت چنین نظر دارند که حضرت **عثمان بن عفان** رضی الله عنه در افعال و اعمالش به حق بود و قتل وی به ظلم و عدوان بوده است»⁽¹⁾.

عبدالقاهر بغدادی رحمته الله ⁽²⁾ چنین گزارش ارایه می کند: «مسلمانان هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در اصول و فروع دین بر منهج واحد بودند، مگر آنانی که اسلام را ظاهر کردند و نفاق را پنهان کردند»⁽³⁾. سپس ایشان اختلافاتی که میان صحابه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد را ذکر می کند، مانند؛ اختلافات آنها هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، اختلاف پیرامون مکان دفن ایشان ص، اختلاف در اینکه چه کسی مستحق جانشینی خلافت است و اختلاف پیرامون جنگیدن علیه مانعین زکات و بعد از ذکر این موارد چنین بیان می کند: «(با وجود این اختلافات) در ایام خلافت **ابوبکر صدیق** رضی الله عنه، خلافت **عمر** رضی الله عنه و شش سال اول خلافت **عثمان** رضی الله عنه با هم بودند، سپس در مورد **عثمان** رضی الله عنه اختلاف نمودند و آنها به دلیل اینکه برخی عملکرد وی را مورد پسند آنها نبود و مورد انکار قرار می دادند تا حدی که به همان دلیل به قتل وی تصمیم گرفتند و پس از به شهادت رسیدن ایشان مسلمانان در مورد قاتلین وی نیز تا امروز (ایام عبدالقاهر بغدادی رحمته الله) اختلاف نموده اند»⁽⁴⁾.

بنابراین به سبب انتقاداتی که علیه **عثمان** رضی الله عنه وارد می کردند و عملکردهای وی را انکار می کردند این انکارها و انتقادات ادامه پیدا کرد تا اینکه منجر به محاصره شهر شد و بعد از اینکه محاصره تنگ تر شد، در نتیجه تیراندازی خروج کنندگان حضرت **عثمان** رضی الله عنه در هنگام تلاوت قرآن و روزه دار بودند جان خویش را فدا نمود اما نخواست کسی از وی دفاع کند و خروج کنندگان را به سزای اعمال شان برساند.

(1) الأشعري، أبو الحسن بن علي بن إسماعيل، (1995م). مقالات الإسلاميين، بيروت: المكتبة العصرية، ص 49.
(2) وی عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله بغدادی، تمیمی، اسفرائینی مکنی به ابومنصور، عالم متفنن، از ائمه اصول بود. وی در بغداد تولد یافته و در سال 429 هجری در اسفرائین وفات نموده است، از آثار ایشان: الفرق بین الفرق، الناسخ والمنسوخ و... می باشد (ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج 1، ص 298).
(3) البغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، (2005م). الفرق بین الفرق، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية، ص 12.
(4) البغدادی، الفرق بین الفرق، ص 12-14.

به همین دلیل ابن کثیر رحمته الله در کتاب تاریخ خویش نشأت و اولین پیدایش خروج و بغاوت را در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه ذکر می کند و چنین می نویسد: «خوارج آمدند و اموال بیت المال را گرفتند که در آن اموال بسیار زیادی بود».⁽¹⁾

پس در این شکی نیست که کسانی که حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را به شهادت رساندند از جمله خوارج و بغاوت کنندگان بودند و بیشتر آنها کسانی بودند که فتنه ها را میان لشکر حضرت علی رضی الله عنه و لشکر حضرت عائشه، زبیر و طلحه رضی الله عنه شعله ور می ساختند که هدف آنان خلع بیعت و رهایی از قید و بند خلیفه رسول الله عثمان بن عفان رضی الله عنه بود و این بذر و کشت فتنه خروج بود که در میان مسلمان کاشته شد.

2- خروج علیه حضرت علی رضی الله عنه

خوارج در قالب گروه فراوانی از سپاه علی رضی الله عنه در حین بازگشت از صفین به کوفه، جدا شدند که تعداد آنها در يك روایت چندین هزار نفر بوده است و در روایتی دیگر تعداد آنان دوازده هزار نفر⁽²⁾ تعیین شده است و در روایتی دیگر هشت هزار نفر و در روایتی دیگر چهارده هزار نفر و همچنین در روایتی دیگر بیست هزار نفر⁽³⁾ تعیین شده است و این روایتی که تعداد آنان را بیست هزار نفر ذکر کرده است، بدون سند است این افراد به مسافت چندین شبانه روز قبل از رسیدن سپاه به کوفه، جدا شدند و این تفرقه و جدایی یاران علی را آشفته و دچار ترس کرد و علی رضی الله عنه به همراه آن دسته از باقی مانده سپاهش که تحت اختیار و مطیع او بودند، وارد کوفه شد بعد از این که به علی رضی الله عنه خبر رسید که خوارج گروه خود را سازمان دهی کرده اند و یک امیر را برای نماز و امیری دیگر را برای جنگ انتخاب کرده اند و با خداوند عزیز و بزرگوار بیعت کرده و امر به معروف و نهی از منکر می کنند که همه اینها به این معنی بود که آنان عملاً از جماعت مسلمانان جدا شدند، به امور مربوط به آنان مشغول شد. حضرت علی رضی الله عنه دوست داشت آنها را به جمع مسلمانان بر گرداند بنابراین ابن عباس رضی الله عنه را به نزد آنان فرستاد تا با آنان مناظره کند، بعد از مناظره ابن عباس رضی الله عنه با خوارج و استجابت دو هزار نفر از آنان از دعوت او، حضرت علی رضی الله عنه خودش به نزد آنان رفت و با آنان صحبت کرد و آنان باز گشتند و وارد کوفه شدند اما این توافق زیاد طول نکشید.

حضرت علی رضی الله عنه سیاست عادلانه و روشن گر خود را در برابر این جماعت افراطی اعلام کرد و به آنان گفت: شما در نزد ما در سه مورد حق دارید:

1. مانع نماز خواندن شما در این مسجد نمی شویم.

(1) ابن کثیر، البداية والنهاية، ج 7، ص 183.

(2) الخطيب البغدادي، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت، (1422 هـ ق/ 2002 م). تاريخ بغداد، تحقيق: بشار عواد معروف، الطبعة الأولى، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ج 1، ص 160.

(3) الصنعاني، أبو بكر عبدالرزاق بن همام الحميري، (1403 هـ). المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، الطبعة الثانية، بيروت: المكتب الإسلامي، ج 10، ص 157-160.

2. شما را از سهمتان از فیه که در آن دست داشتید، محروم نمی‌کنیم.

3. با شما نمی‌جنگیم مادامی که با ما جنگ نکنید.⁽¹⁾

شرط‌هایی که حضرت علی (ع) از خوارج گرفته بود این بود که خونی را نریزند و هیچ کس را نترسانند و راهی را بر کسی نبندند. وقتی آنان این تخلفات را مرتکب شدند او علیه آنان اعلام جنگ کرد و با توجه به این که خوارج مخالفان خود را تکفیر می‌کردند و خون و مال آنان را مباح می‌شمردند، به ریختن خون‌های حرام در اسلام پرداختند.

حضرت علی (ع) دریافت که این گروه همان کسانی هستند که رسول الله (ص) آنان را به خروج از دین توصیف کرده بود.

حضرت علی (ع) در جنگ نهروان⁽²⁾ گفت: به من دستور داده شده است که با مارقین بجنگم، اینان همان مارقین هستند».⁽³⁾

سپاه در مقابل خوارج اردو زده بود و رودخانه نهروان بین آنان قرار داشت. علی (ع) به سپاه خود دستور داد که جنگ و مبارزه را ابتدا شروع نکنند. مگر این که خوارج به سمت غربی رودخانه عبور کنند.

علی (ع) نمایندگان خود را نزد آنان فرستاد و آنان را به خدا قسم داد و دستور داد که بازگردند. او براء بن عازب⁽⁴⁾ را نزد آنان فرستاد و او به مدت سه روز از آنان خواست که بازگردند، اما آنان نپذیرفتند و فرستادگان علی (ع) پیاپی نزد آنان می‌رفتند تا این که فرستادگان او را به شهادت رساندند و از رودخانه گذشتند.⁽⁵⁾

(1) العبسی، أبو بکر بن أبي شيبه، عبدالله بن محمد، (1409هـ). المصنف في الأحاديث والآثار لابن أبي شيبه، تحقيق: كمال يوسف الحوت، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة الرشد، 1532-328.

(2) نهروان شهری است قدیمی در چهارفرسخی بغداد و میان کوفه قرار دارد و دارای آبادانی اندک و در وی خرماسه اندک. خوارج نهروان از آنجا بودند که بین حضرت علی رض و خوارج در همانجا جنگ رخ دارد و این منطقه دارای نهروانات اعلی و نهروانات اوسط و نهروانات اسفل و آن عبارت است از کوره‌ای وسیع واقع در بین بغداد و واسط از جانب شرقی (دهخدا، فرهنگ دهخدا، واژه نهروان)

(3) ابن أبي عاصم، أبو بکر بن أبي عاصم، (1400هـ.ق). السنة، تحقيق: ناصر الدين الألباني، الطبعة الأولى، بيروت: المكتب الإسلامي، ج 2، ص 439، شماره حدیث: 907.

(4) وی براء بن عازب بن حارث انصاری حارثی مکنی به ابوعمارہ صحابی جلیل القدر پیامبر است. وی همان صحابی است که پیامبر به خاطر کوچک بودنش از اشتراک در غزوه بدر منعش نمود. وی کسی است که شهر ری را فتح نموده است. ایشان در زمان حکومت مصعب بن زبیر وفات نموده است (ابن الاثیر، أبو الحسن علی بن أبي الكرم، (1415هـ.ق/1994م). أسد الغابة في معرفة الصحابة-المشکول، تحقيق: علي محمد معوض و عادل أحمد عبدالموجود، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ج 1، ص 326).

(5) ابن أبي شيبه، المصنف، ج 15، ص 325-327.

وقتی که خوارج کار را به این حد رساندند و همه امید و آرزوها برای تلاش‌های صلح‌آمیز و جلوگیری از خون‌ریزی قطع شد، و خوارج با سرکشی و تکبر بازگشت به حق را رد کردند و بر جنگ اصرار داشتند، **امیرالمؤمنین** علیه السلام اقدام به مرتب نمودن سپاه نمود و آن را برای جنگ آماده کرد.

او **حجر بن عدی** رضی الله عنه ⁽¹⁾ را بر سمت راست سپاه، **شَبَث بن ربعی** رضی الله عنه ⁽²⁾ و **مَعْقِل بن قیس بن ریاحی** رضی الله عنه ⁽³⁾ را بر سمت چپ آن، **ابوایوب انصاری** رضی الله عنه ⁽⁴⁾ را بر سواره نظام و **ابوقتیاده انصاری** رضی الله عنه ⁽⁵⁾ را بر پیاده نظام و **قیس بن سعد بن عبادہ** رضی الله عنه ⁽⁶⁾ را بر اهل مدینه که هفتصد نفر بودند، گماشت. **علی** رضی الله عنه به **ابوایوب انصاری** رضی الله عنه دستور داد که یک بیرق امان را برای خوارج برافرازد و به آنان بگوید: هر کس به نزد این بیرق بیاید، در امان است و هر کس به کوفه و مدائن بازگردد، در امان است. ما کاری با شما نداریم فقط با کسانی که برادرانمان را کشتند می‌جنگیم به این ترتیب گروه‌های زیادی برگشتند که تعدادشان چهار هزار نفر بود و از خوارج جز هزار نفر و یا کمتر از آن به همراه عبدالله بن وهب راسبی باقی نماندند. و به سمت علی بازگشتند که زید بن حصن طائی سنیسی بر سمت راست آنان و شریح بن اوفی بر سمت راست، حمزه بن سنان بر سواره نظام و **حرقوص بن زهیر سعدی** بر پیاده نظام فرماندهی می‌کردند و ایستادند و با **علی** رضی الله عنه و یارانش به جنگ پرداختند. ⁽⁷⁾

خوارج به سمت **علی** رضی الله عنه رفتند و **علی** رضی الله عنه سوار نظام پیشاپیش، او و تیراندازان در پس او قرار داشتند و صف پیاده نظام در پشت سوار نظام بود. او به یاران خود می‌گفت: کاری با آنان

(1) وی حجر بن عدی بن معاویه بن جبلة کندی معروف به حجر الخیر می‌باشد. وی در معركة قادسیه اشتراک داشته و از فضلاء صحابه می‌باشد وی در سال 51 هجری توسط زیاد به شهادت رسیده است. (ابن الأثیر، أسد الغابة، ج1، ص697).

(2) وی شَبَث بن ربعی تمیمی یربعی مکنی به ابو عبدالقدوس کوفی از قبيلة بنی یربوع از جمله تابعین است، وی از علی و حذیفه رضی الله عنهما روایت درد، وی در سال 79 هجری وفات یافته است (المزی، تهذیب الکمال، ج12، ص351).
(3) وی معقل بن قیس یا عبد قیس ریاحی از قبيلة بنی یربوع می‌باشد. عصر نبوت را درک کرده است وی در جنگ جمل از جمله امراء بود. وی در سال 43 هجری وفات یافته است (ابن الأثیر، أسد الغابة، ج3، ص221).

(4) وی خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبة مکنی به ابوایوب انصاری خزرجی، نجاری، بدری و مدنی است، وی از جمله اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله است و کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به مدینه در خانه وی اقامت نمود وی در سال 50 یا 52 هجری در قسطنطنیه وفات نموده است (المزی، تهذیب الکمال، ج8، ص66).

(5) وی حارث بن ربعی بن بلدیه بن خناس بن سنان بن عبید مکنی به ابوقتیاده انصاری، سلمی، مدنی و خزرجی است وی از جمله اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در سال 38 هجری در کوفه و بنابر قولی در مدینه وفات نموده است. (الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج2، ص449).

(6) وی سعد بن عبادہ بن دلیم بن حارثه بن حزیمة بن ابی حزیمة است، کنیه وی ابو ثابت، ابو قیس یا ابو لبابه می‌باشد. وی از بزرگان صحابه و سید خزرج بوده و در سال 15 یا 16 هجری در شام وفات نموده است (الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج1، ص270).

(7) محمد کنعان، تاریخ الخلافة الراشدة، ص425.

نداشته باشید. مگر این که آنان ابتدا به شما حمله کنند. و خوارج می‌گفتند «لا حکم إلا لله» حرکت، حرکت به سوی بهشت. سپس به سوار نظامی که علی علیه السلام در ابتدا قرار داده بود حمله کردند و آنان را متفرق کردند به طوری که عده‌ای از آنان به سمت راست و عده‌ای دیگر به سمت چپ سپاه رفتند و تیراندازان با تیراندازی در مقابل شان قرار گرفتند و به سمت آنان تیر پرتاب کردند و سواره نظام هم از سمت چپ و راست به آنان هجوم آوردند و پیاده نظام هم با نیزه‌ها و شمشیرها در مقابل آنان قرار گرفتند و خوارج کشته شدند و بر زمین در زیر سم‌های اسب‌ها قرار گرفتند و فرماندهانشان نیز کشته شدند. بسیاری از خوارج به خاطر جمله‌ای که از **عبدالله بن وهب راسبی**⁽¹⁾ شنیدند، از جنگ کناره‌گیری کردند، جمله‌ای که نشان دهنده ضعف بینش و یقین سست آنان بود، و این هنگامی بود که علی یک نفر از خوارج را با شمشیر خود زد، آن خارجی گفت: چه خوش است رفتن به بهشت، و **عبدالله بن وهب** گفت: نمی‌دانم به بهشت یا به جهنم.⁽²⁾

جنگ سخت و کوتاه مدتی بود که در بخشی از روز نهم ماه صفر سال سی و هشت هجری صورت گرفت⁽³⁾ و این جنگ سریع منجر به کشته شدن افراد زیادی از خوارج شد در حالی که شرایط برای سپاه علی کاملاً برعکس بود و بر اساس آن چه که مسلم در صحیح خود از زید بن وهب استخراج کرده است، تعداد کشته‌های سپاه علی علیه السلام فقط دو نفر بودند.⁽⁴⁾

در روایت دیگری با سند صحیح آمده است: از یاران علی علیه السلام دوازده و یا سیزده نفر کشته شدند.⁽⁵⁾ در روایت صحیح آمده است که **ابو مجلز**⁽⁶⁾ می‌گوید: از مسلمانان، منظور او سپاه علی علیه السلام بود، جز نه نفر کشته نشدند. اگر می‌خواهی برو نزد **ابو برزه**⁽⁷⁾ و از او سوال کن و او بر این امر شهادت می‌دهد. اما

(1) وی عبدالله بن وهب راسبی از قبیله بنی راسب بن مالک است وی در فتوحات عراق با سعد بن ابی وقاص اشتراک داشته است، وی از بزرگان خوارج است وی بسیار عبادت‌گذار بود وی در جنگ نهروان کشته شده است (54). ابن حجر العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد، (1415هـ). الإصابة في تمييز الصحابة، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود وعلی محمد معوض، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 5، ص 78.

(2) صلابی، محمد، (1388). بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه چهارم، ترجمه: مجموعه مؤحدین، ناشر: گروهی فرهنگی مؤحدین، ص 925-929.

(3) البلاذری، أحمد بن یحیی، (1417هـ/1996م) جمل من أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار وریاض الزرکلی، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر، ج 2، ص 63.

(4) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 2، ص 748.

(5) أخرجه ابن أبي شيبة في مصنفه، ج 5، ص 311.

(6) وی لاحق بن حمید بن سعید سدوسی بصری فردی موثق از طبقه سوم است، کنیه وی ابو مجلز و لقبش اعور می‌باشد. وی در کوفه سال 106 هجری وفات یافته است (المزی، تهذیب الکمال، ج 31، ص 176).

(7) وی حکم بن عمرو بن مجدع بن حذیم بن حلوان ملقب به اقرع، مکنی به ابو عمرو و ابو برزه غفاری بصری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. وی در بصره، خراسان و مرو زندگی نموده است، وی در سال 45 یا 50 هجری در بصره یا مرو وفات یافته است (العسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 2، ص 596).

کشته شدگان خوارج روایت ذکر می کنند که همه آنان کشته شدند و مسعودی ذکر می کند که تعداد اندکی که از ده نفر تجاوز نمی کرد، بعد از شکست سخت گریختند.⁽¹⁾ و اینگونه بود که جریان و داستان خوارج به پایان خود رسید.

مطلب دوم: نصوص جرم بودن بغاوت

برای جرم بغاوت دلایلی از قرآن، روایات، اجماع و عقل آورده شده است که ما به مواردی از آن اشاره می کنیم:

الف: قرآن کریم

آیات متعددی از قرآن مجید برای مسائل مربوط به جرم بغاوت مورد استفاده قرار گرفته است که مهمترین آن ها عبارتند از:

آیه 9 سوره حجرات: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي بَغَتْ حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾﴾ [الحجرات: 9]

ترجمه: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با دهم بجنگند میان آن دو اصلاح دهید و اگر (باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن (طایفه ای) که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر بازگشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد».

حکم اصلی بغا و همین قول خداوند سبحانه و تعالی است و نیز این آیه ذیل که می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الحجرات: 10]

ترجمه: «همانا مؤمنان برادر یکدیگرند میان برادرانتان صلح برقرار کنید و از خداوند بترسید شاید نسبت به همدیگر مهربان باشید».

ب: سنت نبوی

از سنت هم روایاتی درباره ی بغاوت وارد شده است؛ از جمله عبد الله بن عمر⁽²⁾ از حضرت رسول ﷺ نقل می کند که فرمود: «وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا، فَأَعْطَاهُ صَفَقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةً قَلْبِهِ، فَلْيُطِغْهُ إِنْ اسْتَطَاعَ. فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخَرِ».⁽¹⁾

(1) عبد الحمید، علی ناصر فقیهی، (—)، خلافة علی بن أبی طالب، رسالة الماجستير، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامية، ص 329.

(2) وی عبد الله بن عمر بن الخطاب بن نفیل القرشی العدوی، می باشد. کنیه ایشان أبو عبد الرحمن، است و اسم مادر ایشان زینب بنت مضعون بن حبیب الجمحی، می باشد. با پدر خود در کوچکی اسلام آورده که حتی بالغ نشده بود، وی از داناترین افراد در میان صحابه به اعمال حج بودند. وی 86 سال عمر نموده و 60 سال در مسائل دینی فتوای دادند و در سال 73 هجری در مکه، سه ماه پس از شهادت عبد الله بن زبیر به دست حجاج وفات نمودند، و در ذی طوی در قبرستان مهاجرین دفن شدند و خود حجاج که سبب شهادت

«کسی که با جان و دل با امامی بیعت کرد حتی المقدور باید از وی تبعیت کند و اگر کسی با او به جنگ برخیزد، گردن او را بزنید».

همچنان از عرفجه ⁽²⁾ روایت است که از پیامبر ﷺ شنیده است، فرمودند: «إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ. فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ، كَأَنَّا مِنْ كَانِ» ⁽³⁾.

ترجمه: «آگاه باشید کسی که بر امت من خروج نماید و حال آن که امت متفق و یکپارچه اند، هرکس که باشد گدش را بزنید...».

همچنان در روایتی دیگر آمده است: «مَنْ أَتَاكُمْ، وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ، عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ، يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ، أَوْ يَفْرُقَ جَمَاعَتَكُمْ، فَاقْتُلُوهُ» ⁽⁴⁾.

ترجمه: «در حالی که همه ی شما بر رهبری شخص واحدی اتحاد نظر دارید و فرد دیگری در صدد پراکندن و نقض اتحاد شما درآید او را بکشید».

همچنان عبدالله بن عباس ⁽⁵⁾ از پیامبر ﷺ روایت می کند که: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» ⁽⁶⁾.

ترجمه: «اگر کسی از امیر خود عمل ناپسندی را ببیند باید شکیبایی در پیش گیرد؛ زیرا کسی که از جماعت حتی به فاصله ی یک وجب جدا شود و بمیرد، به سان مرده ی جاهلی خواهد بود».

همچنان ابوهریره ⁽¹⁾ از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ قَالُوا فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ فُوا بَبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلَا أَوَّلَ أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ» ⁽²⁾.

ایشان شده بود نماز جنازه ایشان را ادا نمود (ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله النمري القرطبي، 1412 هـ/ 1992 م). الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق: علي محمد البجاوي، الطبعة الأولى، بيروت: دار الجيل، ج 1، ص 290).

(1) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 3، ص 1473، شماره حديث: 1844.

(2) وی عرفجه بن شريح بن ضريح

(3) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 3، ص 1479، شماره حديث: 1852.

(4) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 3، ص 1480، شماره حديث: 1852.

(5) عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قریشی، هاشمی می باشند کنیه ایشان ابوالعباس بوده پسر کاکای پیامبر ﷺ اند، القاب ایشان حبر الأمة، و ترجمان القرآن است، وی از صحابیان جلیل القدر بوده که در مکه تولد شده و مدت زیادی را با پیامبر ﷺ ملازمت نموده و از ایشان احادیث زیادی را روایت نموده است وی در سال 68 هجری قمری وفات نموده اند. (الذهبي، سير أعلام النبلاء، ج 4، ص 380).

(6) أخرجه البخاري في صحيحه (البخاري، محمد بن اسماعيل أبو عبدالله الجعفي، 1422 هـ). صحيح البخاري، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الطبعة الأولى، الناشر: دار طوق النجاة، ج 9، ص 47، شماره حديث: 7054، ومسلم في صحيحه، ج 3، ص 1477، شماره حديث: 1849.

ترجمه: «همراه با بنی اسرائیل همیشه پیامبری بود، هرگاه پیامبری از دنیا می‌رفت، پیامبر دیگری جانشین وی می‌شد، لیکن پس از من پیامبری نمی‌آید و خلفایی خواهم داشت که زیاد خواهند بود» پرسیدند تکلیف ما چیست؟ فرمود: «به ترتیب در بیعت از آنان وفادار باشید و حق آنان را به آنها بدهید؛ زیرا خداوند درباره‌ی آنها سؤال خواهد کرد».

عوف بن مالک اشجعی (ع)⁽³⁾ می‌گوید: «خِيَارُ أَمَّتِكُمُ الَّذِينَ حُبُّهُمْ وَحُبُّكُمْ، وَتَصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ، وَشَرَارُ أَمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ. قَالُوا: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا تُنَادِيهِمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ، لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ، أَلَا مَنْ وُلِّيَ عَلَيْهِ وَالٍ فَرَأَهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَلْيُكْرِهْ مَا يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا يَنْزِعَنَّ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ»⁽⁴⁾.

ترجمه: «بهترین امرای شما کسانی هستند که آنان را دوست می‌دارید و آنها نیز شما را دوست می‌دارند، در پشت سر آنان به نماز می‌ایستید و یا آنان به شما اقتدا می‌کنند، و بدترین امرای کسانی اند که بر آنان خشمگین هستید و آنان بر شما خشم می‌گیرند و به آنان لعن و نفرین می‌کنید و آنان به شما لعنت هستند و آنان بر شما خشم می‌گیرند و به آنان لعن و نفرین می‌کنید و آنان به شما لعنت می‌فرستند» راوی می‌گوید، گفتیم یا رسول الله یعنی در این صورت با آنان مخالفت نکنیم؟ فرمود: «نه، فقط کسی نماز را به پا می‌دارد (امامت آن را عهده دار می‌شود) که از طرف والی گمارده شده باشد و اگر دست به معصیتی بزند باید آن را زشت و ناپسند شمرد ولی دست از اطاعت او نباید کشید».

همچنان از حذیفه بن یمان (ع)⁽⁵⁾ روایت است که پیامبر (ص) فرمود: «يَكُونُ بَعْدِي أَمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايَ، وَلَا يَسْتَنُونَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رَجُلٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ. قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِع»⁽¹⁾.

(1) وی عمیر بن عامر بن عبد ذی الشری بن طریف بن عتاب بن ابی صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبه بن فهم بن غنم ابن دوس می‌باشد بنابر قول راجح اسم‌شان قبل از اسلام عبدشمس بوده و در اسلام اسم خود را به عبدالله تبدیل نموده اند و کنیه ایشان ابوهریره می‌باشد در سال فتح خیبر اسلام آورده و همیشه با پیامبر اکرم (ص) بوده و احادیث را حفظ می‌کرد، در زمان حضرت عمر (ع) والی بحرین بود و در مدینه در سال پنجاه و هفت و یا هشت وفات نموده است (ابن عبدالبر، الإستیعاب، ج 1، ص 543).

(2) أخرجه البخاری في صحيحه، ج 4، ص 169، أخرجه مسلم في صحيحه، ج 3، ص 1417، شماره حدیث: 1842.

(3) وی عوف بن مالک بن ابی عوف مکنی به ابو عبدالرحمن یا ابو محمد و یا ابو عبدالله می‌باشد وی منسوب به اشجعی و غطفانی است، در حمص زندگی نموده و از اصحاب مشهور بوده و در فتح مکه حضور داشته است. وی در سال 73 هجری وفات یافته است (المزی، تهذیب الکمال، ج 22، ص 443).

(4) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 3، ص 1481، شماره حدیث: 1855.

(5) حذیفه بن یمان (حسیل) بن جابر بن عمرو بن ربیع بن جروة بن الحارث، حلیف و همپیمان بنی عبدالأشهل از انصار می‌باشد. کنیه وی ابو عبدالله است. ایشان از جمله بزرگان صحابه می‌باشد وی صاحب سر و رازدار پیامبر اکرم (ص) بود. ایشان و در سال 36 هجری بعد از شهادت عثمان (ع) و در ابتدای خلافت حضرت علی (ع) وفات نموده است (القرطبی، الإستیعاب، ج 1، ص 335).

ترجمه: «پس از من پیشوایانی خواهند آمد که به راه و سنت من نخواهند بود و مردانی عهده دار امور خواهند گشت که دل‌های شیطانی دارند و فقط به صورت، انسانی اند. راوی می‌گوید: گفتم اگر با چنین روزگاری مواجه گشتم چه کنم؟ فرمود: بشنو و اطاعت کن، اگر تو را بزند و مالت را بستاند، فرمانش ببر و اطاعت کن».

همچنان عبادۀ بن صامت⁽²⁾ می‌گوید: «بَايَعْنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»⁽³⁾.

ترجمه: «با پیامبر ﷺ به نحوی بیعت کردیم که در نشاط و ناراحتی و در تنگ دستی و فراخ بالی از او فرمان بریم و از اطاعتش سر نیپچیم و با مسؤولان و رهبران امور به ستیز برنخیزیم مگر آن که کفر بین و آشکاری را مشاهده کنیم که برای مقابله با آن دلیل و برهانی از جانب خداوند داشته باشیم».

این احادیث و احادیث دیگری دیگری نیز هست که دلالت بر جرم بودن بغاوت دارد و اطاعت را از امام و حاکم لازم می‌داند.

مطلب سوم: شباهت‌ها و تفاوت‌های بغاوت و خروج

این مطلب اختصاص دارد به بیان تفاوت‌ها در اوصاف باغیان و خارجیان و تفاوت‌ها در شروط تحقق جرم بغاوت و خروج که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

الف: تفاوت‌ها در اوصاف

منظور از وصف عام است و شامل صفات ظاهری، اقوال، افعال، اشکال و برخی از ویژگی‌های هر دو گروه (باغیان و خارجیان) می‌باشد.

1- صفات مشترک میان باغیان و خارجیان

چنانچه قبلاً در تعریف بغاوت و خوارج لغتاً و اصطلاحاً بیان شد که هر دو طائفه در برخی از صفات با هم اتفاق دارند:

1. بغی.

(1) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 3، ص 1476، شماره حدیث: 1847.

(2) وي عبادۀ بن صامت بن قيس بن أصرم مكنى به ابوالوليد منصوب به انصاری، مدنی، خزر جی، عوفی می‌باشد وی در شام فلسطین، حمص و شام سکونت نموده است وی از جمله اصحاب بدر بوده و مادر وی قره العین بنت عماره بن نضله می‌باشد وی در سال 32 هجری، یا 34 و بنابر قولی نیز در سال 45 هجری وفات یافته است (العسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 5، ص 567).

(3) أخرجه البخاری في صحيحه، ج 9، ص 47، شماره حدیث: 7055، ومسلم في صحيحه، ج 3، ص 1470، شماره حدیث: 1709.

2. خروج.
3. وجود تأویل.
4. حمل سلاح و
5. امتناع از اطاعت امام.

صفات فوق منطبق بر هر دو طائفه (باغیان و خوارج) است که از تعریف لغوی و اصطلاحی نزد فقهاء گرفته شده است. همچنان ابن منظور و ابن اثیر⁽¹⁾ می گوید: «الفئة الباغية: هي الظالمة الخارجة عن طاعة الإمام العادل وأصل البغي مجاوزة الحد»⁽²⁾.

«گروه باغی گرهی ظالم و خارج شونده از اطاعت امام عادل است و اصل بغاوت تجاوز از حد می باشد». و این معنای لغوی در باغیان و خوارج موجود است و فقهای اسلامی نیز این ویژگی ها را برای باغیان و خوارج برشمرده اند که در ذیل به برخی از نصوص آنها اشاره می نماییم:

ابن عابدین^{رحمه الله} می گوید: «مناط الفرق بينهم وبين البغاة هو استباحتهم دماء المسلمين وذرائعهم بسبب الكفر إذ لا تسبى الذراري ابتداء بدون كفر، لكن الظاهر من كلام الاختيار وغيره أن البغاة أعم، فالمراد بالبغاة ما يشمل الفريقين، ولذا فسر في البدائع البغاة بالخوارج لبيان أنهم منهم وإن كان البغاة أعم، وهذا من حيث الاصطلاح، وإلا فالبغي والخروج متحققان في كل من الفريقين على السوية»⁽³⁾.

«اساس فرق میان خوارج و باغیان مباح دانستن خوارج خون مسلمانان و فرزندان آنان به سبب کفر می باشد؛ زیرا ابتداء فرزندان بدون کفر اسیر نمی شوند. اما ظاهر کلام کتاب «الاختیار لتعلیل المختار» و دیگران چنین است که بغات عام است، پس منظور از بغات عام بوده که شامل هر دو گروه می شود، و به همین دلیل در کتاب «بدائع الصنائع کاسانی^{رحمه الله}» باغیان را به خوارج تفسیر نموده است؛ به این دلیل که خوارج از جمله بغاوت گران اند هرچند که بغاوت عام است و این از حیث اصطلاح است در غیر آن بغاوت و خروج در هر دو گروه به شکل مساویانه متحقق است».

مواق^{رحمه الله} از فقهای مالکی نیز چنین می گوید: «الذي يخرج على الإمام يبتغي خلفه أو يمتنع من الدخول في طاعته أو يمنع حقا وجب عليه بتأويل»⁽⁴⁾.

(1) ابن الاثير مبارك بن محمد بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيباني جزري مكنى به ابوسعادات و ملقب به مجدالدین می باشد وی محدث لغوی و اصولی می باشد در الجزیره در سال 544هـ/ مطابق 1150م متولد گردیده سپس به شهر موصل انتقال یافته است از ایشان کتاب های زیادی به جای ماند از جمله کتاب النهاية في غريب الحديث و جامع الأصول، والشافى في شرح مسند الشافعي والبدیع في علم الغریبة، نامبرده در سال 606هـ/ 1210م وفات یافته است (الذهبي، سير أعلام النبلاء، ج 12، ص 432).

(2) ابن الاثير، أبو السعادات مبارك بن محمد الجزري، (1399هـ/ 1979م). النهاية في غريب الحديث والأثر، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي و محمود محمد الطنحاي، بيروت: المكتبة العلمية، ج 1، ص 143، وابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 78.

(3) ابن عابدین، الدر المختار، ج 4، ص 262.

(4) المواق، التاج والإكليل، ج 8، ص 369.

«باغی کسی است که بر امام خروج نموده که به دنبال جانشینی وی است و یا از دخول در اطاعت وی امتناع می‌ورزد و یا از حقی که بر وی واجب شده، با تأویل امتناع می‌ورزد».

بنابراین از نصوص فوق و یگر نصوص فقهاء دانسته می‌شود که اوصاف فوق، میان باغیان و خوارج مشترک است.

2- اوصاف خاص باغیان و سبب خروج آنها

از آنچه گذشت واضح می‌شود که بغاوت نزد فقهای اسلامی متضمن سه معنا می‌باشد:

1. باغیانی که به تأویل مشروع و جائز تمسک بسته اند، مثل تأویل خاص برخی از صحابه رضی الله عنهم در جنگ جمل و صفین.
2. باغیانی که تأویل نمی‌کنند و هدف شان طلب امارت/حکومت و منازعه با اهل آن می‌باشد.
3. خوارج.

زمانی که در عرف فقهاء کلمه «بغات» استعمال می‌شود مراد و منظور شان بغاوت به معنای اول می‌باشد، اما دوم و سوم را فقهای اسلامی از حیث حکم به اصل اول ملحق نموده اند هر چند میان هر سه گروه قائل به تفاوت هستند.

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «... جمهور اهل علم میان خوارج مارقین⁽²⁾ و میان اهل جمل و صفین و غیر اهل جمل و صفین که از جمله بغات به شمار می‌روند، فرق قائل اند و این فرق منقول از صحابه، اهل حدیث، فقهاء، متکلمین منقول بوده و نصوص آنها و فقهای مالکی، احمد، شافعی رضی الله عنهم و دیگران بر آن دلالت دارد و اینکه در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که فرمودند: «مَرُوقٌ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»⁽³⁾ «گروهی هنگام جدایی دو فرقه مسلمانان خروج می‌نمایند که با آنها یکی از آن دو گروه که به حق نزدیکتر است، می‌جنگد» و این حدیث متضمن ذکر طائفه‌های سه گانه است و بیان می‌کند که مارقین نوع سوم هستند که از جنس آن دو گروه اولی نمی‌باشند؛ زیرا طائفه

(1) احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله مکنی به ابوالقاسم خضر نمری حرانی دمشقی از فقهای حنبلی مکنی به ابوعباس و ابن تیمیه می‌باشد وی در حان سال 661 هجری متولد گردیده و در سال 728 هجری وفات یافته است از آثار وی السیاسة الشرعية، مجموع الفتاوی، الجمع بین النقل والعقل، منهاج السنة، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، دفع التعارض بین النقل والعقل و... می‌باشد (الکتبی، محمد بن شاکر، 1973 م). فوات الوفيات، تحقیق: إحسان عباس، الطبعة الأولى، بیروت: دار صادر، 1/35-45، واین کثیر، البداية والنهاية، 14/135).

(2) مارقین اشاره به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که در آن کلمه «مَرُوقٌ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» است که در صفحه بعدی تخریج می‌گردد.

(3) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 2، ص 745، شماره حدیث: 1064.

علی (علیه السلام) نزدیک‌تر به حق نسبت به طائفه معاویه (علیه السلام) است و صحابه (علیهم السلام) نیز بر قتل آن خوارج اتفاق نموده بودند.⁽¹⁾

بنابراین اوصاف خاص بغات که به معنای اولی است قرار ذیل می‌باشد:

1. باغیان اهل حق اند: این صفت از نصوص برخی از فقهای اسلامی گرفته می‌شود چنانچه ابن قدامه (رحمه الله) در کتاب خویش «المغنی» می‌گوید: «الصف الرابع: قوم من أهل الحق، يخرجون عن قبضة الإمام، ويرومون خلعه لتأويل سائغ، وفيهم منعة يحتاج في كفهم إلى جمع الجيش، فهؤلاء البغاة».⁽²⁾

«گروه چهارم قومی از اهل حق اند که از قبضه/اطاعت امام خارج می‌شوند و با تأویل مشروع خواهان عزل وی هستند و دارای قوت هستند تا لشکری را جمع نمایند، پس اینها همان باغیان هستند».

2. سبب خروج آنها امر دنیوی است: این مورد متضمن بغاوت به معنای عام آن نزد فقهای اسلامی به جز خوارج است.

ابن تیمیه (رحمه الله) در بیان فرق جنگیدن علیه خوارج و باغیان چنین می‌گوید: «خلاصه اینکه عادت معروف این است که خروج بر والیان امر و حکام به خاطر بدست آوردن مال و امارتی است که در دست آنها قرار دارد و این جنگیدن به خاطر دنیا است».⁽³⁾

3- اوصاف خاص خوارج و سبب خروج آنها

خوارج از ابتدای ظهور تا امروز به فرقه‌های متعدد و عقائد گوناگونی تقسیم شده اند هرچند که تکفیر آنچه که سبب تکفیر نمی‌باشد، متفق هستند، ذیلاً به مهم ترین صفات اختصاصی آنها می‌پردازیم:

1. غلو در دین:

در این امر شکی نیست که خوارج اهل طاعت و عبادت بودند و به شدت علاقمند به پایبندی به دین و اجرای احکام آن و دوری گزیدن از همه آن چه که اسلام از آن نهی کرده است، بودند همچنین از واقع شدن در هر نوع معصیت و یا خطایی که با اسلام مخالفت داشت پرهیز میکردند، به طوری که این يك ویژگی بارز برای این طایفه بود که در این مورد کسی به پای آنان نمی‌رسید و چیزی بیشتر از قول رسول

(1) ابن تیمیه، أبو العباس احمد بن عبدالرحيم الحزاني، (____) مجموع الفتاوى، تحقيق: مصطفى القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، 55-35/54.

(2) ابن قدامة، المغني، ج 8، ص 526.

(3) ابن تیمیه، أبو العباس احمد بن عبدالرحيم الحزاني، (1406هـ/ق 1986م). منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تحقيق: محمد رشاد سالم، الطبعة الأولى، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ج 5، ص 153.

الله ﷻ بر این امر دلالت نمی کند که فرمود: «يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَيْسَ قِرَاءَتُهُمْ بِشَيْءٍ، وَلَا صَلَاتُهُمْ إِلَى صَلَاتِهِمْ بِشَيْءٍ، وَلَا صِيَامُهُمْ إِلَى صِيَامِهِمْ بِشَيْءٍ».⁽¹⁾

ترجمه: «آنان قرآن می خوانند و قرآن خواندن شما در پیش قرآن خواندن آنان چیزی نیست و روزه شما در برابر روزه آنان هیچ است».

عبدالله ابن عباس رضی الله عنه خوارج را هنگامی که برای مناظره با آنان رفت، این گونه توصیف می کند: بر قومی وارد شدم که هیچ کس را همانند آنان در مسائل شرعی کوشا ندیده بودم. پیشانی شان به دلیل سجده فراوان زخم داشت و دستهایشان همچون زانوی پینه بسته شتر بود، پیراهن هایی تمیز و آستین بالا زده بر تنشان داشتند و از شدت شب زنده داری رنگ از چهره شان پریده بود.⁽²⁾

از جندب/زدی رضی الله عنه⁽³⁾ روایت شده است که می گوید: وقتی که همراه علی رضی الله عنه به سمت خوارج حرکت کردیم و به اردوگاه آنان رسیدیم، صدای قرآن خواندن آنان همچون آواز زنبور عسل به گوش می رسید، آنان اهل روزه داری، نماز خواندن و قرآن خواندن بودند، اما از حد اعتدال گذشتند و به حد غلو افراطی گری رسیدند به طوری که این افراط به دلیل آن چه که عقل و تفکرشان بر آنان عرضه نمود، آنان را به مخالفت با اصول اسلام سوق داد. مانند تکفیر مرتکب به گناه کبیره. حتی برخی از آنان در این امر هم مبالغه کردند و هر کسی را که مرتکب هر نوع گناهی می شد حتی اگر گناه صغیره بود، کافر و مشرک ماندگار در آتش جهنم می دانستند.⁽⁴⁾

از جمله نتیجه این افراط که آنان را از حدود دین و اهداف متعالی آن خارج کرد، این بود که آنان هر يك از مسلمانان را که با آنان هم فکر نبودند، تکفیر کردند و آنان را به کفر یا نفاق متهم نمودند و حتی آنان خون مخالفان خود را نیز مباح می دانستند.⁽⁵⁾

2. جهالت نسبت به دین:

یکی از بزرگترین آفت های خوارج جهل آنان نسبت به کتاب و سنت و فهم نادرست و کم تدبیری و کم اندیشی آنان و قرار ندادن نصوص و آیات و احادیث در محل صحیح نزول آنهاست. ابن عمر رضی الله عنه اعتقاد

(1) أخرجه مسلم في صحيحه، ج2، ص748، شماره حدیث: 1566.

(2) ابن الجوزي، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي، (1421هـ/2001م)، تلبیس إبليس، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر، ص253.

(3) وی جندب الخیر ابن کعب بن عبدالله بن حر می باشد. کنیه وی ابو عبدالله منسوب به ازدی، غامدی، کوفی و مدنی است. در اینکه آیا صحابی است، مورد اختلاف می باشد نزد امام ذهبی صحابی است، اما ابن حجر و دیگر علمای جرح و تعدیل در صحابی بودن وی اختلاف دارند، وی در جنگ صفین به قتل رسیده است (المزی، تهذیب الکمال، ج5، ص141).

(4) ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد القرطبي، (—). الفصل في الملل والأهواء والنحل، القاهرة: مكتبة الخانجي، ج4، ص191.

(5) السعودي، الخوارج، ص183.

داشت که آنان بدترین بندگان خدا هستند. او می‌گوید: آنان آیاتی را که درباره کفار نازل شده را، بر مؤمنان حمل نمودند.⁽¹⁾

از جمله جهالت‌های آنان نسبت به شرع خداوند این است که اعتقاد داشتند حکمیت گناهی است که موجب کفر میشود و کسی که در این معصیت قرار میگرفت به اعتقاد آنان میبایست به کفر خود اعتراف میکرد سپس توبه او پذیرفته میشد.⁽²⁾

ابن تیمیه رحمته الله درباره آنان می‌گوید: «آنان نادانانی بودند که به دلیل جهلشان از سنت و جماعت جدا شدند».⁽³⁾

به این ترتیب روشن می‌شود که جهل یکی از صفات آن طایفه از طوایف منتسب به اسلام بود و جهل يك مرض سختی است که صاحب خود را از جایی که احساس نمی‌کنند، هلاک می‌گرداند و بلکه او قصد خیر دارد اما جهل او را در ضد آن (شر) قرار می‌دهد.

3. ایجاد تفرقه در اطاعت:

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «آنان به دلیل گمراهیشان در اعتقاد به اینکه بزرگان هدایت و جماعت مسلمانان، از عدالت خارج شدند و گمراه گشتند، همانند برداشت رافضی‌ها و سایر فرقه‌هایی همچون آنان عمل نموده و از سنت خارج شدند، و با این برداشت که این عمل ظلم است و کفر به حساب می‌آید، احکامی را نزد خود بر کفر مترتب کردند».⁽⁴⁾

به این گونه در اطاعت ایجاد تفرقه کردند و برای بر هم زدن اتحاد مسلمانان تلاش نمودند. این نگرش، موضع آنان را در مورد امیرالمؤمنین حضرت **علی** رضی الله عنه روشن می‌کند وقتی که از او دور شدند و در سخت‌ترین مواضع با او مخالفت کردند و از فرمان او سرپیچی کردند، این صفت در طول تاریخ همیشه از ویژگی‌های آنان بوده است و هر کسی را که در موردی با آنان مخالفت می‌کرد با او عداوت و دشمنی می‌کردند به طوری که آنان خودشان به چندین فرقه تبدیل شدند، همدیگر را تکفیر می‌کردند و به این دلیل در میان آنان دشمنی‌ها، اختلافات و ناملایمات بسیاری صورت گرفت.⁽⁵⁾

4. تکفیر به دلیل ارتکاب به گناهان و حلال دانستن خون و اموال مسلمانان:

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: شاخصه و تفاوت دومی که خوارج و اهل بدعت داشتند این بود که آنان به دلیل گناهان تکفیر می‌کردند و بر اساس تکفیر ناشی از گناهان، خون مسلمانان و اموالشان را حلال می‌کردند و این اعتقاد را دارند که سرزمین‌های اسلامی سرزمین جنگ است و سرزمین‌های آنان سرزمین

(1) محمد عبدالحکیم، ظاهرة الغلو في الدين، ص 114.

(2) مصنف ابن أبي شيبة، ج 15، ص 312 و 313، والألباني، إرواء الغلیل، ج 8، ص 118-119.

(3) ابن تیمیه، منهاج السنة، ج 3، ص 464.

(4) ابن تیمیه، مجموع الفتاوى، ج 28، ص 497.

(5) السعودی، الخوارج، ص 191.

ایمان است. این اصل بدعت‌هایی است که با نص سنت رسول الله ﷺ و اجماع گذشتگان بدعت بودن آنها ثابت شده است. آنان گذشت را گناه و گناه را موجب کفر می‌دانند.⁽¹⁾ از این رو بود که آنان عبد الله بن خطاب⁽²⁾ را بدون دلیل به قتل رساندند فقط به این بهانه که او در نظر و رأی آنان با آنها موافق نبود.⁽³⁾

5. توهین و گمراه خوانن دیگران:

از بارزترین صفات خوارج توهین به بزرگان و امامان هدایت و گمراه خواندن آنان و حکم دادن به خروج آنان از عدالت و راه درست است. این صفت در موضع ذوالخویصره در برابر پیامبر هدایت ﷺ روشن و آشکار می‌گردد وقتی که ذوالخویصره -چنانچه گذشت- گفت: ای رسول الله عادل باش. ذوالخویصره خودش را پرهیزکارتر از رسول الله ﷺ دانست و در مورد رسول الله ﷺ حکم به ستم و خروج از عدالت در تقسیم کردن نمود. این صفت در طول تاریخ همواره با آنان بود و به دلیل احکام و کارهایی که بر اساس آن صورت گرفتند، بدترین تأثیر را داشت.⁽⁴⁾

6. خشونت علیه مسلمانان:

خوارج به خشونت و تندی مشهور بودند و آنان در برخورد با مسلمانان بسیار سر سخت و خشن بودند و سر سختی آنان به حد فجیعی رسید به طوری که خون، مال، آبرو و حیثیت مسلمانان را حلال می‌دانستند و آنان را دچار ترس و وحشت می‌کردند و به قتل می‌رساندند اما دشمنان اسلام، بت پرستان و سایر دشمنان را رها کرده و به حال خودشان گذاشته و اذیتشان نمی‌کردند، تاریخ صفحات سیاهی از اقدامات خوارج را در این مورد به ثبت رسانده است.⁽⁵⁾

بنابراین برخورد خوارج با مسلمانان همراه با خشونت، تندی و سر سختی بود و در برخورد با کافران نرم، ملایم و با گذشت بودند.

شارع شریعت آن را آسان و سهل توصیف می‌کند و به سر سختی علیه کفار و ملایمت و مهربانی با مؤمنان تشویق می‌کند و خوارج عکس این عمل کردند.⁽⁶⁾

(1) ابن تیمیة، مجموع الفتاوی، ج 19، ص 73.

(2) وی عبدالله بن خطاب بن اُرت تمیمی، مدنی حلیف بنی زهره می‌باشد، وی در زمان حیات پیامبر ﷺ تولد شده و از طبقات دوم راویان می‌باشد وی در نهروان، سال 37 و یا 38 هجری وفات نموده است (المزی، تهذیب الکمال، ج 14، ص 446، والعسقلانی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج 6، ص 122).

(3) البغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، (1977م). الفرق بین الفرق، الطبعة الثانية، بیروت: دار الآفاق الجديدة، ص 57.

(4) ظاهرة الغلو فی الدین، ص 106.

(5) ظاهرة الغلو فی الدین، ص 110.

(6) ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی الشافعی، (1379هـ). فتح الباری شرح صحیح البخاری، محب الدین الخطیب، بیروت: دار المعرفة، ج 12، ص 301.

الف: تفاوت‌ها در شروط

1- شروط مشترک میان باغیان و خوارج برای جنگیدن شان

فقه‌های اسلامی برای اینکه امام با خروج کنندگان برخورد نماید و با آنها معامه بغات را نماید، شرایطی را وضع نموده اند که برابر است خوارج باشند یا باغیان؛ زیرا فقه‌های اسلامی از حیث جنگیدن علیه آنان حکم شان را واحد می‌دانند و این شروط قرار ذیل است:

1. اینکه دار آنها دار اسلام باشد و حاکم آنجا مسلمان باشد؛ زیرا که احکام بغاوت و خوارج مخصوص دار اسلام است که حاکم آن مسلمان باشد و این از نصوص قبلی که ذکر شد معلوم می‌باشد همچنان نصوصی که در آن تأکید بر لزوم جماعت مسلمانان و امام آنها، سمع و اطاعت از امام هر چند که ظالم باشد.
2. اینکه دارای به سبب کثرت شان دارای شوکت و قدرت باشند.
3. اینکه از قبضه و اطاعت امام خارج شده باشند طوری که احکام امام بر آنها قابلیت اجراء را نداشته باشد.
4. اینکه برای این عمل خویش تأویل داشته باشند.⁽¹⁾

2- شروط خاص بغاوت

شرط خاص جنگیدن علیه بغاوت گران دعوت نمودن آنها برای برگشت به سوی حق قبل از جنگیدن علیه آنان است که اگر رجوع نکردند باید با آنها جنگیده شود، اما اینکه آیا دعوت نمودن آنها از جمله شرایط جنگیدن است یا خیر، میان فقه‌های اسلامی اختلاف نظر است.

تحریر محل نزاع: فقه‌های اسلامی اتفاق نظر دارند که اگر باغیان جنگ را آغاز نمودند، با آنها جنگ شود و کشته شوند و اتفاق دارند که قبل از جنگ دعوت نمودن آنها مستحب است اما اختلاف در این است که وقتی عزم آنها بر جنگیدن آشکار شود و هنوز جنگ را شروع نکرده اند، آیا دعوت نمودن آنان تا تا از بغاوت خود رجع نمایند، برای جنگیدن آنها شرط است یا خیر؟ یا اینکه بدون دعوت جنگیدن با آنها جواز دارد؟ در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

قول اول:

آغاز جنگ با آنها بدون دعوت جواز دارد به ویژه زمانی که عزم آنها بر جنگ آشکار گردد و این دیدگاه فقه‌های حنفی می‌باشد.

سرخسی⁽¹⁾ در کتاب خویش «المبسوط» چنین می‌گوید: «والقتل في حق أهل البغي للدفع، فمن لم يقاتل، ولم يعزم على ذلك لا يقتل».⁽²⁾

(1) ابن نجیم، زید بن الدین بن ابراهیم الحنفی، (—). البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الطبعة الثانية، بیروت: دار المعرفة، ج 11، ص 387-388، المواق، التاج والإكليل، ج 12، ص 42، و القرافي، أبو العباس أحمد بن إدريس المالکي، (1994م). الذخيرة، تحقيق: محمد بوخيزة وآخرون، الطبعة الأولى، بیروت: دار الغرب الإسلامي، ج 3، ص 403.

«جواز کشتن در حق اهل بغاوت به دلیل دفع (اضرار) آنها است، پس کسانی از باغیان که نمی‌جنگند و عزم بر جنگ نیز ندارند، کشته نمی‌شوند».

و نیز می‌فرماید: «وینبغی لأهل العدل إذا نقوا أهل البغي أن يدعواهم إلى العدل... وإن لم يفعلوا فلا شيء عليهم».⁽³⁾ «برای اهل عدل (حاکم عادل) لازم است وقتی با باغیان روبرو می‌شود آنها را به عدل (دست برداشتن از بغاوت) دعوت نماید... و اگر آنها را دعوت هم نکنند، چیزی بر آنها لازم نیست».

این مطلب را کاسانی رحمته الله نیز تأیید نموده است.⁽⁴⁾

دلیل این قول معقول می‌باشد که: دعوت برای آنها رسیده است؛ زیرا آنها در داراسلام زندگی می‌کنند؛ زیرا آنها می‌دانند که برای چی می‌جنگند بنابراین حال آنها مانند مرتدین و اهل حرب است که دعوت به آنها رسیده است.⁽⁵⁾

این استدلال چنین مناقشه شده که اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا در نص صریح قرآن کریم قبل از جنگیدن با آنان امر به اصلاح میان دو طائفه مسلمان شده است و مقتضی اصلاح اولاً و جوب دعوت است.⁽⁶⁾

قول دوم:

مطلقاً دعوت کردن آنها شرط است و این دیدگاه فقه‌های مذهب مالکی⁽⁷⁾، شافعی⁽⁸⁾ و حنبلی⁽¹⁾ است.

(1) شمس الاثمه محمد بن احمد بن أبي سهل سرخسی، از دانشمندان عالی رتبه سده چهارم هجری قمری است. او از بزرگ‌ترین فقیه و اصولی احناف است. وی در سال ۴۸۴-۴۸۳ هجری قمری در شهر سرخس از شهرهای خراسان تولد گردیده است، از آثار وی اصول السرخسی در اصول فقه، المبسوط و شرح السیر الکبیر در فقه می‌باشد. ایشان بنابر روایتی در سال ۴۹۰ هجری قمری وفات یافته است (القرشی، أبو الوفاء عبدالقادر بن محمد، ۱۴۱۳ ه.ق/۱۹۹۳ م). الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو، الطبعة الثانية، القاهرة: دار هجر، ج ۳، ص ۷۸، شماره ۱۲۱۹.

(2) السرخسی، محمد بن أحمد الحنفی، (۱۴۱۴ ه.ق/۱۹۹۳ م). المبسوط، بیروت: دار المعرفة، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

(3) السرخسی، المبسوط، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

(4) الکاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۱۴۰.

(5) السرخسی، المبسوط، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

(6) أبو زهرة، محمد بن أحمد، (____). زهرة التفاسیر، بیروت: دار الفكر العربي، ج ۴، ص ۱۸۵۶.

(7) ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله القرطبی، (۱۴۰۰ ه.ق/۱۹۸۰ م). الکافی فی فقه أهل المدينة، تحقیق: محمد محمد أحمد ولد مادیك الموریتانی، الطبعة الثانية، الرياض: مكتبة الرياض الحديثية، ج ۱، ص ۴۸۶، والقرافي، الذخيرة، ج ۲، ص ۳۹۲، و الخطاب، أبو عبدالله محمد بن محمد المالکي، (۱۴۱۲ ه.ق/۱۹۹۲ م). مواهب الجليل فی شرح مختصر خليل، الطبعة الثانية، بیروت: دار الفكر، ج ۸، ص ۳۶۷.

(8) الشافعی، أبو عبدالله محمد بن ادريس القرشي، (۱۴۲۴ ه.ق). الأم، تحقیق: أحمد بدر الدين حسون، الطبعة الثانية، بیروت: دار قتيبة، ج ۴، ص ۲۲۷، و المرداوي، أبو الحسن علی بن سفيان السعدي، (____). الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق: محمد الفقي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

استدلال جمهور قرار ذیل است:

1. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتًا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾﴾ [الحجرات: 9]

ترجمه: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (وصلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازد و عدالت را بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد».

وجه استدلال: وجه استدلال چنین است که خداوند ابتداء امر به جنگیدن باغیان ننموده است، پس جنگیدن امر اولی نبوده بلکه امر اولی خداوند متعال برقراری صلح است و راه رسیدن به صلح جز دعوت قبل از جنگیدن چیز دیگری نمی‌باشد.⁽²⁾

2. همچنان در کتاب «الفروع» اجماع را نقل نموده اند که علماء اجماع نموده اند که خوارج و گروه‌های مشابه آنها از اهل بدعت و بغاوت زمانی که بر امام خروج می‌کنند و با دیدگاه جماعت مخالفت می‌ورزند، جنگیدن با آنها بعد از انذار و اعدار واجب است.⁽³⁾

قول راجح:

آنچه راجح به نظر می‌رسد دیدگاه جمهور فقهای اسلامی است؛ زیرا دلیل آنها قوی است و دلایل دیدگاه اول ضعیف معلوم می‌گردد. (والله اعلم)

3- شروط خاص خوارج

زمانی که شروط مشترک باغیان و خوارج متحقق شد لازمی است تا برخی از شروط خاص آنها نیز متحقق گردد که قرار ذیل است:

1. اینکه اعتقاد به عقیده خوارج داشته باشند که مرتکب گناه کافر است.
2. اینکه عقیده خود را اظهار ساخته و همچنان مردم به عقیده خود دعوت نمایند.
3. اینکه خون و اموال مسلمانان را مباح بدانند و نصوص فقهای اسلامی که دلالت بر این شرایط می‌نمود، در بالا گذشت و اما در مورد شرط چهارم اختلاف نموده اند:

(1) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 49، وابن مفلح، الفروع وتصحيح الفروع، ج 11، ص 217.

(2) ابن تیمیة، الفتاوی الکبری، ج 3، ص 443.

(3) الماوردي، الحاوي الكبير، ج 13، ص 225.

4. شرط بودن دعوت قبل از جنگیدن با آنها تا از عمل خویش رجوع نمایند، چنانچه که این مسأله در باره باغیان اختلافی بود اینجا نیز مورد اختلاف است.

تحریر محل نزاع: فقهای اسلامی اتفاق نظر دارند که اگر خوارج جنگ را آغاز نمایند و یا از قبضه و اطاعت امام خارج شوند، بعد از دعوت نمودن آنها مثل باغیان کشته باید شوند. اما اگر بدعت خویش را ظاهر ساختند و از قبضه امام خارج گردیدند و هنوز جنگی را آغاز نکرده اند، آیا ابتداء جنگیدن با آنان جواز دارد یا اینکه قبل از جنگ باید دعوت شوند؟ در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد که ذیلاً بیان می‌شود:

قول اول:

خوارج مثل باغیان هستند که جنگیدن با آنها قبل از دعوت جواز ندارد هرچند عزم آنها بر جنگ ظاهر باشد و این قول جمهور فقهای حنفی⁽¹⁾، و ظاهر مذهب مالکی⁽²⁾ و مذهب شافعی⁽³⁾ و روایتی از امام احمد⁽⁴⁾ است.

دلیل این دیدگاه قرار ذیل است:

1. از حضرت علی^(ع) روایت است که: «أَنَّهُ قَالَ لِلْخَوَارِجِ الَّذِينَ أَنْكَرُوا عَلَيْهِ التَّحْكِيمَ: لَا نَبْتَدِئُكُمْ بِقِتَالٍ».⁽⁵⁾

«علی^(ع) در مورد خوارجی که تحکیم را انکار نمودند چنین فرمان داد: جنگ را با شما ما آغاز نمی‌کنیم».

همچنان عبدالله بن عباس^(ع) را نزد آنها فرستاد تا با آنها گفتگو کند و آنها را دعوت به رجوع نماید و نیز روایت شده است که: «أَنَّهُ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَامِلًا، وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبَّابٍ، فَقَتَلُوهُ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ أَنْ اذْفَعُوا إِلَيْنَا قَاتِلَهُ نَقْتُلَهُ بِهِ. قَالُوا: كُلُّنَا قَتَلَهُ قَالَ: فَاسْتَسْلِمُوا نَحْكُمَ عَلَيْكُمْ. قَالُوا: لَا. فَسَارَ إِلَيْهِمْ، فَقَاتَلَهُمْ»⁽¹⁾

(1) ابن الهمام، محمد بن عبدالواحد السيواسي، (ب ت). شرح فتح القدير، بدون طبعه، بيروت: دار الفكر، ج 13، ص 301.

(2) الدسوقي، حاشية الدسوقي، ج 1، ص 4777، والقرافي، الذخيرة، ج 3، ص 401.

(3) النووي، أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف الشافعي، (1412 هـ/ 1991 م). روضة الطالبين و عمدة المفتين، تحقيق: زهير الشاويش، الطبعة الثالثة، ج 7، ص 272.

(4) للمرداوي، الإنصاف، ج 10، ص 311.

(5) أخرجه البيهقي في سنن الصغرى (البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي الخراساني، (1410 هـ/ 1989 م). السنن الصغير، تحقيق: عبدالمعطي أمين قلعجي، الطبعة الأولى، كراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية)، ج 3، ص 272، شماره حديث: 3152، والسنن الكبرى للبيهقي (1424 هـ/ 2003 م). سنن الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية)، ج 8، ص 184، شماره حديث: 16863 والمصنف لابن أبي شيبة، 21/454، شماره حديث: 39085، ومعجم الأوسط (الطبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الشامي، (—). المعجم الأوسط، تحقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، القاهرة: دار الحرمين)، ج 7، ص 376، شماره حديث: 7771. وقال الألباني في إرواء الغليل (الألباني، أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، (1405 هـ/ 1985 م). إرواء الغليل في تخریج أحاديث منار السبيل، الطبعة الثانية، بيروت: المكتب الإسلامي): حسن، ج 8، ص 119، شماره حديث: 2469.

«علی» برای آنها عبد الله بن خطاب را مسؤول تعیین نمود و ایشان را به سوی آنها فرستاد، خوارج وی را به شهادت رساندند، حضرت علی سفیری فرستاد تا قاتل وی را به آنها بدهد و قصاص شود، خوارج گفتند: همه ما وی را کشته ایم، سپس حضرت علی برای شان گفت که تسلیم شوید تا بر شما حکم نماییم، گفتند: تسلیم نمی‌شویم. سپس حضرت علی به سوی آنها حرکت نمود و با آنها جنگید.»

همچنان از براء بن عازب روایت است که می‌فرماید: «بَعَثَنِي عَلِيٌّ إِلَى النَّهْرِ إِلَى الْخَوَارِجِ، فَدَعَوْهُمْ ثَلَاثًا قَبْلَ أَنْ تُقَاتِلَهُمْ».⁽²⁾

«حضرت علی من را به سوی نهروان فرستاد و سه بار خوارج را قبل از جنگیدن دعوت دادیم».

2. حالت خوارج قیاس بر باغیان می‌شود از این جهت که مسلمانانی هستند که بر امام با تأویل خروج نموده اند و برای جنگیدن باغیان دعوت آنها قبل از آغاز جنگ شرط است.

قول دوم:

آغاز جنگ با آنها قبل از دعوت جواز دارد و این مذهب حنبلی‌ها، اختیار ابن قدامه⁽³⁾، اختیار ابن تیمیه⁽⁴⁾ و قولی از حنفی‌ها به شرط اینکه عزم آنها بر جنگ آشکار نگردیده باشد، است.⁽⁵⁾

دلیل این دیدگاه قرار ذیل است: استدلال این دیدگاه نیز از احادیثی است که قبلاً بیان شد که در آنها امر به قتل خوارج آمده است. ابن قدامه⁽³⁾ در کتاب خویش «المغنی» چنین می‌گوید: «قول صحیح این است که -إن شاء الله- که قتل خوارج ابتداء و کشتن زخمی‌های آنان جواز دارد؛ به دلیل امر پیامبر به کشتن آنها و وعده ایشان به رسیدن به ثواب به کسی که آنها را بکشد...».⁽⁶⁾

قول راجح:

(1) أخرجه الدارقطني في سننه (الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد البغدادي، 1424هـ/ق 2004م). سنن الدارقطني، تحقيق: شعيب الأرناؤوط و آخرون، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة)، ج 4، ص 152، شماره حديث: 3251، وأحمد في مسنده، ج 9، ص 4888، شماره حديث: 21449، ج 9، ص 4889، شماره حديث: 21450، وأبو يعلى في مسنده، ج 13، ص 176، شماره حديث: 7215، وعبد الرزاق في مصنفه، ج 10، ص 118، شماره حديث: 18578، وابن أبي شيبة في مصنفه، 21/432، شماره حديث: 39051، والطبراني في الكبير، ج 4، ص 59، شماره حديث: 3629. وقال الهيثمي في مجمع الزوائد: ولم أعرف الرجل الذي من عبد القيس وبقيّة رجاله رجال الصحيح، ج 7، ص 302.

(2) أخرجه البيهقي في السنن الكبرى، ج 8، ص 309، شماره حديث: 16739، وفي السنن الصغرى، ج 3، ص 272، شماره حديث: 3150، والطحاوي في شرح معاني الآثار، ج 3، ص 212.

(3) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 55.

(4) ابن تيمية، مجموع الفتاوى، 28/548.

(5) السرخسي، المبسوط، ج 3، ص 253.

(6) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 46.

آنچه راجح به نظر می‌رسد دیدگاه اول است؛ زیرا:

1. دعوت آنان قبل از جنگیدن روش صحابه رضی الله عنهم است.
2. اصلاح آنها با ازاله نمودن شبهات آنها ممکن است، چنانچه که شبهات خوارج با گفتگوی **عبدالله بن عباس** رضی الله عنه دفع شده بود.⁽¹⁾

فصل دوم

ارکان و شرایط جرم بغاوت

(1) البهوتی، منصور بن یونس بن صلاح الدین الحنبلی، (1402هـ). کشف القناع عن متن الإقناع، مراجعة: هلال مصیلحی، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر، ج 10، ص 226.

در فصل قبلی به مهم ترین مباحث مقدماتی و کلیات جرم بغاوت پرداخته شد در این فصل به بررسی ارکان و شرایط جرم بغاوت می‌پردازیم که مبحث اول آن شامل ارکان سه گانه جرم بغاوت؛ شورش علیه امام، مسلحانه بودن شورش و سوء نیت (قصد بغاوت) و مبحث دوم آن شرایط تحقق جرم بغاوت که شامل خروج با تأویل، قدرتمند بودن و مسلمان بودن و خروج برای غلبه است، می‌باشد.

مبحث اول: ارکان جرم بغاوت

این مبحث از چهار مطلب تشکیل شده است که مطلب اول آن شورش علیه امام، مطلب دوم آن مسلحانه بودن شورش یا استعمال زور، مطلب سوم آن سوء نیت (قصد بغاوت) و مطلب چهارم آن ارکان جرم بغاوت در قانون و مقایسه آن با فقه اسلامی است که ذیلاً بیان می‌گردد.

مطلب اول: شورش علیه امام (خروج)

یکی از ارکان مهم در تحقق جرم بغاوت که اهمیت اساسی دارد، خروج و شورش علیه امام است. خروج بر حاکم یا حکومت اسلامی در حقیقت رفتار مثبت مادی است که با جمع شدن سایر شرایط جرم بغاوت را شکل می‌دهد.⁽¹⁾

منظور از خروج، عبارت است از مخالفت با وی و تلاش برای سرنگونی حکومتش؛ یا سرباز زدن از انجام دادن تکالیفی که به عهده‌ی آنان (باغیان) محول گردیده است؛ اعم از آن که وظایف مزبور از حقوق الله به حساب آید یا از حقوق الناس شمرده بود. بنابر این، شامل هر حقی می‌شود که شرعاً حاکم بر شهروند و تبعه‌ی خود دارد؛ یا جامعه بر افراد و یا فرد بر فرد دارا می‌باشد، مثلاً کسی که از تأدیه‌ی زکات خود داری می‌کند از تکلیفی که بر عهده‌ی خود دارد سرباز زده است؛ یا کسی که از اجرای حکمی که حق الله است، مانند: زنا، و یا حق الناس است، مانند قصاص، کسی که از فرمان حکومت پیروی نمی‌کند، از انجام دادن تکلیف شانه خالی کرده است و...

لیکن میان فقها این مسئله اتفاقی است که نافرمانی از حکومت در انجام دادن گناه و معصیت بغاوت محسوب نمی‌گردد، بلکه بر هر مسلمانی واجب است که از گناه سرپیچی کند؛ زیرا اطاعت از حکومت فقط در انجام دادن «معروف» واجب است و در معصیت مجاز نیست، پس اگر امام به انجام دادن امری که با اسلام مخالف است فرمان دهد، هیچ کس نباید آن را بپذیرد؛ زیرا پیروی از امام فقط در محدوده‌ی شریعت واجب است و لا غیر.⁽²⁾

خروج و شورش گاهی علیه خود امام یعنی رئیس دولت مرکزی است و گاهی ممکن است علیه جانشین وی صورت پذیرد. پس کسی که از فرمان امام در انجام دادن گناه سرباز می‌زند باغی نیست؛ زیرا در وجوب اطاعت از فرمان حکومت (امام)، هر دو مقید هستند، امام حق ندارد به چیزی که با شریعت

(1) ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، 3/430.

(2) ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 3، ص 430.

مخالف است فرمان دهد و مأمور نیز نباید در این امور از او فرمان برد. این موضوع از قول خداوند سبحان

که می‌فرماید: ﴿إِنْ تَزَعْزَعُ فِي شَيْءٍ فَرَُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]

ترجمه: «اگر در صحت و یا عدم صحت چیزی با هم دیگر نزاع داشتید، حکم آن را از خدا و رسولش بگیرید».

و از فرمایش پیامبر ﷺ که می‌گوید: [لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ].⁽¹⁾

و نیز این کلام ایشان که می‌فرماید: [مَنْ أَمَرَكُمْ مِنَ الْوَلَاةِ بِغَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا تُطِيعُوهُ].⁽²⁾ ترجمه: اگر رهبران شما به امر نادرستی فرمان دهند، از آنان تبعیت نکنید».

و نیز [لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ].⁽³⁾

ترجمه: «در گناه، پذیرش دستور دیگری معنا ندارد، فقط در «معروف»، اطاعت مفهوم پیدا می‌کند» استنباط می‌گردد. فقها در تعریف بغات به این نکته توجه کرده اند.

امام همان رئیس دولت اسلامی یا کسی است که از جانب وی منصوب گردیده است، مانند استان دار، وزیر و یا حاکم و عناوینی از این قبیل. بعضی از فقها از رئیس دولت مرکزی به امامی که بالاتر از او امامی نباشد و از مسئولان رده پایین، چنانچه در بخشی از قلمرو دولت مستقلاً عمل کند، به امام و چنانچه جانشین امام اعظم باشد به نایب امام تعبیر کرده اند.

امامت مانند قضا یکی از واجبات کفایی است؛ زیرا به ناچار، امت به امامی نیازمند است که دین را به پا دارد و پشتیبان سنت باشد به داد مظلومان و ستم دیدگان برسد و حقوق آنان را استیفا کند. در این نکته فقها هیچ اختلافی ندارند. امام باید واجد شرایطی باشد که اینجا محل بحث آنها نیست ولی با اهمیت ترین آنها مسلمان، مذکر، و مکلف و عادل بودن است.⁽⁴⁾

خروج زمانی متحقق می‌شود که امامت حاکم ثابت شود و امامت با چهار روش ثابت می‌شود:

1. با انتخاب خبرگان قوم (اهل حل و عقد) چنانچه پس از وفات پیامبر ﷺ در مورد بیعت با ابوبکر رض داد.

(1) أخرجه أبو بكر بن الخلال في سننه (الخلال، أبو بكر أحمد بن محمد الحنبلي، (1410 هـ/1989 م). السنة، التحقيق: عطية الزهراني، الطبعة الأولى، الرياض: دار الراية)، 1/113، رقم: 58، والطبراني في معجم الكبير (الطبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد الشامي، (1415 هـ/1994 م). المعجم الكبير، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، الطبعة الثانية، القاهرة: مكتبة ابن تيمية)، 18/170، رقم: 381. قال الهيثمي في مجمع الزوائد: رجال أحمد رجال الصحيح، 5/226، رقم: 9143، وقال الألباني في صحيح الجامع الصغير (الألباني، أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، (____). صحيح الجامع الصغير وزيادته، الناشر: المكتب الإسلامي): صحيح، 2/1250، رقم: 7518.

(2) أخرجه ابن ماجه في سننه 2/956، وأحمد في مسنده، 3/67، رقم: 11657.

(3) أخرجه البخاري في صحيحه (5 / 161، شماره: (4340)، ج 9، ص 63، شماره: (7145)، ج 9، ص 88، شماره: (7257) ومسلم في صحيحه، ج 6، ص 15، شماره: (1840)، ج 6، ص 16، شماره: (1840)، ج 6، ص 16، شماره: (1840). حكم: حديث صحيح.

(4) الأنصاري، اسنى المطالب، ج 4، ص 108، البهوتي، كشف القناع، ج 4، ص 94، ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد الأندلسي، (____). المحلى بالآثار، تحقيق: أحمد محمد شاكر، القاهرة: مكتبة دار التراث، ج 9، ص 359.

2. با انتخاب و تعیین امام پیشین، چنانچه در انتصاب عمر^(ع) از جانب ابوبکر^(ع) رخ داد، ابوبکر^(ع) فرمان جانشینی عمر^(ع) را به این شرح صادر کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا عَهْدَ أَبُو بَكْرٍ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ آخِرِ عَهْدِهِ مِنَ الدُّنْيَا، وَأَوَّلِ عَهْدِهِ بِالْآخِرَةِ فِي الْحَالِ الَّتِي يُؤْمِنُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَتَّقِي فِيهَا الْفَاجِرُ أَنِّي اسْتَعْمَلْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَإِنْ بَرَّ، وَعَدَلْ فَذَلِكَ عَلَيَّ بِهِ وَرَأْيِي فِيهِ، وَإِنْ جَارَ وَبَدَّلَ فَلَا عِلْمَ لِي بِالْغَيْبِ، وَالْخَيْرُ أَرَدْتُ وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا اكْتَسَبَ، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾» [الشعراء: 227].⁽¹⁾

یعنی: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان این سفارش است که ابوبکر خلیفه‌ی پیامبر^(ص) در روزهای آخر عمرش که از اولین روزهای دنیای آخرتش به حساب می‌آید، روزی که در آن کافر مسلمان و بدکار نیکو کار می‌شود. همانا عمر بن خطاب^(ع) را بر شما می‌گمارم، اگر نیکو کار بود و عدالت پیشه ساخت که به گمان و دانش من چنان خواهد بود، فبها و اگر ستم کار بود، بر نیامده "غیب" آگاهی ندارم، مقصود من خیر و صلاح شماست، و هر کسی نتیجه‌ی عمل خود را خواهد دید «مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و الله را بسیار یاد کردند، و بعد از آن که ستم دیدند، انتقام گرفتند، (و با شعر خود از اسلام و مسلمین دفاع نمودند)، و کسانی که ستم کردند؛ به زودی خواهند دانست به چه بازگشتگاهی باز می‌گردند».

ممکن است امام فرزندش را به خلافت بگمارد، چنانچه که معاویه و خلفای اموی و عباسی کردند.

3. امام پیشین، انتخاب رهبر بعدی را به شورایی که اعضای آن تعیین شده اند محول سازد که امام جدید را از میان خود برگزینند؛ یا خبرگان قوم، او را انتخاب کنند؛ چنانچه عمر^(ع) چنین کرد و شوررای شش نفره، عثمان^(ع) را برگزیدند.⁽²⁾

4. در اثر قهر و غلبه، کسی که حکومت را در دست بگیرد به نحوی که مردم به او تسلیم شوند و او را امام بخوانند که در این صورت، امامت وی تثبیت می‌گردد و پیروی از او بر مردم واجب می‌شود؛ چنانچه در قضیه‌ی شورش عبدالملک بن مروان⁽³⁾ علیه علی بن زبیر^(ع) رخ داد که او را کشت و

(1) ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج 3، ص 68.

(2) ابن حزم، أبي محمد علي بن احمد، (1395). الفصل في الملل و الأهل و النحل، بيروت: دارالمعرفة، ج 4، ص 131.

(3) وی عبدالملک بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی است. وی در سال 26 قمری در زمان خلافت عثمان^(ع) در مدینه منوره متولد شده است و فقه را از علماء گرفته و قرآن کریم را حفظ نموده بود. بعد از وفات پدرش در سال 65 قمری جانشین پدرش در منصب خلافت گردید و بر مدینه عبدالله بن زبیر حکومت می‌نمود که در سال 73 قمری به دستور عبدالملک، حجاج بن یوسف ثقفی به مکه حمله نمود و بعد از پنج ماه مقاومت عبدالله بن زبیر^(ع) شهید شد و همه خطه اسلامی تابع امر عبدالملک گردید و در سال 86 قمری در دمشق وفات نمود (ابن سعد، الطبقات الکبری، 190-5/172).

(4) وی عبدالله بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی از جمله اصحاب پیامبر^(ص) می‌باشد. وی اولین مولود از مهاجرین در مدینه منوره می‌باشد وی در سال 73 قمری در حمله حجاج ثقفی در مدینه به شهادت رسید (ابن سعد، الطبقات الکبری، 330-5/327).

بر شهرها مستولی گشت و مردم با عبدالمک، طوعاً یا کرها بیعت کردند و او را امام نامیدند. چنانچه امامت شخصی به یکی از این طرق تثبیت گشت، خروج و شورش علیه وی «بغاوت» به حساب می‌آید؛ و الا شورشی، باغی و شورش، «بغاوت» نخواهد بود.⁽¹⁾

با آن که عدالت یکی از شروط امامت است بنابر رأی راجح مذاهب اربعه، شورش علیه امام بدکاره و فاسق و لو به منظور امر به معروف و نهی از منکر، حرام است؛ زیرا معمولاً شورش نتیجه‌ای در بر دارد که از هدف و مقصود آن که نهی از منکر است، بدتر خواهد بود؛ یعنی باعث ایجاد فتنه و خون ریزی و بسط فساد و نا امنی در شهرها و گمراهی افراد و اختلال در امنیت و فرروپاشی نظام جامعه می‌گردد. این در صورتی است که امت می‌توانند امام را که فاسق گشته است از امامت عزل نمایند؛ ولی چون عزل وی مستلزم فتنه و آشوب می‌شود از این کار سرباز می‌زنند. اما به عقیده‌ی طرفداران رأی ضعیف و غیر معمول مذاهب مزبور، چنانچه سبب عزل فراهم باشد، نه تنها امت حق دارد امام را از حکومت خلع کند بلکه در اثر فسق و ستم تعطیل حقوق به خودی خود از حکومت منعزل می‌شود. اگر مردم ببینند که امام در اداره‌ی امور جامعه و دین اختلال و کاستی به وجود می‌آورد، حق دارند وی را خلع کنند؛ چنانچه برای انتظام امور و ترقی آن حق دارند او را به امامت انتخاب نمایند. به عقیده‌ی برخی از این گروه، چنانچه خلع امام مستوجب فتنه گردد، شیوه‌ای که ضرر کمتری دارد باید انتخاب شود.⁽²⁾

به نظر فقهای ظاهری، شورش علیه امام جایز نیست، مگر آن که ستمگر باشد؛ پس اگر ستمگری چون خود وی یا بدتر از او شورش کند، به نفع حاکم باید با شورشی جنگید و اگر شورشی عادل تر از امام باشد، باید به نفع وی با حکومت وارد نبرد شد و اگر همگی اهل منکر بودند، به نفع هیچ کدام نباید وارد معرکه شد، مگر آن که یکی از آنها در تعدی و ستم کمتر از دیگری باشد که در این صورت به نفع وی با ستم کارتر باید ستیز کرد.⁽³⁾

بعضی از فقهای مالکی مانند **سحنون** رحمته الله چنین گفته اند که: «چنانچه امام عادل است با گروه شورشی متعصب و کسی که علیه امام قد برافراشته باید جنگید و اگر عادل نباشد و شورشی عادل باشد،

(1) البهوتی، کشاف القناع، ج 4، ص 94 و 95، الأنصاری، أسنى المطالب، ج 4، ص 105، ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 3، ص 428.

(2) الزرقانی، عبدالباقی بن یوسف بن أحمد المصري، (1422هـ/2002م). شرح الزرقانی علی مختصر خلیل، تصحیح: عبدالسلام محمد أمین، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 8، ص 60، ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 3، ص 429، الأنصاری، أسنى المطالب، ج 4، البهوتی، کشاف القناع، ج 4، ص 95، أبو یعلی، محمد بن الحسین بن محمد الفراء، (1421هـ/2000م). الأحکام السلطانیة، تصحیح: محمد حامد الفقی، الطبعة الثانیة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ص 512، الحطاب، مواهب الجلیل، ج 6، ص 277، الشوکانی، محمد بن علی الیمینی، (1413هـ/1993م). نیل الأوطار، تحقیق: عصام الدین الصباطی، الطبعة الأولى، مصر: دار الحدیث، ج 4، ص 84.

(3) ابن حزم، المحلی، ج 9، ص 372.

(4) سحنون بن سعید بن حبیب مکنی به ابوسعید تنوخی آفریقایی قیروانی است می‌باشد اصل وی از حمص سوریه می‌باشد، قاضی، امام، رأس فقهاء، زاهد بود اسم وی عبدالسلام است اما ملقب به سحنون شده است از ابن عیینه، ابن

برای حمایت دین خداوند باید با او هم دستی کرد وگرنه باید توقف کنی (بی موضع باشی) مگر آن که بخواهی جان و مالت را حفظ کنی که اقدام کن. در هر حال جایز نیست در دفاع از ظالم وارد شحنه شوی».⁽¹⁾

شیخ عزالدین بن عبدالسلام⁽²⁾ می گوید: «فسق و فساد رهبران (امامان) ممکن است متفاوت باشد، مثلاً یکی در اثر قتل و کشتار فاسق شده است و دیگری به لحاظ نقض حرمت جایگاه و منزلت افراد و دیگری به سبب تعرض و تجاوز به دارایی مردم، گروهی به عنوان اعتراض به کشتار شورش می کنند و گروه دیگر به لحاظ هتک حرمت اشخاص قیام می کنند. چنانچه گروه دوم در مقابل گروه اول بایستند، اگر سوال شود به منظور نصرت و یاری بر گروه دیگر آیا جنگ با یکی از آنان با آن که می دانیم معصیت است، جایز است؟ می توان به این سوال پاسخ مثبت داد؛ زیرا میان مفسده‌ی دو فسق تفاوت بینی وجود دارد.

از طرفی می توان آن را دارای اشکال خواند چون اعانت بر اثم است، لیکن از میان بردن فساد که از این معصیت بدتر است آن را مجاز می سازد. مجموعه نظریات سحنون⁽³⁾ و شیخ عزالدین⁽⁴⁾ رأی فقهای ظاهری را نیز تشکیل می دهد. با آن که رأی راجح مذهب مالکی بر این است که شورش و قیام علیه امام جائز حرام است، این نکته اتفاقی است که امام ستمگر حق ندارد با شورشیان وارد جنگ شود و قبل از هر چیز باید از فسق و فساد دست بردارد، بعداً شورشیان را به اطاعت از خود فراخواند، چنانچه نپذیرفتند، حق دارد وارد جنگ شود.⁽³⁾

میان فقهای اسلامی اتفاقی است که پیش از استفسار از علت قیام و شورش، جنگ با آنان جایز نیست، چنانچه مورد را بیان کردند و درست هم بود، بر امام واجب است که نسبت به دفع و زدودن آثار ستم اقدام و آن گاه آنان را به اطاعت از خود فراخواند و بر شورشیان نیز واجب است که پاسخ مثبت دهند و اگر نپذیرفتند با آنان وارد جنگ شوند.

دلیلین قول آیه‌ی مبارکه است که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفَعِّلُوا إِلَيْنَا تَبَعِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَيْنَا أَمْرٌ اللَّهِ﴾ [الحجرات: 9]

القاسم، ابن وهب و... شنیده است وی در سال 160 هـ ق تولد شده و در سال 242 یا 247 هـ ق وفات نموده است (سعد، قاسم علی، 1423 هـ ق/2002). جمهرة تراجم الفقهاء المالكية، الطبعة الأولى، دبي: دار البحوث للدراسات الإسلامية وإحياء التراث، ج 1، ص 422-423.

(1) الزرقاني، شرح الزرقاني، 104/8.

(2) عبدالعزيز بن عبدالسلام بن ابي القاسم بن حسن سلمی دمشقی مشهور به عزالدین و ملقب به سلطان العلماء است. وی از فقهای شافعی می باشد که به درجه اجتهاد رسیده بود، ایشان در دمشق سال 577 هجری قمری/1181 میلادی تولد یافته است، از آثار ایشان التفسیر الکبیر، الإلمام فی أدلة الدحکام، قواعد الشریعة، قواعد الأحکام فی إصلاح الأنام و... می باشد وی در سال 660 هجری/1262 میلادی در قاهره وفات یافته است (الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج 4، ص 21).

(3) الزرقاني، شرح الزرقاني، ص 60.

ترجمه: «اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر به جنگ برخاستند آنان را صلح دهید اگر گروهی بر دیگری شوریدند با این گروه جنگ کنید تا به حکم خداوند تسلیم شوند» پس خداوند اول به اصلاح فرمان داده و سپس مجوز قتال را صادر کرده است. از این رو، جاز نیست جنگ مقدم بر صلح باشد و اصلاح در صورتی مقدور و عملی است که ظلم بر طرف گردد و آثار آن از میان برود.⁽¹⁾

به نظر امام شافعی و امام ابوحنیفه و امام احمد، باغیان بر سه دسته اند:

1. شورشیانی که برای قیام خود علت و انگیزه ندارند؛ اعم از آن که دارای اقتدار و شوکت باشند یا نباشند.

2. شورشیانی که برای قیام خود علت و تحلیل دارند ولی اقتدار ندارند.

3. شورشیانی که هم اقتدار دارند و هم برای قیام خود توجیه می آورند که خود بر دو قسم اند:

الف) گروهی که ریختن خون مسلمانان و بردن اموال آنها را حلال و زنان آنان را بر خود مباح و بعضی از اصحاب پیامبر را کافر می شمارند مانند خوارج.

ب) گروهی که دارای تحلیل و توجیه بوده، اقتدار و شوکت دارند لیکن خون و اموال و زنان مسلمانان را بر خود مباح نمی شمارند.⁽²⁾

مقصود از «تأویل» این است که باغیان برای خروج و شورش، سبب و دلیلی داشته باشند؛ اعم از آن که دلیل مزبور صحیح باشد یا غلط؛ که غلط بودنش یقینی نباشد. دلیل مزبور در صورتی فاسد و غلط تلقی می شود که آن را بر خلاف ظاهرش توجیه کنند؛ هر چند توجیهی سست و ضعیف داشته باشند، مانند ادعای اهل شام علیه علی دایر به این که وی قاتلان عثمان را می شناسد و بر آنان اقتدار دارد ولی چون با آنها هم قدم است، آنها را قصاص نمی کند؛ با آن که کسانی مدعی این امر بودند که گفتار و شهادتشان مورد اعتماد نبود و مانند توجیه بعضی از کسانی که در زمان ابوبکر زکات نمی دادند؛ چون می گفتند زکات را به کسی باید داد که از صلوات و درود وی به آنان آرامش دست دهد؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: 103]

ترجمه: «از دارایی آنان صدقه (زکات) بگیر و با این کار آنان را پاکیزه گردان و به آنها درود فرست که درود تو مایه‌ی آرامش آنان است». مانند ادعای خوارج که پس از جنگ صفین وقتی موضوع حکمیت پیش آمد، از لشکریان حضرت علی خارج گشتند و مدعی کفر حضرت علی شدند؛ زیرا وی به حکمیت تن در داد و حال آن که قرآن کریم می گوید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: 57]، چون این عمل

(1) ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 409، الأنصاری، أسنی المطالب، ج 4، ص 114، البهوتی، کشف القناع، ج 4، ص 96، الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8، ص 60 و 61، ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 99.

(2) ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 48 و 49، ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 48 و 52، الأنصاری، أسنی المطالب، ج 4، ص 111 و 113.

گناه کبیره است و از نظر آنان مرتکب گناه کبیره، کافر است. پس اگر تحلیل و توجیه قطعاً فاسد و غلط باشد، و نمی‌توان گفت که قیام دارای علت و توجیه است.⁽¹⁾

منفعت و یا شوکت نزد فقهاء: منظور از «منعت و یا شوکت» زیادی اعضا یا قدرتمندی است؛ یعنی تعداد باغیان و نیروی آنان به حدی باشد که بتوانند در مقابل حکومت مقاومتی ایجاد کنند که باعث زحمت و تکلف حکومت گردد و برای انقیاد آنان ناچار از مصرف مال و فراهم کردن افراد و انتخاب جنگجو گردند.

در فقه حنبلی، گروه اندک مثلاً یک یا دو و یا ده نفر را از کسانی می‌شمارند که قدرتمند نیستند؛ هر چند مسلح بوده و به اصول جنگ آشنا باشند.⁽²⁾

فقه‌های شافعی «منعت و شوکت» را وقتی موجود می‌دانند که در میان باغیان شخصی یافت شود که از او فرمان برند؛ هر چند حالت امامت و رهبری را فاقد باشد؛ زیرا اقتدار گروهی منوط به وجود چنین شخصی است که با تبعیت از وی مثل دست واحد عمل کنند، دیگر آن که گروه فاقد رهبری، اقتدار و قدرت ندارد؛ هر چند تعدادشان به شماره زیاد و توانمند باشند.⁽³⁾

به نظر **امام ابوحنیفه و امام احمد**، باغیانی که برای شورش و قیام خود دلیل و توجیه ندارند و یا دارند لیکن فاقد شوکت و اقتدار هستند در حکم «قطاع الطريق» اند و بر این مبنا مجازات می‌شوند. کتب فقهی حنابله و حنفیه بدون تفصیل، آنان را در حکم قطاع الطريق آورده اند که به نظر می‌رسد به هیچ قید و شرطی در این باره توجه ندارند.

اما به نظر **امام شافعی**، این قبل باغیان در حکم سایر افراد «اهل عدل» هستند و بر اساس جرم ارتكابی مورد مواخذه و بازخواست قرار می‌گیرند، پس اگر مرتکب جرم «محاربه» شده باشند، به مجازات آن می‌رسند و اگر جرم دیگری مرتکب شده باشند، مجازات خاص آن را خواهند دید.

ملاحظه می‌شود که در این مسئله میان فقه‌های شافعی از یک طرف و فقه‌های حنفی و حنبلی از طرف دیگر تفاوت نظر وجود ندارد؛ زیرا دو گروه اخیر هر چند از این باغیان به عنوان محارب تعبیر کرده اند در صورتی آنها را شایسته‌ی کیفر محاربه می‌دانند که شرایط این بزه موجود باشد و اگر آنان را به طور و مطلق «قطاع الطريق» نامیده اند بدان جهت است که باغیان راه را ناامن ساخته و مال مردم را گرفته اند و اگر شخصی متعرض آنان شود، وی را می‌کشند، بنابر این به صورت طبیعی، جرایم ارتكابی آنان «محاربه» است. فقه‌های حنفی و حنبلی در اطلاق عنوان محارب این واقعیت را مد نظر داشته اند اما فقه‌های شافعی

(1) الذهبي، سير أعلام النبلاء، ج 12، ص 363، وابن كثير، البداية والنهاية، ج 3، ص 145-146، وابن عابدين، رد المحتار على الدر المختار، ج 3، ص 427، نهاية المحتاج، ج 7، ص 382 و 383، البهوتي، كشاف القناع، ج 4، ص 96.

(2) ابن عابدين، رد المحتار على الدر المختار، ج 3، ص 428، الرملي، نهاية المحتاج، ج 7، ص 382، البهوتي، كشاف القناع، ج 4، ص 96، ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 49، الأنصاري، أسنى المطالب، ج 4، ص 111.

(3) الرملي، نهاية المحتاج، ج 7، ص 383.

به اصل توجه کرده و گفته اند آنان از «اهل عدل» به شمار می آیند؛ اگر مرتکب جرم شوند و شروط آن موجود باشد به تحمل مجازات همان جرم محکوم خواهند شد. به این ترتیب میان این فقهاء تفاوت نظری موجود نیست؛ هر چند تعبیراتشان متفاوت است.⁽¹⁾

با آن که بنابر رأی راجح مذهب حنبلی ها، باغی دارای توجیه و تحلیل و فاقد شوکت محارب قلمداد می شود، برخی از فقهای این مذهب در «باغی» متصف شدن شخص، صرف «توجیه و تحلیل» را کافی دانسته اند و شوکت و اقتدار را در تحقق بغاوت لازم نمی شمارند و از نظر آنان وقتی شورش دارای انگیزه و توجیه دینی است، زیادی و کمی افراد شورشی اعتبار ندارد.

دلیل کسانی که در تحقق «بغاوت»، شوکت، یعنی زیادی افراد و اعضا را معتبر می دانند این است که پس از مجروح شدن حضرت علی علیه السلام به دست *ابن ملجم*⁽²⁾، به حضرت حسن علیه السلام فرمود: «إِنْ بَرِئْتُ رَأَيْتُ رَأْيِي، وَإِنْ مِتُّ فَلَا تُمَثِّلُوا بِهِ»⁽³⁾

یعنی: «اگر بهبود یافتم خودم تصمیم می گیرم و اگر در اثر جراحت از دنیا رفتم او را مثله نکنید، وی در حکم باغی نیست»، دیگر آن که اگر حکم بغاوت را به افراد اند هم ثابت بدانیم، باعث تشجیع و تشویق بر شورش می گردد که نتیجه اش اتلاف اموال مردم است؛ زیرا باغیان در مقابل آنچه تلف می کنند مسئولیت ندارند.⁽⁴⁾ کسانی که زیادی افراد را برای تحقق بغاوت لازم نمی دانند می گویند پایه و اساس خروج بر امام، توجیه و تحلیل و طرز تفکر شورشی (باغیان) است نه تعداد افراد که با وی در این طرز تفکر هم عقیده هستند. اما باغیانی که دارای توجیه و تحلیل هستند و اعضای زیادی دارند از نظر *امام ابوحنیفه* و *امام شافعی* علیهما السلام «باغی» به شمار می آیند؛ خواه به رأی و عقیده ی خوارج باشند یا نباشند. از نظر آنان خوارج نه کافرنده و نه فاسق، فقط باغی هستند و لا غیر.⁽⁵⁾

فقهای حنبلی در حکم خوارجی که عثمان و علی و طلحه و زبیر و دیگر صحابه علیهم السلام را کافر می شمارند و خون و مال مسلمانان را بر خود حلال دانسته اند و به اسارت گرفتن زنان مسلمانان را مجاز می دانند اختلاف دارند، برخی آنان را فقط «باغی» می شناسند، *امام ابوحنیفه* و *امام شافعی* علیهما السلام و جمهور فقها نیز چنین می گویند. برخی از فقهای حنبلی خوارج را در آن واحد باغی و فاسق می شمارند و می گویند از

(1) ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ص 48 و 49، الکاسانی، بدائع الصنائع، ج 7، ص 140، الأنصاری، أَسْنَى المطالب، ج 4، ص 48، البهوتی، کشاف القناع، ج 4، ص 96.

(2) وی عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل علی بن ابی طالب می باشد و از عالمان قرآن بود و در واقعه صفین نیز اشتراک داشت سپس به خوارج پیوست و از بزرگان آنها گردید (ابن خلکان، الوافی بالوفیات، ج 18، ص 174).

(3) ابن سعد، محمد بن سعد الزهری، (1410 هـ/ 1990 م). الطبقات الکبری، محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، 37-3/35.

(4) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 49.

(5) الأنصاری، أَسْنَى المطالب، ج 4، ص 111 و 113، الشیرازی، أبو اسحاق إبراهیم بن علی الشافعی، (ب ت). المذهب فی فقه الإمام الشافعی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 2، ص 234 و 238.

آنان خواسته می‌شود که توبه کنند، اگر توبه کردند فيها و الا به سبب فسقشان کشته می‌شوند، نه به علت کفرشان. این توضیح لازم است که امام ابوحنیفه رحمته الله نیز خوارج را به سبب اعتقادشان فاسق می‌داند لیکن با آنان مانند باغی رفتار می‌کند و فسق آنان جز در قبول شهادت و قضاوت، مورد توجه وی نیست.⁽¹⁾ برخی دیگر از فقهای حنبلی - که در مذهب حنبلی‌ها رأی برتر به حساب می‌آید - خوارج را مرتد می‌دانند و احکام مرتد را در باره‌ی آنان جاری می‌کنند و از این رو، ریختن خون آنان و گرفتن اموالشان را مباح و جایز می‌شمارند و اگر جایی را اشغال کرده و تشکیلات و اعضا داشته باشند، مانند سایر کفار در حکم کافر حربی خواهند بود و اگر در حیطة و اقتدار حکومتی امام باشند، مانند افراد مرتد، از آنان خواسته می‌شود که توبه کنند؛ اگر پذیرفتند فيها و الا تحت عنوان حد کشته می‌شوند و اموال آنان در حکم «فی» است و وارث مسلمان آنان از اموال مزبور ارث نمی‌برند.⁽²⁾

دلیل طرف داران این رأی روایات ذیل است:

1. ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: [يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، أَوْ صِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، أَوْ أَعْمَالَكُمْ مَعَ أَعْمَالِهِمْ، يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، تَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلَا تَرَى شَيْئًا، وَتَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلَا تَرَى شَيْئًا، وَتَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلَا تَرَى شَيْئًا، وَتَتَمَارَى فِي الْفُوقِ].⁽³⁾

یعنی: «قومی خروج می‌کنند که نماز و روزه و سایر اعمال شما را با نماز و روزه و اعمال خود تحقیر می‌کنند و کوچک می‌شمارند، قرآن می‌خوانند ولی فقط به حنجره‌هایشان تأثیر می‌گذارد! آچنان از دین خارج می‌شوند که تیر از کمان رها می‌شود (یعنی مرتد می‌شوند)، فقط ظاهر امور را می‌بینند و در این امر در حد افراط پیش می‌تازند».

2. از حضرت علی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: [يَخْرُجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ].⁽⁴⁾

(1) ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج 4، ص 416.

(2) ابن قدامة، المغني، 8/118.

(3) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 4، ص 137، شماره: (3344)، ج 4، ص 200، شماره: (3610)، ومسلم في صحيحه، ج 3، ص 110، شماره: (1064)، ج 3، ص 110، شماره: (1064).

(4) تخريج حديث: أخرجه ابن حبان في صحيحه (15 / 136، شماره: (6739) والنسائي في المجتبى (النسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب الخراساني، (1406 هـ/ق 1986 م). المجتبى من السنن - سنن النسائي، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الطبعة الثانية، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية، ج 1، ص 809، شماره: (4113 / 6)، وأبو داود في سننه، ج 4، ص 388، شماره: (4767) والبيهقي في سننه الكبير (البيهقي، أحمد بن حسين الخراساني، (1424 هـ/ق 2003 م). سنن الكبرى للبيهقي، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية، ج 8، ص 170، شماره:

یعنی: «در آخر الزمان گروهی سبک مغز و نادان ظاهر می‌شوند که "نیکو سخن" بر زبان می‌رانند، قرآن می‌خوانند و فقط ظاهر آن را می‌بینند، مانند ره‌اشدن تیر از کمان در این بیرون می‌روند، اگر به آنان برخورد کردی، بکش، که در آخرت پاداش نیکو نصیب می‌شود».

اما فقهای که خوارج را فقط باغی یا باغی فاسق می‌شمارند می‌گویند، هیچ یک از فقها به کفر آنان فتوا نداده‌اند و آنچه را بعضی از فقهای حدیث، نه همه‌ی آنان بر اساس حدیث مزبور گفته‌اند، تفسیر کرده می‌گویند حدیث مزبور از آنان «به کفر» تعبیر نکرده است؛ زیرا آنها به نحوی به اسلام وابسته‌اند که خروجشان از دین مورد تشکیک قرار می‌گیرد.

همچنین این گروه در تأیید نظر خود به سنت و عمل کرد حضرت علی (ع) استناد می‌کنند که ایشان با شیوخ نهروان وقتی نبرد کرد که عبدالله بن خباب را کشتند. آن حضرت در جنگ پیش دستی نکرد و به یارانش فرمود: { لَا تَبْدُوهُمْ بِقِتَالٍ }⁽¹⁾.

یعنی: در جنگ با آنان پیش قدم نشوید و فردی را نزد آنان گسیل داشت که قاتل عبدالله بن خباب را به منظور قصاص تحویل دهید، آنان گفتند: ما همگی او را کشته ایم. پس از این بود که دستور جنگ را صادر کرد.⁽²⁾

بنابر این، اگر خوارج کافر بودند در جنگ پیش دستی می‌کرد و از آنان قاتل عبدالله را برای قصاص درخواست نمی‌کرد. همچنین این گروه در تأیید نظر خود به آنچه ابن عبد البر⁽³⁾ از حضرت علی (ع) نقل می‌کند استناد کرده می‌گویند: [أَنَّ سُلَّ عَنْ أَهْلِ النَّهْرِ، أَكْفَارٌ هُمْ؟ قَالَ: مِنَ الْكُفْرِ فَرُّوا. قِيلَ: فَمُنَافِقُونَ؟ قَالَ: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. قِيلَ: فَمَا هُمْ؟ قَالَ: هُمْ قَوْمٌ أَصَابَتْهُمْ فِتْنَةٌ، فَعَمُوا فِيهَا وَصَمُّوا، وَبَغَوْا عَلَيْنَا، وَقَاتَلُونَا فَقَاتَلْنَاهُمْ].⁽⁴⁾ از آن حضرت سؤال شد آیا نهروانی‌ها کافرند؟ فرمود: از کفر فرار کردند. گفته

(16795)، وأحمد في مسنده، ج 1، ص 190، شماره: (626). درجه حدیث: حدیث صحیح وأخرجه البخاري، ج 4، ص 200، شماره: (3611) بلفظ: [يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ خِدَاءُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ النَّبِيِّ يُزْفُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمُزُّ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ خَنَاجِرَهُمْ فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ]. درجه حدیث: قال الألباني في صحيح الجامع الصغير وزياداته: صحيح، (2/1338)، شماره: (8050).

(1) أخرجه الحاكم في مستدرکه (النيسابوري، أبو عبدالله الحاكم محمد بن عبدالله، (1411هـ/1990م). المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج 4، ص 531، شماره: (8712).

(2) الصنعاني، مصنف عبد الرزاق 10/ 119، شماره 18578.

(3) یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر مکنی به ابوعمر و مشهور به ابن عبدالبر می‌باشد وی امام حدیث در اندلس بوده و از دوستان ابن حزم رحمه الله می‌باشد و ملقب به حافظ مغرب است از وی آثار زیادی به جا مانده از جمله: التمهید، الاستذکار، الإصابة فی تمییز الصحابة، وی در سال 463 هجری وفات یافته است (تذکره الحفاظ، ج 3، ص 128).

(4) تخریج حدیث: أخرجه البيهقي في سننه الكبير، ج 8، ص 173، شماره: (16811)، ج 8، ص 174، شماره: (16820)، ج 8، ص 182، شماره: (16851) وعبد الرزاق في مصنفه (10 / 150، شماره: (18656) وابن أبي شيبة في مصنفه (21 / 368، شماره: (38918)، (21 / 460، شماره: (39097).

شد: منافق اند؟ فرمود: منافقین کمتر به یاد خدا هستند. گفتند پی چیستند؟ فرمود: قومی هستند که فتنه آنان را گرفته و کور و کر شده اند بر ما شوریده و با ما جنگ کردند، ما هم با آنان جنگ کردیم.

همچنین می‌گویند پس از آن که **ابن ملجم** حضرت **علی** علیه السلام را مجروح ساخت آن حضرت به حضرت **حسن** علیه السلام فرمود: «أحسنوا إيساره؛ فإن عشتُ فأنا ولي دمي، وإن مت فضرية كضربتي، أي أنه أشار بالقصاص منه ولو كان كافراً لما اقتصر منه لأن الكافر مباح الدم بكفرة».⁽¹⁾

ترجمه: «با اسیر خود به نیکی رفتار کنید اگر زنده ماندم، خودم ولی دم خود هستم و اگر از دنیا رفتم، فقط با یک ضربت (مانند ضربتی که به من زد) او را بکشید».

یعنی ایشان به قصاص ابن ملجم اشاره کردند، اگر ابن ملجم کافر بود، قصاص لازم نبود؛ زیرا کافر به سبب کفرش مهدورالدم است.

مذهب مالکی‌ها در توصیف شخص باغی از مذاهب سه گانه‌ی دیگر متفاوت است از نظر مالک، باغی کسی است که با قلدری و استعمال زور از انجام دادن فرمان دادن امام در غیر گناه سرپیچی کند؛ هر چند برای عمل خود توجیه داشته باشد. پس هر کسی که بر امام خروج کند، باغی است؛ خواه برای شورش خود دلیل و انگیزه اقامه کند یا نکند و خواه افراد و تشکیلات داشته باشد یا نداشته باشد، بنابر این، ممکن است باغی یک نفر و بیش از یک نفر باشد. خوارجی که بعضی از صحابه و کسانی را که با آنان هم مسلک نیستند کافر می‌شمارند و خون و مال مسلمانان را بر خود حلال می‌دانند و اسیر گرفتن زنان مسلمانان را جایز می‌دانند، به عقیده‌ی **امام مالک** رحمته الله، فقط باغی هستند و نه کافر؛ البته حسب نظر **امام مالک** رحمته الله، فاسق هم هستند و لذا عقیده دارد که اگر امام عادل بر آنان چیره شود، باید از آنها و سایر افرادی که در پی خواسته‌های نفسانی اند درخواست توبه و بازگشت کند.⁽²⁾

فقهای ظاهریه می‌گویند: بغات دو دسته اند؛

3. دسته‌ای که با توجیه دینی خروج کرده اند، مانند خوارج و سایر گروه‌های مخالف حق که در تحلیل و تأویل خود به خطا رفته اند.

4. دسته‌ای که برای مطامع دنیوی بر امام بر حق یا بر کسی که به روش و مشی امام عمل می‌کند، خروج می‌کنند. چنانچه این گروه برای نا امن ساختن راه و گرفتن مال مردم و ریختن خون آنان اقدام نمایند در حکم محارب اند و تا زمانی که چنین نکرده اند، باغی اند.

دسته‌ی اول خود بر دو قسم اند: گروهی که توجیه دینی شان غلط است ولی عذر قابل قبولی دارند، مانند اصحاب **معاویه** رضی الله عنه و گروهی که فاقد عذر پذیرفتنی هستند، مانند کسی که در متابعت از خوارج،

(1) الشافعی، أبو عبدالله محمد بن ادريس القرشي، (1400هـ). مسند الشافعي، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ص 313، والبيهقي، سنن الكبرى، ج 8، ص 100، شماره حدیث: 16059.

(2) الحطاب، مواهب الجليل، ج 4، ص 277 و 278، الزرقاني، شرح الزرقاني، ج 60 و 61.

برای اعاده‌ی حکومت به قریش یا وادار کردن مردم به قبول بطلان خویشاوندی؛ یا کافر دانستن گناه کاران؛ یا کشتن اطفال و زنان؛ یا قبول بطلان قضا و قدر و یا جلوگیری از پرداخت زکات قیام می‌کند. این اشخاص و افرادی از این قبیل، برای توجیه فساد دینی خود عذر پذیرفتنی ندارند؛ زیرا این قبیل ادعاها جهالت تام است. کسانی که برای امور دنیوی و یا جانب داری قومی قیام می‌کنند؛ نیز عذر پذیرفتنی ندارند و عملشان فاقد توجیه دینی است و کارشان صرفاً «بغاوت» است.⁽¹⁾

اما کسی که برای امر به معروف و نهی از منکر یا برای حاکمیت قرآن و سنت و حکومت عدل قیام می‌کند نه تنها باغی نیست بلکه کسی که با او مخالفت کند، باغی به حساب می‌آید، وقتی او ستمی را مورد هجوم قرار می‌دهد، بر موضع حق است؛ خواه در مقابلش امام بایستد یا شخصی دیگر.⁽²⁾

به نظر فقهای ظاهری، باغی کسی نیست که تنها بر امام بشورد، بلکه کسی که علیه برادر مسلمانش بشورد نیز باغی محسوب می‌گردد. بنابر این، ممکن است باغی از صاحب منصبان حکومتی (سلطان) و یا فرد عادی باشد. در صورت اول بر مسلمانان واجب است که با باغی بجنگند؛ تا به حکم خداوند تسلیم شود، به این ترتیب از نظر فقهای ظاهری ممکن است باغی فقط یک نفر باشد و یا جماعتی به «بغاوت» دست بزنند.⁽³⁾ خلاصه‌ی رأی فقهای ظاهری این است که هر کس به قهر و غلبه بر امام بشورد، خواه توجیه و تحلیل دینی داشته باشد یا خیر؛ خواه یک نفر باشد و یا جماعتی دست به شورش بزنند، مادامی که خروج و شورش ناحق و ناصحیح است، باغی محسوب می‌شود. از دیدگاه فقهای ظاهری، باغی کسی است که خود را به حق و امام را باطل دانسته با او به جنگ آغازد؛ یا قصد جنگ داشته و واجد تشکیلات و اعضا باشد و یا علیه دستور امام سر بر افرازد.⁽⁴⁾

بنابر این از دیدگاه مزبور، بغاوت در صورتی محقق است که جماعتی منسجم و دارای اعضا و تشکیلات و ایضا با توجیه دینی قیام کنند. این نظر تا حدود زیادی با رأی امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمد و سازگار است. همچنان که مذهب فقهای ظاهری با مذهب امام مالک و سازگارتر است، به عقیده‌ی برخی از فقهای مالکی‌ها و امام ابوحنیفه و فقهای ظاهری، شورش با موضع حق باغی محسوب نمی‌شود.⁽⁵⁾

اما از نظر امام شافعی و امام احمد و بعضی از فقهای مالکی، هرچند شورش با موضع حق قیام کند؛ اعم از آن که در واقع نیز حق داشته باشد یا خیر، باغی به حساب می‌آید؛ زیرا شورش طریقه و روش صحیح استقرار حق و تصحیح خطا نیست، پس اگر شورشیان در هدف و مقصود خود باغی نباشند در

(1) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 97 و 98.

(2) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 98.

(3) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 99.

(4) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 100.

(5) الحطاب، مواهب الجلیل، ج 6، ص 477، الزرقانی، شرح الزرقانی، ص 60، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4،

ص 408، ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 98 و 99، ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 3، ص 426.

انتخاب وسیله‌ای که آنان را به هدفشان می‌رساند، باغی به شمار می‌آیند؛ زیرا اقدام آنان به فساد منتهی می‌گردد و ارکان دولت را متزلزل می‌کند - چرا که خروج علیه کسی که امامتش تثبیت گردیده بر آنان حرام و اطاعت از او بر آنها واجب است این توضیح لازم است که به نظر برخی از فقهای مذهب شافعی، خروج بر امام ستمگر، چنانچه هدف از میان بردن ستم باشد، بغاوت محسوب نمی‌شود؛ لیکن این دیدگاه ضعیف است و معمول به نیست.⁽¹⁾

در مذهب **امام مالک** رحمته الله، بعضی گفته اند مردم باید به نفع شورشیان علیه امام وارد عمل شوند و حال آن که **امام ابوحنیفه** رحمته الله مردم را بدین عمل مجاز نمی‌داند. اما اگر به ادعای حق و به دست گرفتن حکومت قیام کنند و بگویند: حق باماست؛ به نظر **امام ابوحنیفه** رحمته الله، باغی محسوب می‌شوند و بر هر کسی که قادر به جنگ باشد، واجب است که با یاری کردن امام علیه آنان بشورد. ولی به نظر فقهای مالکی، چنانچه معترض، شخصی عادل بوده و یا کمتر به فسق آلوده باشد، مادامی که امام ستمگر و فاسق است، باید به یاری معترض شتافت.⁽²⁾ بنابر مذهب ظاهری، خروج هنگامی به حق است که در اثر ستم امام رخ دهد و یا به منظور امر به معروف و نهی از منکر صورت بگیرد و امام به مقابله برخیزد؛ یا امام عادل با فسق کمتر، علیه امام ستمگر و یا فاسق قیام کند.⁽³⁾

مطلب دوم: مسلحانه بودن شورش یا استعمال زور

برای این که خروج بر امام بغاوت به حساب آید باید از زور به عنوان وسیله‌ی شورش استفاده شود. اگر شورش با استعمال زور هم راه نباشد، بغاوت نیست، مانند رد بیعت با امام پس از بیعت اکثریت مردم؛ حتی اگر شورشیان عزل امام یا شورش علیه وی یا عدم اطاعت از او را تبلیغ کنند و یا تکالیفی را که از سوی امام مقرر گشته است انجام ندهند - بلی اگر شورشیان دست به عمل حرامی بزنند به عنوان یک جرم حدی مجازات می‌شوند - مانند سرپیچی از بیعت که در صدر اسلام از طرف بعضی از صحابه رخ داد، مثلاً **حضرت علی** رضی الله عنه چندین ماه از بیعت با ابوبکر خود داری و بعداً بیعت کرد، سعد بن عبادۀ تا هنگام مرگ بیعت نکرد. عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر با یزید بیعت نکردند. از مثال‌های دیگری که می‌توان زد، عمل کرد نهروان در دوران خلافت **حضرت علی** رضی الله عنه است. **حضرت علی** رضی الله عنه متعرض آنها نشد؛ تا زمانی که دست به اسلحه بردند و پس از به کارگیری و استفاده از زور، باغی محسوب شدند.

(1) الأنصاري، أسنی المطالب و حاشية الشهاب الرملى، ج4، ص111، البهوتي، كشاف القناع، ج4، ص96.
 (2) ابن عابدين، رد المحتار على الدر المختار، ج3، ص437، الزرقاني، شرح الزرقاني، ج8، ص60، الحطاب، مواهب الجليل، ص277.
 (3) ابن حزم، المحلى، 11، ص97 و 98.

روایت است که [أَنَّ عَلِيًّا ۑ بَيْنَمَا هُوَ يَخْطُبُ إِذْ سَمِعَ تَحْكِيمًا مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ: كَلِمَةُ حَقٍّ أُريدَ بِهَا بَاطِلٌ، لَكُمْ عَلَيْنَا ثَلَاثٌ: لَا تَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَ اللَّهِ، وَلَا تَمْنَعُكُمْ الْفِيءَ مَا كَانَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، وَلَا تَبَدُّوْكُمْ بِقَتَالٍ].⁽¹⁾

یعنی: روزی حضرت علی ۑ مشغول خطابه بود، مردی در مسجد می گفت: لاحکم الا الله، عبارتی که خوارج به عنوان اعتراض به حضرت علی ۑ، به سبب پذیرش حکمیت بر زبان می راندند و حضرت علی ۑ فرمود: سخن حقی است که امر باطلی مقصود آن است و اضافه کرد، سه راه پیش روی شماست: 1- شما را از مساجد نمی رانیم که خدا را یاد کنید؛ 2- مادامی که با ما هستی «فی» محرومتان نمی کنیم؛ 3- با شما جنگ نمی کنیم.

همچنان روایت است که: [نَادَى رَجُلٌ مِنَ الْغَالِينَ عَلِيًّا وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: 65]، فَأَجَابَهُ عَلِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الروم: 60].⁽²⁾

یعنی: روزی حضرت علی ۑ مشغول نماز بود، مردی از خوارج گفت: اگر مشرک شوی، اعمالت پوچ است و از زیان کاران خواهی بود. (با این عبارت به حضرت علی ۑ کنایه می زد که با قبول حکمیت مشرک شده است)، حضرت علی ۑ به وی پاسخ داد: صبر پیشه کنید که وعده ی خداوند حق است و کسانی که به مرحله ی یقین نرسیده اند تو را با اعمال و سخنانشان خوار و سبک نسازند».

در تأیید این نظر استدلال می شود که پیامبر ۑ متعرض منافقین مدینه نشد و بر آنان حمله نکرد، بنابر این، ما هم اگر به اهل بغاوت که از مسلمانان هستند متعرض نشویم بهتر است.⁽³⁾

روش و مشی عمر بن عبد العزیز⁽⁴⁾ با خوارج این گونه بود- عدی بن اوطاة⁽¹⁾ به وی نوشت که خوارج تو را دشنام می دهند. وی پاسخ داد: [إِنْ سَبُّونِي فَسَبُّوهُمْ أَوْ اعْفُوا عَنْهُمْ، وَإِنْ شَهَرُوا السِّلَاحَ فَاشْهَرُوا عَلَيْهِمْ، وَإِنْ ضَرَبُوا فَاضْرِبُوا].⁽²⁾

(1) أخرجه البيهقي في سننه الكبير، ج 8، ص 184، شماره: (16863) وابن أبي شيبة في مصنفه (21 / 454، شماره: (39085) والطبراني في الأوسط (7 / 376، شماره: (7771)، وأخرجه مسلم في صحيحه، (3/116)، رقم: 1066. درجه حدیث: حدیث صحیح.

(2) أخرجه الحاكم في مستدرکه، ج 3، ص 146، شماره: (4729) والبيهقي في سننه الكبير (2 / 245، شماره: (3378) وابن أبي شيبة في مصنفه (21 / 428، شماره: (39046). حکم: قال الحاكم: حدیث صحیحة الإسناد ووافقه الذهبي، 3/158، رقم: 4704، وصححه الألباني في إرواء الغلیل، 8/119، رقم: 2496.

(3) الشيرازي، المذهب، ج 3، ص 254، ابن قدامة، المغني، 8/531.

(4) وی عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب اموی، امام، حافظ، مجتهد، زاهد، عابد، امیر المؤمنین ابو حفص قرشی، مدنی می باشد، وی در سال 64 هجری در مدینه

یعنی: اگر مرا دشنام دادند، دشنامشان ده و اگر دست به اسلحه بردند، به رویشان شمشیر بکش و اگر زدند، تو هم بزن.

عمر بن عبد العزیز رضی اللہ عنہ در باره ی خوارج به والیان خود دستور العمل صادر کرد که اگر نظرشان بر این باشد که بدون تعرض به مسئولیت صاحب منصب و افراد عادی و بدون آن که قصد داشته باشند راه مردم را قطع کنند (نا امن سازند) به جایی بروند، هر جا خواستند بروند و اگر قصدشان جنگ باشد، قسم به خداوند خونشان را می ریزم و در این امر به رضای خداوند امیدوار هستم.⁽³⁾

از مثال هایی که در این باره می توان آورد، فرمان حضرت **علی** رضی اللہ عنہ است پس از آن که ابن ملجم وی را مجروح ساخت: [أَطْعُمُوهُ، وَاسْقُوهُ، وَاخْبِسُوهُ، فَإِنْ عِشْتُ فَأَنَا وَلِيُّ دِمِّي، أَعْفُو إِنْ شِئْتُ، وَإِنْ شِئْتُ اسْتَقْدْتُ، وَإِنْ مِتُّ فَاقْتُلُوهُ وَلَا تُمَثِّلُوا بِهِ].⁽⁴⁾

یعنی: «به وی طعام و آب داده زندانی اش کنید، اگر زنده ماندم، خواستم او را مورد عفو قرار می دهم و اگر بخواهم قصاص می کنم؛ لیکن اگر مردم، او را بکشید و مثله نکنید».

بنابر این، حضرت **علی** رضی اللہ عنہ جرم ابن ملجم را یک جرم عادی تلقی کرده و آن را جرم سیاسی (بغاوت) به حساب نیاورده است؛ زیرا خروج وی با استعمال می دهند و یکی از آنان که سرپوشی به سر دارد می گوید، با خدا پیمان می بندم که او را بکشم، دوستانش گریختند ولی او را گرفتن و به نزد حضرت **علی** رضی اللہ عنہ آوردم و گفتم، شنیدم که این مرد با خدا پیمان می بست که تو را بکشد. فرمود: وای بر تو کیستی؟ جواب داد: من حفار هستم. آن گاه خطاب به من گفت: او را رها کن! گفتم: او را رها کنم و حال آن که پیمان بسته تا تو را بکشد! فرمود: آیا او را بکشم و حال آن که مرا نکشته است.⁽⁵⁾

به عقیده ی امام **مالک و شافعی و احمد و ابن حزم** رضی اللہ عنہم، زمانی که شورشیان عملاً به استعمال زور دست زدند، بغاوت تحقق می یابد و پیش از آن عمل، بغاوت نیست و شورشیان باغی نیستند و با آنان مانند

تولد یافته است، وی از طبقه هفتم راویان است و نزد امام ذهبی رحمہ اللہ ثقہ است، وی در سال 144 هجری وفات نموده است (الذهبي، سير أعلام النبلاء، ج 5، ص 118-125).

(1) وی عدی بن ارطاة فزاری، دمشقی است. وی در بصره و مدائن زندگی نموده است و مدتی عامل عمر بن عبدالعزیز در بصره بود، ایشان از طبقه چهارم راویان و در درجه مقبول می باشد نامبرده در سال 102 هجری وفات یافته است (المزي، تهذيب الكمال، ج 19، ص 520).

(2) ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله القرطبي، (1387 هـ). التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي و محمد عبدالكبير البكري، المغرب: مؤسسة القرطبة، 290 / 15.

(3) ابن عبد البر، التمهيد، 288 / 15، المواقي، التاج والإكليل، 8 / 369.

(4) ابن سعد، الطبقات الكبرى، 37 / 35 و 37.

(5) ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج 4، ص 409.

(6) علی بن محمد بن سعید بن حزم اندلسی ظاهری، شاعر، نویسنده، فیلسوف و فقیه می باشد، وی در سال 384 هـ / مطابق 995 م در شهر قرطبه تولد گردیده از وی کتاب زیادی به جا مانده است که از مهم ترین آنها الفصل في الملل والأهواء والنحل، جمهرة أنساب العرب، نقط العروس، رسالة في بيان فضل الأندلس، المحلى بالآثار والإحكام في أصول

بقیه‌ی «اهل عدل» رفتار می‌شود؛ هر چند در مکانی تجمع کرده باشند و قصدشان به کارگیری اسلحه در موقعیت مناسب باشد. البته هیچ مانعی نیست که از تجمع آنان و اشغال مکانی جلوگیری کنند و به سبب تجمع برای استعمال زور و انتشار فتنه، تعزیر شوند.⁽¹⁾

اما امام ابوحنیفه رحمته الله آنان را از زمان تجمع به قصد ایجاد درگیری و سرپیچی از فرامین امام، باغی می‌شمارد؛ زیرا اگر امام منتظر باشد که آنها عملاً جنگ را شروع کنند، ممکن است دفع آنها مقدور نباشد.⁽²⁾

قاعده‌ی اصلی نزد همه‌ی فقها این است که فقط در صورت جنگ، کشتن باغیان جایز است، نهایتاً کسی که اصل جنگ را مد نظر قرار می‌دهد معتقد است تا باغیان عملاً به جنگ دست نزده اند کشتنشان جایز نیست و کسی که بروز حالت جنگ را مد نظر دارد، تجمع به قصد جنگ و نافرمانی را کافی می‌داند.⁽³⁾

با یادآوری این نکته که بنابر رأی راجح امام احمد رحمته الله، چون خوارج با تکفیر مسلمانان و حلال دانستن خون و مال آنها کافر شده اند، کشتنشان جایز است، امام وارد جنگ نمی‌شود مگر آن که قبلاً از سبب خروج و شورش مطلع گردد اگر مورد ستمی را متذکر شدند آن را برطرف می‌سازد، اگر در موردی شبهه داشتند، رفع ابهام می‌کند؛ زیرا راه اصلاح و برگشت به حق جز این نیست، حضرت علی رضی الله عنه در واقعه‌ی جمل چنین کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: 9]

ترجمه: «میان آنان را صلح دهید اگر یکی بر دیگری شورید با متجاوز جنگ کنید تا به حکم خداوند تسلیم شود».

بنابر این، واجب است آنچه را خداوند مقدم داشته، قبلاً صورت پذیرد که همان صلح و آشتی است و آنچه را موخر آورده در مرحله‌ی بعد صورت پذیرد؛ یعنی باید امام پس از رفع ستم و رفع ابهام، آنان را به آرامش دعوت کند و به رها کردن شورش فراخواند، اگر پذیرفتند فبها و الا با آنها به جنگ آغازد.

البته اگر آنها برای جنگ شتاب داشتند، امام نیز حق دارد بدون آن که از علت و انگیزه‌ی شورش جويا شود، به مقابله برخیزد. به عقیده‌ی امام احمد رحمته الله، امام همانند مورد اخیر حق

الأحكام (ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي، (1390هـ/1971م). لسان الميزان، تحقيق: دائر المعرف النظامية-الهند، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ج 3، ص 566).

(1) الشيرازي، المذهب، ج 3، ص 254، ابن قدامة، المغني، ج 8، 531/8، ابن حزم، المحلى، 11، ص 97 و 98

(2) ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 410.

(3) الزرقاني، شرح الزرقاني، ج 8، ص 60، الرملي، نهاية المحتاج، ج 7، ص 383.

دارد شروع به جنگ کند، اگر در اعزام مأمور به پرس و جواز علت قیام، بیم جان وی در میان باشد.⁽¹⁾

حضرت علی (علیه السلام) در جنگ جمل، پیکی به سوی مردم بصره روانه کرد و به یارانش دستور داد آغازگر جنگ نباشند، پس از آن فرمود: امروز روزی است که هرکس در آن زمین گیر شود، روز قیامت هم زمین گیر خواهد شد. شنید که می‌گویند: ای انتقام گیرندگان خون عثمان آماده شوید، آن گاه فرمود خدایا قاتلان عثمان را رو سیاه کن و خاضع گردان. همین طور **عبدالله بن عباس** (رضی الله عنه) با «حروریه» چنین کرد و کتاب خدا- قرآن را در وسط قرار داد و چهار هزار نفر از آنان از جنگ دست برداشتند.⁽²⁾

وجوب اعزام پیک برای پرس و جو از علت قیام و دعوت آنان به آرامش از آن رو است که مقصود اصلی، بازداشتن و دفع شر است و نه کشتن آنها، و اگر این مقصود با دعوت و مذاکره به عمل آید بهتر و شایسته تر از جنگ است؛ زیرا در اثر جنگ، هر دو طرف زیان می‌بینند اگر خوارج استمهال بخواهند، چنانچه در اعطای مهلت مصلحت باشد، امام موافقت خواهد کرد، و اگر احتمال دهد که مقصود آنان به کارگیری مکر و حيله است، فقط سه روز مهلت می‌دهد.⁽³⁾

به نظر فقهای حنبلی و برخی از فقهای شافعی، کسی که همراه و در صف «باغیان» است ولی جنگ نمی‌کند، نباید کشته شود. برخی از فقهای شافعی می‌گویند، چون چنین شخصی پشتیبان آنها به حساب می‌آید، کشتنش جایز است، از مذاهب دیگر چنین بر می‌آید که این شخص در حکم باغیان است.⁽⁴⁾

«حالت بغاوت» در صورتی پابرجا و برقرار تلقی می‌شود که «باغی» در مرکز جناح حمله یا جناح دفاع باشد، هرگاه سلاح خود را بر زمین بگذارد؛ یا از نبرد دست بکشد؛ یا تسلیم شود؛ یا مانند مجروحان از ادامه‌ی جنگ ناتوان باشد؛ یا فرار کند ولی گروه منسجمی نیابد که به آنها بپیوندد و یا آموزش نظامی می‌بینند، کشتنش جایز نیست؛ زیرا پس از آن که «حالت بغی» که عبارت است از به کارگیری اسلحه و استعمال زور از میان رفت، کشتن باغی جایز نخواهد بود. از این رو گفته اند اسیر و مجروح و شخصی که به جنگ پشت کرده است کشته نمی‌شود؛ خواه جنگ کماکان پابرجا باشد یا پایان پذیرد. امام شافعی و امام احمد (رحمهما الله) نیز چنین نظر داده اند؛ حتی در مذهب امام احمد (رحمهما الله) گفته شده است، با این که احتمال دارد شخص فراری به گروه منسجمی بپیوندد، تعقیب و کشته نمی‌شود.⁽⁵⁾

(1) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 53، البهوتي، كشاف القناع، ج 4، ص 96، ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج 4، ص 409، الأنصاري، أسنى المطالب، ج 4، ص 114، ابن حزم، المحلى، ج 11، ص 99.

(2) أخرجه الإمام أحمد، في مسنده 1/ 86، 87. والبيهقي في سننه الكبرى: باب لا يبدأ الخوارج بالقتال حتى...، من كتاب قتال أهل البغي، 8/ 179، 180. وقال الألباني في الإرواء: صحيح، 8/ 111.

(3) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 54، الأنصاري، أسنى المطالب، ج 4، ص 114، ابن حزم، المحلى، ص 116.

(4) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 55، الشيرازي، المهذب، ج 2، ص 235، ابن حزم، المحلى، ج 11، ص 100.

(5) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 55، 56 و 63، البهوتي، كشاف القناع، ص 98.

امام شافعی رحمته الله می‌گوید چنانچه شورشیان سیاسی به صورت دسته جمعی فرار کنند و یا هر چند ظاهراً متفرق و پراکنده هستند ولی انسجام و وحدت خاصی داشته باشند که آنان را به دورهم فراخواند، باید تعقیب شوند؛ اگر اوضاع و احوالشان به گونه‌ای باشد که عن قریب تشکیلات و اقتدار خود را از دست بدهند، در این صورت تعقیب نمی‌شوند و الا تعقیب خواهند شد؛ تا انسجام و اقتدار خود را از دست بدهند و اگر فردی از شورشیان به لحاظ ناتوانی از جنگ دست بردارد یا سلاح خود را بر زمین بگذارد، کشته نمی‌شود ولی کسی که برای پیوستن به گروه دیگری، خواه دور باشد یا نزدیک فرار کند، کشته خواهد شد.⁽¹⁾

به نظر امام ابوحنیفه رحمته الله، اگر باغیان شکست بخورند و فرار کنند، چنانچه گروه و دسته‌ای داشته باشند که به آنان پناه برند، اهل عدل حق دارند، فراریان و مجروحان آنها را به منظور جلوگیری از تشکل مجدد و حمله بعدی بکشند و اسرای آنها را، اگر امام مایل باشد، برای قطع ریشه‌ی فساد می‌کشد و اگر بخواهد، برای دفع شر در زندان نگه می‌دارد. اگر دسته و گروهی نداشته باشند، فراری تعقیب نمی‌شود و مجروح و اسیر کشته نمی‌شوند.⁽²⁾ برخی از فقهای شافعی مانند امام ابوحنیفه رحمته الله این گونه نظر داده اند.⁽³⁾

امام مالک رحمته الله می‌گوید: «باغی شکست خورده، تعقیب، و مجروح، کشته نمی‌شود مگر آن که از طرف آنان بیم و خطر بعدی موجود باشد؛ یا به طرف گروه متشکل و به منظور پیوستن به آن فرار کنند که در این حالت، تعقیب فراری و مجروح جایز است. در مورد اسیر می‌گوید: اگر جنگ پابرجا باشد، هر چند اسیرها زیاد باشند، کشته نمی‌شوند».⁽⁴⁾

این توضیح لازم است که برخی از فقهای مالکی به طور کلی کشتن اسیر و تعقیب فراری و مجروح را جایز نمی‌شمارند.⁽⁵⁾

فقهای ظاهری در هر حال کشتن اسیر را جایز نمی‌دانند؛ هر چند پیش از اسارت، کشتن وی مباح بوده است؛ زیرا عاملی که به جایز بودن قتل وی می‌انجامید، جنگ و دفاع او بود و اکنون که نه جنگ می‌کند و نه دفاع را به عهده دارد، کشتن وی حرام است؛ زیرا بغاوت از بین رفته است و در زمان اسارت چون نه جنگ می‌کند و نه عهده دار دفاع از باغیان است، خونش محترم است. همین طور اگر دست از جنگ بردارد و در سنگر خود بنشیند و مشغول دفاع هم نباشد، هر چند اسیر نشود، خونش محترم است؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿فَقَتِّلُوا الَّذِينَ تَغَيَّبُوا عَنْ قِتَاءِ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: 9]

(1) الأنصاري، أَسْنَى الْمَطَالِب، ج4، ص114.

(2) الكاساني، بدائع الصنائع، ص140 و 141، ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج4، ص411 و 412.

(3) ابن قدامة، المغني، ج10، ص63.

(4) الزرقاني، شرح الزرقاني، ج8، ص62، الخطاب، مواهل الجليل، ج6، ص278.

(5) الخطاب، مواهل الجليل، ج6، ص277.

ترجمه: «با کسی که متعدی است جنگ کنید تا به حکم خداوند تسلیم شود».

پس کسی که به این دستور سر فرود آورده نباید کشته شود و کشتن باغی فقط در حین مقاتله جایز است.⁽¹⁾ در مورد مجروحان آنان نیز حکم مسئله همین است؛ زیرا اگر مجروح دست گیر شود، اسیر است و تا زمانی که دست گیر نشده و مشغول مقاومت است، باغی است. اما اگر فراریان جملگی دست از جنگ بردارند و به طرف خانه‌های خود فرار کنند، تعقیب آنها جایز نیست و اگر به طرف باقی مانده‌ی دسته و تشکیلات خود یا پناهگاهی فرار کنند و یا از دست اهل عدلی که بر آنان چیره گشته اند به جایی فرار نمایند که فعلاً در امان است و دوباره حمله را آغاز کنند، تعقیب می‌شوند؛ زیرا خداوند کشتن آنها را تا زمانی که دست از بغاوت بردارند حلال و جایز دانسته است.⁽²⁾

فقهایی که کشتن اسیر و مجروح و فراری باغیان را مجاز نمی‌دانند، شخصی را که یکی از افراد مزبور را به قتل برساند مسئول می‌شناسند. به عقیده‌ی برخی، وی باید قصاص شود؛ زیرا انسان معصوم الدمی را به قتل رسانیده است و به نظر برخی نباید قصاص شود؛ زیرا فقها در حکم «قتل آنها» اختلاف نظر دارند و همین اختلاف، شبهه محسوب می‌گردد و به عقیده‌ی کسانی که حدود را با شبهه ساقط می‌دانند، قصاص ساقط می‌شود و بنابر این به نظر فقهای ظاهری که معتقد به سقوط حدود با وجود شبهه نیستند در هر حال قاتل قصاص خواهد شد.⁽³⁾

تا پایان جنگ، اسرا در زندان می‌مانند، مگر کسی که بیعت کند، که در این صورت، آزاد می‌شود. چنانچه اسیر، زن و کودک و پیرمرد از کار افتاده باشند، آزاد می‌شوند و بنابر قولی، زندانی نمی‌شوند و بنابر رأی دیگر، زندانی می‌شوند؛ زیرا این عمل باعث دل شکستگی باغیان می‌گردد. دو رأی فوق از آن مذاهب امام احمد رحمته الله و امام شافعی رحمته الله است اما به نظر امام مالک رحمته الله و امام ابوحنیفه رحمته الله، زندانی می‌شوند.⁽⁴⁾

در صورت لزوم، تبادل اسرا و گروگان‌ها جایز است ولی اهل عدل نمی‌توانند به عنوان مقابله به مثل، گروگان‌ها و اسرای باغیان را بکشند؛ زیرا آنان مسلمانانی هستند که مشغول جنگ نبوده اند و زور به کار نمی‌برند، یادآوری این نکته که سابقاً بیان شد لازم است چرا که به عقیده‌ی برخی از فقها در صورت

(1) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 100.

(2) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 101.

(3) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 64، الشیرازی، المذهب، ج 2، ص 336.

(4) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 64، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 412، الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8،

ادامه‌ی جنگ، کشتن اسرا جایز است ولی منع و حرمت قتل گروگان‌ها اتفاقی است؛ زیرا آنان جنگجو نبوده‌اند و دیگر آن که آنان در اثر گروگان‌گیری، درامان قرار گرفته‌اند.⁽¹⁾

به نظر فقهای حنفی و مالکی به هر وسیله‌ای که باغیان (شورشیان سیاسی) از بین بروند، کشتن آنها جایز است؛ مانند آتش زدن و غرق کردن و پرتان سنگ با منجنیق؛ زیرا مقصود از جنگ این است که دفع خطر شود، بنابراین با هر وسیله‌ای که این هدف به دست آید و اقتدار آنان در هم ریزد، مجاز خواهد بود.⁽²⁾ به نظر برخی از فقهای مالکی، استعمال وسایلی که باعث قتل عام می‌گردد، در صورتی که در میان آنان زنان و کودکان هم باشند جایز نیست، برخی در هر حال جایز می‌دانند.⁽³⁾

به نظر فقهای شافعی و فقهای حنبلی، بدون آن که ضرورتی در کار باشد، نباید از وسایلی مانند آتش و آب و منجنیق استفاده شود؛ زیرا کشتن کسی که جنگ نمی‌کند جایز نیست، و استفاده از وسایل مزبور، چنین افرادی را هم در معرض خطر قرار می‌دهد و اگر ضرورت اقتضا کند، مثلاً باغیان از افراد مزبور به عنوان مانع استفاده کنند و دفع خطر آنها جز از طریق به کارگیری وسایلی که همه را در معرض خطر قرار می‌دهد مقدور نباشد، جایز خواهد بود؛ لیکن اگر باغیان خود از آن ابزار استفاده نمایند به عنوان مقابله با مثل، اهل عدل هم می‌توانند استفاده کنند.⁽⁴⁾

فقهای ظاهری به شرطی استفاده از آتش و آب و منجنیق را مجاز می‌دانند که باعث قتل افرادی که کشتن آنها جایز نیست نگردد؛ زیرا کسی که جنگ نمی‌کند، کشتن او جایز نیست.⁽⁵⁾

چنانچه پدر یا مادر کسی که خود از اهل عدل است باغی باشند، کشتن آنها برایش مکروه است، با این همه در صورتی که بکشد از مقتول ارث می‌برد. ولی کشتن جد و برادر و پسر، مکروه نیست.⁽⁶⁾ امام ابوحنیفه رحمته الله کشتن خویشاوند را مکروه می‌داند، مگر آنکه وی در صدد قتل برآید که در این صورت به عنوان دفاع، کشتن وی را جایز می‌داند. عادل اگر باغی را بکشد از ارث او محروم نمی‌شود ولی اگر باغی عادل را به قتل برساند، به عقیده‌ی امام ابو یوسف رحمته الله از ارث محروم می‌شود. به عقیده امام ابوحنیفه و امام محمد رحمته الله، چنانچه با این اعتقاد که کشتن وی جایز و به حق است او را بکشد، از ارث محروم نمی‌شود و همین اعتقاد را هم با خود داشته باشد.⁽⁷⁾

(1) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 117 و 118، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 412، ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 64، الأنصاری، أسنی المطالب، ج 4، ص 114.

(2) الکاسانی، بدائع الصنائع، ج 7، ص 141، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 411.

(3) الزرقانی، شرح الزرقانی، ص 61.

(4) الأنصاری، أسنی المطالب، ج 4، ص 115، ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 57.

(5) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 116 و 117.

(6) الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8، ص 62.

(7) الکاسانی، بدائع الصنائع، ج 7، ص 141 و 142، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 414 و 416.

مذهب شافعی در مکروه دانستن قتل، با مذهب حنفی موضع یکسانی دارد. ولی به عقیده‌ی امام شافعی رحمته الله، هم عادل و هم باغی از ارث محروم اند؛ زیرا هر دو مشمول عموم قول پیامبر صلی الله علیه و آله هستند که: [لَيْسَ لِلْقَاتِلِ شَيْءٌ].⁽¹⁾ در مذهب امام احمد رحمته الله در این باره دو رأی صادر شده است که بنابر رأی اول، کشتن خویشاوند محرم مکروه است و بنابر رأی دوم، قاتل به موجب [لَيْسَ لِلْقَاتِلِ شَيْءٌ] از ارث محروم است. اما باغی که من غیر حق «عادل» را به قتل رسانده است از مقتول ارث نمی‌برد.⁽²⁾

مستند کسانی که کشتن والدین را مکروه می‌دانند این آیه‌ی قرآن است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [نساء: 15]

ترجمه: «اگر پدر و مادر تو را بر شرک به خدا که آن را حق نمی‌دانی وادار کنند، در این صورت امر آنها را اطاعت نکن ولی در دنیا با آنها به حسن خلق رفتار کن» دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابو حذیفه رضی الله عنه را از کشتن پدرش بازداشت.⁽³⁾

به عقیده فقهای ظاهری، کشتن خویشاوند، مکروه نیست؛ هر چند می‌گویند چنانچه شخص دیگری باشد که حد را اجرا کند بهتر از آن است که انسان آن را نسبت به والدینش اجرا نمایند. البته اگر ببیند که پدر و یا برادرش قصد جان مسلمانی را کرده اند، حق دارد در دفاع از مسلمان، آنها را بکشد.⁽⁴⁾

مطلب سوم: سوء نیت (قصد بغاوت)

برای تحقق جرم بغاوت، لازم است که شورشی، سوء نیت یا قصد جنایی داشته باشد، منظور از سوء نیت، عام است؛ یعنی باغی قصد داشته باشد با استعمال زور علیه امام قیام کند، پس اگر مقصود شورشی قیام علیه امام نبوده یا قصدش استعمال زور نباشد، باغی محسوب نخواهد گشت.

لازم است خروج بر امام به قصد خلع وی از حکومت یا نافرمانی از او و یا سرپیچی از انجام دادن تکلفی که شرعاً به عهده‌ی معترض گذاشته شده، صورت پذیرد. پس اگر علت شورش امتناع از انجام

(1) أخرجه مالك في الموطأ، ج 1، ص 1273، شماره: (653 / 3229) وابن الجارود في المنتقى (ابن الجارود، أبو محمد عبدالله بن علي النيسابوري، (1408هـ/1988م). المنتقى من السنن المسندة، تحقيق: عبدالله عمر البارودي، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الكتاب الثقافية)، ج 1، ص 294، شماره: (851) والترمذي في جامعه، ج 3، ص 72، شماره: (1400) وابن ماجه في سننه، ج 3، ص 662، شماره: (2646)، ج 3، ص 674، شماره: (2662) والبيهقي في سننه الكبير، ج 6، ص 219، شماره: (12367)، والدارقطني في سننه، ج 4، ص 166، شماره: (3273)، ج 4، ص 167 وأحمد في مسنده، ج 1، ص 40، شماره: (99)، وعبد الرزاق في مصنفه، ج 9، ص 401، شماره: (17778). حكم: قال البيهقي: هذه مراسيل جيدة يقوى بعضها ببعض (6/360)، وقال الألباني في صحيح الجامع الصغير وزاداته: حسن، 2/954، رقم: 5418.

(2) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 67 و 68، الأنصاري، أسنى المطالب، ج 4، ص 115.

(3) البيهقي، سنن الكبرى، 8/322.

(4) ابن حزم، المحلى، ج 11، ص 107.

دادن گناه باشد، باغی محسوب نمی‌شود. اگر باغی پیش از استفاده از زور و یا پس از آن جرایمی مرتکب شده باشد، برای مجازات وی لازم نیست که قصد بغاوت در کار باشد؛ زیرا وی به اعتبار بغاوت مجازات نمی‌شود، بلکه با عنوان این که یکی از افراد «اهل عدل» است مجازات خواهد شد. از این رو برای تحمل مجازات جرم خاص، باید سوء نیت خاص آن را هم راه داشته باشد.

مبحث دوم: شرایط تحقق جرم بغاوت

در این مبحث به بیان شرایط تحقق جرم بغاوت در سه مطلب می‌پردازیم که مطلب اول آن خروج با تأویل باشد، مطلب دوم آن قدرتمند بودن و مسلمان بودن بغاوتگر و مطلب سوم آن خروج برای غلبه و تسلط یافتن باشد که ذیلاً بیان می‌گردد.

مطلب اول: خروج با تأویل باشد

شرط اول تحقق جرم بغاوت این است که خروج علیه امام بنابر تأویل باشد. معنای خروج با تأویل این است که در مواردی که نافرمانی خداوند متعال دانسته نمی‌شود از اوامر امام/حاکم اطاعت نکرده و آنرا جاری و نافذ نسازد و طوری باشد که خروج و نافرمانی خویش در مقابل احکام شرعی با تأویلی معروف و مشهور آشکارا اعلام نمایند.

مقصد از تأویل در خروج و بغاوت این است که برای خروج خویش ادعا و دلیل داشته باشد برابر است که تأویل وی صحیح باشد یا فاسد غیرقطعی. و تأویل آنان زمانی فاسد دانسته می‌شود که دلیل و مستند خویش را بر خلاف ظاهر آن تأویل نمایند هر چند تأویل ادله ضعیف باشد،⁽¹⁾ مانند:

1. ادعای اهل شام در زمان حضرت علی (ع) که ایشان قاتلان حضرت عثمان (رضی الله عنه) را می‌شناسد و در دستگیری آنها قدرت هم دارد اما بخاطر جایگاهل آنها نزدشان، قاتلان را قصاص نمی‌کند. با وجودی که این دلیل از کسانی صادر شده که قول و گفتار آن اعتبار نداشته و شهادت آنها نیز قابل پذیرش نمی‌باشد.

2. تأویل مانعین زکات در زمان حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) که می‌گفتند: زکات را به کسی می‌دهیم که نماز وی سبب سکون و آرامش ما شود چنانچه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: 103]

ترجمه: «از اموال آنها صدقه (وزکات) بگیر، تا بوسیله آن آنها را پاک سازی و تزکیه شان کنی، و برایشان دعا کن، یقیناً دعای تو مایه آرامش برای آنهاست، و الله شنوای داناست».

3. و مثل ادعای خوارج در زمان حضرت علی (رضی الله عنه) که بعد از پایان جنگ صفین از لشکریان حضرت علی (رضی الله عنه) بیرون شدند و گفتند که علی و همراهانش کافر شده اند چراکه در جنگ میان

(1) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 68، الأنصاری، أسنی المطالب، ج 4، ص 115.

حضرت علی علیه السلام و حضرت معاویه رضی الله عنه چند نفر از مردها را حَکَم قرار داده اند در حالی که حَکَم خداوند متعال است.⁽¹⁾

بنابراین نزد جمهور فقهای اسلامی اگر برای خروج تاویل نداشتند و یا تاویل داشتند اما فساد آن قطعی بود، خروج آنها بغاوت دانسته نمی شود، اما نزد فقهای مالکی بغاوت با خروج بر امام و عدم اطاعت از وی متحقق می شود هر چند که تاویل نداشته باشند.⁽²⁾

مطلب دوم: قدرتمند بودن و مسلمان بودن

گروه بغاوت گران باید دارای قدرت و جمعیتی بوده و در منطقه ای جدا از حاکمیت مستقر شده که در قبضه ای امام نباشند؛ به گونه ای که بدون قتال و جنگ نتوان بر آنها دست یافت.

منظور از قدرت و شوکت کثرت و قدرت مند بودن آنان است. پس اگر جمعیتی از لحاظ ابزار جنگی و نیروی انسانی کم و ناتوان باشند، باغی محسوب نمی شوند. در تفسیر «المنیر» آمده است: «گروه باغی باید دارای شوکت و نیروهایی باشد که اهتمام برای دفع آنها نیاز به هزینه کردن مال و نیروی انسانی داشته باشد، پس اگر دفع و دستگیری آنها به راحتی صورت گیرد، بغاوت محسوب نمی شود».⁽³⁾

همچنان گروهی که بغاوت می کند باید دارای جماعتی از مسلمانان باشد اگر گروهی از اهل ذمه خروج نماید، خروج آنها حرا به دانسته می شود نه بغاوت. و اگر گروهی از مسلمانان بدون تأویل و طلب حاکمیت خروج نماید، آنها از جمله قطاع الطريق محسوب می گردند و همچنان اگر دارای قدرت و شوکت نبودند و ترس جنگیدن آنها نیز وجود نداشت بازهم بغاوتگر دانسته نمی شوند.⁽⁴⁾

به همین دلیل ابن قدامه رحمه الله می فرماید: «قوم لهم تأویل، إلا أنهم نفر یسیر، لا منعة لهم، كالواحد والاثین والعشرة ونحوهم، فهؤلاء قطاع طریق فی قول أكثر أصحابنا، ویری بعض الحنابلة أنهم بغاة تنطبق علیهم احکام أهل البغی».⁽⁵⁾

یعنی: قومی هستند که دارای تأویل بوده اما تعداد آنان اندک بوده و دارای قدرت نیستند مثل یک یا دو و یا ده نفر و مثل آنها بناء آنها نزد اکثر فقهای حنبلی قطاع الطريق دانسته می شوند و برخی دیگر از فقهای حنبلی به این نظر اند که آنها بغاوتگر دانسته می شود و احکام بغاوت بر آنها تطبیق می شود.

(1) عوده، بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، ۵۹۹/۲.

(2) المواق، التاج والإکلیل، ۳۶۹/۸.

(3) الزحیلی، وهبة بن مصطفى، (1411هـ/1991م). تفسیر المنیر فی العقيدة والشریعة والمنهج، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفکر، 21/241.

(4) المواق، التاج والإکلیل 6 / 277 - 278، والرملي، نهاية المحتاج 7 / 382-383، وابن الهمام، شرح فتح القدير 4 /

414.

(5) ابن قدامة، المغني، 524 / 8.

اما فقهای حنفی به این نظر اند که آنها بغاوتگر دانسته نمی‌شوند بلکه حکم قطاع الطريق را دارند هرچند که با تأویل خروج کرده باشند بنابراین خروج کنندگان با تأویل و بدن تأویل که قدرت و شوکت نداشته باشند بر آنها حکم قطاع الطريق تطبیق می‌شود.⁽¹⁾

فقهای شافعی به این نظر اند که حکم آنان در جرایمی که مرتکب می‌شوند، حکم اهل عدل است اما امام مالک رحمته الله و فقهای ظاهری به این نظر اند که در بغاوت قدرت و شوکت شرط نمی‌باشد حتی با خروج یک یا دو نفر بغاوت تحقق می‌یابد.⁽²⁾

مطلب سوم: خروج برای غلبه و تسلط یافتن باشد

منظور از مغالبه و یا غلبه یافتن این است که خروج آنها همراه با استفاده از اسلحه و قوت باشد. پس اگر خروج و ترک اطاعت آنان بدون استعمال از اسلحه و قدرت باشد مانند از بیعت با امام امتناع ورزند و یا به عزل امام دعوت نمایند، در این صورت بغاوت متحقق نمی‌گردد.

چنانچه در کتاب "مواهب الجلیل" آمده است که: «كون الخروج مغالبة ولا بد منه. قال ابن عبدالسلام رح ۱ ولفظ مغالبة كالفصل أو كالخاصة؛ لأن من عصى الإمام لا على سبيل المغالبة لا يكون من البغاة».⁽³⁾

یعنی: در خروج لازمی است که با استفاده از اسلحه و قدرت باشد. ابن عبدالسلام رح ۱ می‌فرماید: لفظ مبالغه مانند فصل (فرق کننده میان بغاوت از دیگر جرایم) و خاص (خاص کننده بغاوت از دیگر جرایم) است؛ زیرا اگر خروج به شکل مغالبه نباشد، بغاوت دانسته نمی‌شود.⁽⁴⁾

بنابراین نقد کردن کارکرد و اعمال امام یا تفسیق و تشهیر کردن وی تا زمانی که بدون استعمال اسلحه و قدرت باشد، این جرم بغاوت شمرده نمی‌شود و مستند این قول این است که پیامبر صلی الله علیه و آله منافقین در مدینه با وجود آشکاربودن نفاقِ شان، آنها را مجازت نکرد پس عدم تعرض و مجازات نکردن کسانی که بدون استفاده‌ی اسلحه خروج می‌کنند اولی است که بغاوت دانسته نشود.⁽⁵⁾

(1) الکاسانی، بدائع الصنائع، 7/140.

(2) الشافعی، أبو عبدالله محمد بن إدريس، (1980م). الأم، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفكر، 8/368، والخطاب، مواهب الجلیل، 6/278.

(3) الخطاب، مواهب الجلیل، 6/278.

(4) الخطاب، مواهب الجلیل، 6/278.

(5) إبراهيم، إبراهيم كبير، (1439هـ/2018م). عقوبة جريمة البغي بين الفقه والقانون، مجلة الشريعة والقانون- السودان، ص ۱۶۹.

فصل سوم

احکام و آثار جرم بغاوت در فقه و قانون

در فصل قبلی به مهم ترین بحث جرم بغاوت که ارکان و شرایط تحقق جرم بغاوت است پرداختیم در این فصل به برخی احکام دیگر جرم بغاوت می پردازیم که شامل احکام جنگ با بغاوت گران و آثار جرم بغاوت و بررسی جرم قیام مسلحانه (بغاوت) در قوانین جزایی افغانستان است که ذیلاً به آن می پردازیم.

مبحث اول: احکام جنگ با بغاوت گران

این مبحث شامل چهار مطلب است که مطلب اول آن مشروعیت جنگیدن با بغاوت گران، مطلب دوم آن حکم جنگیدن با بغاوت گران، مطلب سوم کیفیت قتال با بغاوت گران و مطلب چهارم چه کسانی کشته شوند و چه کسانی نشوند است که ذیلاً پرداخته می شود.

مطلب اول: مشروعیت جنگیدن با آنان

شکی در این نیست که امنیت و آرامش در جامعه و نبود تفرق و از همگسستگی از مسائلی است که شریعت اسلامی به آن دعوت می نماید به همین دلیل در تشریع اسلامی به این امر توجه زیادی صورت گرفته است و آنانی که سعی می کنند تا با امنیت و آرامش جامعه بازی کنند و آنرا مختل سازند و علیه مردم و حاکم قیام و شورش نمایند، مجازاتی بر آنها وضع نموده است و بغاوت گران نیز از جمله کسانی هستند که امنیت، استقرار و آرامش جامعه را برهم زده و سعی می کنند تا حاکمیت و دولت را از بین برده و حکومت دیگری را بنا سازند به همین دلیل جنگیدن با باغیان و بغاوت گران به اساس کتاب الله، سنت رسول الله، اجماع و قیاس مشروع می باشد.^(۱) دلایل مشروعیت جنگیدن با باغیان قرار ذیل است:

الف: کتاب الله

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفْتَلُوا لِي تَبْغِيَ حَتَّىٰ تَقَىٰ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتَةً فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْضُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾﴾ [الحجرات: ۹]

ترجمه: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میان شان آشتی برقرار کنید، پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کرد، با گروه متجاوز بجنگید تا به فرمان الله باز گردد، پس اگر بازگشت، میان آنها به عدالت صلح برقرار کنید، و عدالت پیشه کنید، بی گمان الله عادلان را دوست می دارد».

وجه استدلال:

در نص فوق هرچند ذکری از خروج علیه حاکم نیست، اما اقتضاء به آن دلالت دارد؛ زیرا وقتی که خداوند متعال به جنگیدن یک طائفه بر علیه طائفه‌ی که سرکشی می کنند، امر نموده است، پس بر

(۱) الحطاب، مواهب الجلیل، ۶/۲۷۸.

جنگیدن حاکم بر طائفه که بر علیه وی بغاوت می‌کند، اولی‌تر و مناسبت‌تر است؛ زیرا در بغاوت بر حاکمیت نسبت بر بغاوت بر طائفه‌ی خطررها و آسیب‌های بزرگی مرتب می‌شود.⁽¹⁾

بنابراین جنگیدن علیه بغاوت گران‌هرچند که از مسلمانان درخواست شده است، اما جنگیدن علیه آنان از وظائف و مسؤولیت‌های حاکم می‌باشد؛ زیرا حاکم جانشین مسلمانان و نائب آنها است، پس وقتی که در جامعه شورش و بغاوت صورت گرفت و حاکم به آن منطقه حاکمیت و قدرت نداشت، بر گروهی از مسلمانان واجب است تا در برابر آنها استادگی نمایند.

ب: سنت نبوی

از پیامبر ﷺ احادیث صحیح زیادی پیرامون مشروعیت جنگیدن علیه باغیان و خارج شوندگان بر حاکم وارد شده است که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

1. از عبد‌الله بن عمر رضی الله عنهما روایت دارد که پیامبر ﷺ در حدیث طولانی فرمودند: [مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفَقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةً قَلْبِهِ، فَلْيُطِعهُ إِنِ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاصْرِبُوا عَنْقُ الْآخِرِ].⁽²⁾

ترجمه: «کسی که با امامی بیعت نمود و در بیعت خویش با قلب و زبان صادق بود از وی اطاعت کن، اگر امام دیگری در امر امامت با وی به منازعه (و بغاوت) پرداخت، گردن وی را بزنید (اشاره به جنگیدن دارد)».

2. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: [مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً].⁽³⁾

ترجمه: کسی که از اطاعت و فرمانبرداری حاکم بیرون شود و از جماعت متفرق شود و با همین حالت بمیرد، بر مرگ جاهلیت مرده است.

3. از عرفجه اشجعی رضی الله عنه روایت است که از پیامبر ﷺ شنید که فرمودند: [مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمْعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ، يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ، أَوْ يَفْرِقَ جَمَاعَتَكُمْ، فَاقْتُلُوهُ].⁽⁴⁾

ترجمه: اگر امر شما تحت یک حاکم جمع بود، و کسی آمد تا وحدت شما را و یا جماعت شما را متفرق کند، وی را بکشید.

(1) سعید، محمد الثالث، (1400 ه.ق). البغاة وأحكامهم في الشريعة الإسلامية دراسة موازنة، رسالة الماجستير، جامعة الملك عبدالعزيز-مكة المكرمة، ص 92.

(2) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 6، ص 18، شماره: (1844)، ج 6، ص 19، شماره: (1844).

(3) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 6، ص 20، شماره: (1848)، ج 6، ص 21، شماره: (1848)، ج 6، ص 21، شماره: (1848).

(4) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 6، ص 22، شماره: (1852)، ج 6، ص 22، شماره: (1852)، ج 6، ص 23، شماره: (1852).

4. همچنان از عبادۀ بن صامت رضی اللہ عنہ روایت است که می‌فرماید: [بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ].⁽¹⁾

ترجمه: با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر شنیدن و اطاعت کردن در خوشی و غم، در سختی و آسانی و ترجیح دادن وی (بیعت شونده) را بر خود، بیعت نمودیم.

وجه استدلال:

همۀ احادیث فوق صراحتاً دلالت بر تحریم بغاوت نموده و دلالت دارد که علیه بغاوت گران باید جنگید و مستند فقهای اسلامی نیز همین احادیث است. و حدیث عبادۀ بن صامت رضی اللہ عنہ نیز دلیل بر این است که دست کشیدن از بیعت با ائمه/حکام توسط شمشیر جواز ندارد مگر اینکه از آنها کفر آشکار سر نزنند.⁽²⁾

ج: اجماع

همچنان اجماع فقهای اسلامی بر قتال و جنگیدن علیه بغاوت گران منعقد گردیده است. امام شافعی رحمہ اللہ [أَخَذْتُ السَّيْرَةَ فِي قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَفِي قِتَالِ الْمُؤْتَدِينَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ رضی اللہ عنہ، وَفِي قِتَالِ الْبَغَاةِ مِنْ عَلِيٍّ رضی اللہ عنہ].⁽³⁾ یعنی: مسلمانان روش و سنت جنگیدن با مشرکین را از عملکرد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و جنگیدن با مرتدین را از عملکرد ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و جنگیدن با بغاوت گران را از عملکرد علی رضی اللہ عنہ گرفته اند.

همچنان ابن قدامه رحمہ اللہ نقل می‌کند که: اصحاب پیامبر رضوان الله عليهم اجمعين اجماع بر قتال بغاوت گران نموده اند؛ زیرا ابو بکر رضی اللہ عنہ با مانعین زکات و حضرت علی رضی اللہ عنہ با اهل جمل، صفین و اهل نهروان (خوارج) جنگید.⁽⁴⁾

د: قیاس

قیاس نیز دلالت بر این می‌کند که حاکم باید علیه بغاوت گران بجنگ؛ زیرا امنیت دولت و استقرار آرامش از مسائلی است که اسلام به آن دعوت نموده است و از ویژگی‌های اسلام می‌باشد بنابراین هر کسی که تلاش می‌کند که بغاوت و خروج بر حاکم و دولت نماید، قیاساً بر محاربین باید علیه وی بخاطر مصلحت عامه جنگیده شود.⁽⁵⁾

(1) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 9، ص 47، شماره: (7055)، ج 9، ص 77، شماره: (7199) ومسلم في صحيحه، ج 6، ص 16، شماره: (1709)، ج 6، ص 16، شماره: (1709)، ج 6، ص 16، شماره: (1709).

(2) ابن قدامة، المغني، ج 8، ص 104.

(3) الشرييني، مغني المحتاج، ج 5، ص 399.

(4) ابن قدامة، المغني، ج 8، ص 104.

(5) الشرييني، مغني المحتاج، ج 4، ص 123.

مطلب دوم: حکم جنگیدن با بغاوت گران

فقه‌های اسلامی پیرامون حکم جنگیدن علیه بغاوت گران اختلاف نظر دارند که خلاصه آن دو قول است که ذیلاً بیان می‌شود:

الف: وجوب جنگیدن علیه آنان

جمهور فقهای اسلامی به این نظر اند که بعد از دعوت نمودن بغاوت گران به صلح و داخل شدن در اطاعت حاکم و امام جنگیدن علیه بغاوت گران واجب است اما امام مالک رحمته الله اضافه می‌کند که جنگیدن زمانی واجب است که خروج آنان علیه امامی مثل عمر بن عبد العزیز رحمته الله باشد نه دیگر حکام.⁽¹⁾

دلایل این دیدگاه قرار ذیل است:

1. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَتْ حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: 9]

وجه استدلال:

در مورد سبب نزول آیه فوق *ابن العربی* رحمته الله⁽²⁾ چهار قول را ذکر نموده است که قرار ذیل می‌باشد:

1. از سعید بن جبیر رحمته الله⁽³⁾ روایت است که میان قبیله اوس و خزرج با چوب و کفش و... جنگ قرار داشت که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.⁽⁴⁾
2. میان دو نفر از انصار در مورد حقی منازعه وجود داشت، یکی از آنها گفت که حق خود را به خاطر کثرت قوم و قبیله ام از نزدت می‌گیرم و دومی وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جهت محاکمه طلب نمود اما

(1) ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 4، ص 264-265، وابن مفلح، الفروع، ج 6، ص 153-154، البهوتی، کشاف القناع، ج 6، ص 131.

(2) محمد بن عبدالله بن محمد مکنی به ابوبکر معافری اشبیلی مشهور به ابن العربی می‌باشد وی قاضی، حافظ حدیث و فقیه مالکی می‌باشد در اشبیلیه (شهری در اسپانیا) در سال 468 هجری/1076 م تولد گردیده و در سال 543 هجری/1148 م نزدیک فاس وفات یافته است از آثار ایشان احکام القرآن، العواصم من القواصم، القبس فی شرح موطأ ابن انس، الناسخ والمنسوخ، المسالك علی موطأ مالک، المحصول و... می‌باشد (مخلوف، شجرة النور الزكية فی طبقات المالک، ج 3، ص 459، وکحالة، معجم المؤلفین، ج 4، ص 6، ج 6، ص 230).

(3) سعید بن جبیر اسدی کوفی مکنی به ابوعبدالله از جمله علمای بزرگ تابعین می‌باشد وی اصالتاً حبشی است و از موالی نبی و اله بن حارث می‌باشد علوم را از عبدالله بن عباس و ابن عمر کسب نموده است، وی در سال 45 هجری تولد و در سال 95 هجری وفات یافته است (ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج 1، ص 204، ابن سعد، طبقات الکبری، ج 6، ص 178).

(4) ابن العربی، محمد بن عبدالله المالکی، (1424 هـ/2003 م). احکام القرآن، تخریج و تعلیق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الکتب العلمیة، 4/148، و القرطبی، أبو عبدالله محمد بن أحمد الأنصاری، (1384 هـ/1964 م). الجامع لأحكام القرآن-تفسیر القرطبی، تحقیق: أحمد البردوني و إبراهيم أطفیش، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الکتب المصریة، 16/315.

وی قبول نکرد و منازعه آنها ادامه داشت تا اینکه منازعه آنها به جنگ دست و یخن تبدیل شد، سپس این آیه نازل شد.⁽¹⁾

بناءً آیه فوق جنگیدن علیه بغاوت گران را واجب می گرداند؛ زیرا امر در آیه فایده وجوب را می دهد و قرینه صارفه نیز موجود نمی باشد و اسباب نزول آیه نیز آنرا خاص نمی گرداند؛ زیرا عموم الفاظ اعتبار ندارد نه خصوص سبب.⁽²⁾

3. از حضرت علی علیه السلام روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: [سَيُخْرَجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، خُذَاتُ الْأَسْنَانِ، سُفْهَاءُ الْأَخْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْزُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْزُقُ السُّهُمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ].⁽³⁾

ترجمه: در آخر زمان قومی به وجود می آید که دندان های آنان تازه است، کم عقل هستند، از سخنان بهترین مخلوقات سخن می گویند و ایمان شان از حنجره آنان تجاوز نمی کند و از دین چنان بیرون می شوند که تیر از کمان بیرون می شود، هر جا که با آنان روبرو شدید آنان را بکشید؛ زیرا هر کسی آنان را بکشد در روز قیامت دارای اجر می باشد.

همچنان این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: [مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمَعَ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ، يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ، أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ، فَاقْتُلُوهُ].⁽⁴⁾

همچنان از انس/ابن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: [سَيَكُونُ فِي أُمِّي اخْتِلَافٌ وَفُرْقَةٌ، قَوْمٌ يُخْسِنُونَ الْقَوْلَ وَيُسَيِّئُونَ الْفِعْلَ، يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْزُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْزُقُ السُّهُمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ حَتَّى يَرْتَدَّ عَلَى فُوقِهِ، هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ، طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَطُوبَى لِمَنْ قَتَلُوهُ، يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ، مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا سِمَاهُمْ؟ قَالَ: التَّحْلِيْقُ].⁽⁵⁾

وجه استدلال:

احادیث فوق صراحتاً دلالت بر قتال و جنگیدن با بغاوت گران دارد و نیز آنانی که با آنها از اهل فجور و گمراهی همراهی می کنند، شامل بغاوت گران می شوند.⁽⁶⁾

(1) القرطبي، تفسير القرطبي، 16/315.

(2) ابن العربي، أحكام القرآن، 4/149.

(3) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 4، ص 200، شماره: (3611)، ج 6، ص 197، شماره: (5057)، ج 9، ص 16، شماره: (6930) ومسلم في صحيحه، ج 3، ص 113، شماره: (1066)، ج 3، ص 114، شماره: (1066)، ج 3، ص 114، شماره: (1066).

(4) این حدیث در صفحه (73) تخریج گردید.

(5) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 4، ص 200، شماره حدیث: 3610.

(6) الجصاص، أبو بكر أحمد بن علي الرازي الحنفي، (1415 هـ/1994 م)، أحكام القرآن، تحقیق: عبدالسلام محمد علي شاهين، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، 3/400.

ب: عدم جواز جنگیدن علیه آنان

برخی از فقهاء قائل به عدم جواز جنگیدن علیه بغاوت‌گران هستند و این قول دیدگاه امام شافعی رحمته الله نیز است.⁽¹⁾

استدلال این دیدگاه قرار ذیل است:

1. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: [سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ].⁽²⁾

ترجمه: دشنام دادن مسلمان از جمله فسق است و جنگیدن با مسلمان از جمله کفر است». بنابراین بغاوت‌گران نیز بدون کدام اختلاف میان فقهاء از جمله مسلمانان هستند.

مناقشه:

این استدلال چنین رد می‌گردد که احتمال دارند مراد از سباب و قتال، دشنام دادن و جنگیدن با وی ظلماً و بدون حق باشد و زمانی که در معنا احتمال وارد شود، استدلال نیز ساقط می‌گردد.

امام قرطبی رحمته الله⁽³⁾ نیز در امور این دیدگاه چنین اشاره دارد که: «و این آیه ﴿وَلَنْ طَافِيفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ...﴾ [الحجرات: 9] دلیل بر فساد قول کسانی است که جنگیدن علیه بغاوت‌گران را منع می‌کنند و اگر جنگیدن با مؤمن باغی کفر می‌بود -العیاذ بالله- امر خداوند به کفر می‌بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه با کسانی که به اسلام چنگ می‌زدند و زکات را نمی‌دادند، جنگید.⁽⁴⁾

2. گروهی از صحابه از همراهی حضرت علی رضی الله عنه در جنگ علیه خوارج امتناع ورزیدند از جمله: سعد⁽⁵⁾، اسامه بن زید⁽⁶⁾، ابن عمر رضی الله عنهما و اگر قتال آنان واجب می‌بود، ایشان تأخیر نمی‌کردند.

(1) البیهقی، أبو بکر أحمد بن الحسین، (1439هـ/2018م). أحكام القرآن للشافعي، تحقیق: أبو عاصم الشوامي، الطبعة الأولى، الناشر: دار الذخائر، ج 1، ص 290.

(2) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 1، ص 18، شماره: (48)، ج 8، ص 15، شماره: (6044)، ج 9، ص 50، شماره: (7076) ومسلم في صحيحه، ج 1، ص 57، شماره: (64)، ج 1، ص 58، شماره: (64).

(3) محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرح انصاری خزرجی مکنی به ابوعبدالله و ملقب به شمس الدین قرطبی می‌باشد. وی فقیه، مفسر و دانشمند زبان عربی می‌باشد در شهر قرطبه در سال 600هـ ق 1204م متولد گردیده است. وی در سال 671هـ/مطابق 1273م در قرطبه در شهر مصر وفات یافته است از مهم‌ترین آثار ایشان: الجامع لأحكام القرآن است. (الصفدي، صلاح الدین خلیل بن أبییک، (1420هـ ق/2000م). الوافي بالوفيات، تحقیق: أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، ج 2، ص 87، والداودي، محمد بن علي المالكي، (____). طبقات المفسرين، بیروت: دار الكتب العلمية، ج 2، ص 69-70).

(4) القرطبي، تفسير القرطبي، ج 16، ص 317.

(5) وی سعد بن ابی وقاص مالک بن أهیب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب، یکی از عشره مبشره بوده که در سن 17 سالگی ایمان آورده است، او سومین شخصی است که ایمان آورده و اولین شخصی است که موصوف در تمام غزوات با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشارکت داشته است، او به مستجاب الدعوه مشهور بود و او در عمر هفتاد و چند سالگی در مدینه، سال 50، 51، 56، 57 بنابر اختلاف روایات وفات کرد (الذهبي، سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 92-95).

(6) اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل بن کعب بن عبدالعزی می‌باشد. مادر ایشان أم ایمن سرپرست پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد اسامه و ایمن برادران از مادر می‌باشد. کنیه ایشان ابومحمد می‌باشد بعضی گفته اند ابوزید است وی مولى پیامبر

مناقشه:

این استدلال را **جصاص**⁽¹⁾ از فقهای حنفی چنین رد نموده است که: اصحاب پیامبر ﷺ در وجوب قتال خوارج اختلاف ننموده اند، و اگر جنگیدن با آنان را واجب نمی دانستند، آیا با آنها می جنگیدند، آیا فرزندان و زنان آنان را اسیر می گرفتند. اگر گفته شود که بسیاری از صحابه با علی رض 1 همگان نبودند و در جنگ ها اشتراک نکردند از جمله: **سعد، اسامه بن زید و ابن عمر** ﷺ. برای آنها پاسخ داده می شود که: عدم اشتراک آنها به این خاطر نبود که قائل به عدم جواز جنگیدن با آنان بودند؛ زیرا آنها به این نظر بودند که امام همراه با لشکریانش برای آنها کفایت می کند همچنانکه در جنگیدن علیه خوارج اشتراک نکردند؛ زیرا حضور امام و لشکریانش را برای جنگیدن با آنها کافی می دانستند.⁽²⁾

ج: قول راجح

بعد از بیان و بررسی ادله فریقین و رد بر دلایل دیدگاه دوم واضح می شود که دیدگاه جمهور فقهاء که قائل به وجوب قتال با بغاوت گران بعد از دعوت «ها به اطاعت است، قوی می باشد؛ زیرا اگر با بغاوت گران قتال صورت نگیرد و به حال خودشان ترک شوند، این کار سبب فساد بزرگی گردیده و اهل نفاق و فجور راه استحلال اموال مسلمانان، اسیر گرفتن زنان مسلمانان را، ریختن خون آنان را به پیش گرفته و امام و حاکم از اقامه حدود بر آنها نیز عاجز می شود و چنین عملی مناسب نیست که در میان امت اسلامی واقع گردد.

مطلب سوم: کیفیت قتال با بغاوت گران

از آنجا که کیفیت و چگونگی جنگ با بغاوت گران با خوارج متفاوت است، لازم است تا کیفیت و روش آن بیان گردد و فرق های آن با دیگر جنگ ها بیان شود. فقهای اسلامی در این زمینه اختلاف نظر دارند که خلاصه آن دو قول است، یکی قتالی که سبب نابودی کلی آنها شود و دوم، قتالی که سبب نابودی کلی آنها شود که ذیلاً بیان می گردد:

الف: جنگیدن برای از بین بردن آنها

امام **ابوحنیفه** و امام **مالک** ﷺ به این نظر اند که امام حق دارد با آنها در هر حالت برای نابودی آنها بجنگد.

(ص) از پدر خویش می باشد. اسامه به حب رسول الله نیز ملقب است. وی در آخر ایام حکومت معاویه ؓ در سال 80 هجری و بنابر قولی در اواخر سال 59 و یا 54 وفات نموده است (المزی، تهذیب الکمال، ج 2، ص 338، والذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 496).

(1) احمد بن علی رازی ملقب به جصاص و مکنی به ابوبکر یکی از دانشمندان اهل ری و سکونت گزیده بغداد وی در سال 305 هجری در بغداد متولد و در همانجا وفات یافته است ریاست فقه احناف به وی رسیده است از تصانیف ایشان: أحكام القرآن، الفصول فی الأوصل و... (الجواهر المضية، ج 1، ص 94).

(2) الجصاص، أحكام القرآن، ج 3، ص 532.

ابن عابدین رحمته الله نقل می کند که: «ونقاتلهم بالمنجنيق والإغراق وغير ذلك كأهل الحرب».⁽¹⁾

یعنی: «و با آنها توسط منجنيق و یا غرق کردن و با استفاده از دیگر وسایل مانند اهل حرب می جنگیم».

همچنان ابن عرفه رحمته الله⁽²⁾ از فقهای مالکی چنین نقل می کند: «ويقاتلهم الإمام بالسيف، والرمي بالنبل، والمنجنيق، والتغريق، والتحريق إلا أن يكون فيهم نسوة، أو ذراري».⁽³⁾

یعنی: امام با آنان با استفاده از شمشیر، انداختن تیر، منجنيق با غرق کردن و آتش زدن بجنگد مگر اینکه در میان آنان زنان و کودکان باشد. اساس نظریه بالا این است که مقصود از جنگیدن با آنان دفع شر و کسر شوکت و قدرت آنها است پس با هر وسیله ممکن باید با آنها جنگید.

ب: عدم جواز جنگیدن برای از بین بردن آنها

فقهای حنبلی، شافعی به این نظر اند که برای امام اجازه نیست که با آنها چنان بجنگد که کاملاً آنها را از بین ببرد مانند اینکه با آنها توسط اسلحه‌ای که سبب از بین بردن می شود، جنگیدن صورت گیرد.⁽⁴⁾ حتی اگر در یک شهر یا یک قلعه پناه گیرند و تسلط بر آنها ممکن نباشد مگر با جنگیدن و نابودی آنان به شکل کلی آنان، چنین قتالی جواز ندارد؛ زیرا امام می تواند شهر یا قلعه را به دست بغاوت گران بگذارد اما در محاصره امام باشد تا اینکه حيله‌های برای فتح آن جستجو کنند و این کار بهتر از ریشه کن کردن آنان است مگر اینکه امام مجبور به از بین بردن آنان شود.

بنابراین هرچند که فقهای اسلامی در نوع اسلحه‌ای که با بغاوت گران قتال صورت گیرد، اختلاف نموده اند، اما در موارد ذیل اتفاق نظر دارند:

1. منع کردن خرید و فروش خوارکه در حالت محاصره حرام است؛ زیرا این کار نوعی از نابودی کلی است و نیز نوعی از تعذیب است که منهی عنه می باشد.⁽⁵⁾
2. آنانی که فرار می کنند، تعقیب نمی شوند و زخمی های آنان از بین برده نمی شوند. ابن قدامة رحمته الله می گوید: «أهل البغي إذا تركوا القتال؛ إمّا بالرجوع إلى الطاعة، وإمّا بإلقاء السلاح، وإمّا

(1) ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 4، ص 265.

(2) وی محمد بن احمد بن عرفه دسوقی از فقهای مالکی می باشد. وی در مصر تولد گردیده و در سال 1230 هـ.ق همانجا وفات یافته است از آثار ایشان: حاشیه علی الشرح الكبير علی مختصر خليل، الحدود الفقهية و... است (الأعلام للزركلي، ج 2، ص 339).

(3) الدسوقي، الشرح الكبير، ج 4، ص 299.

(4) ابن قدامة، المغني، ج 8، ص 439، ابن الهمام، فتح القدير، ج 6، ص 103.

(5) ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 4، ص 265، الدردير، الشرح الكبير، ج 4، ص 265، الشرييني، مغني المحتاج، ج 2، ص 164، وابن حزم، المحلى، ج 11، ص 101.

بِالْهَزِيمَةِ إِلَى فِتْنَةٍ أَوْ إِلَى غَيْرِ فِتْنَةٍ، وَإِمَّا بِالْعَجْزِ؛ لِحِرَاحٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ أُسْرِ، فَإِنَّهُ يَحْرُمُ قَتْلُهُمْ، وَاتِّبَاعُ مُدْبِرِهِمْ»⁽¹⁾.

یعنی: زمانی که بغاوت گران از جنگ دست کشیدند و به اطاعتِ امام رجوع کردند و یا سلاح را به زمین گذاشتند و یا شکست خوردند و به گروه‌ها پراکنده شدند با بنابر زخمی، مریضی و یا اسارت ناتوان گردیدند، کشتن آنان و تعقیب فراریان آنان ناجائز است.

3. اموالشان غنیمت گرفته نمی‌شود، درختانشان قطع نمی‌شود، خانه‌های شان به آتش کشیده نمی‌شود؛ زیرا جنگ با آنان در دار الاسلام واقع شده است و دارالاسلام دارای عصمت است؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: [مَنْعَتْ دَارُ الْإِسْلَامِ مَا فِيهَا وَأَبَاحَتْ دَارُ الشَّرْكِ مَا فِيهَا]⁽²⁾. یعنی: اشیای که در دارالاسلام است دارای عصمت و حرمت است و اشیای که در دار الشکر است دارای عصمت و حرمت نمی‌باشد.

اما اگر بغاوت گران اهل عدل را محاصره نمایند و ترس از بین رفتن آنان وجود داشته باشد اهل عدل می‌توانند در حد توان خویش در مقابل بغاوت گران استادگی نمایند و با هر وسیله برای شان جواز دارد که قتل نمایند برابر است که سوختاندن باشد، یا زدن با منجنیق و... باشد.⁽³⁾

4. اسیرانشان کشته نمی‌شوند و اگر از افراد آنان اطمینان وجود داشت که دوباره به بغاوت بر نمی‌گردد، از اسارت آزاد شود و اطمینان وجود نداشت تا پایان یافتن جنگ حبس شوند سپس آزاد شوند.

5. در جنگ با آنان از کسانی که قتل فرارکننده آنان را جائز می‌داند، کمک گرفتن جواز ندارد و نیز از کفار کمک خواستن بر آنان جواز ندارد؛ زیرا مسلط ساختن کافر بر مسلمان جواز ندارد به همین دلیل فقهای اسلامی مستحق قصاص را حق نمی‌دهند که حق قصاص را برای کفار واگذار نماید و این مسأله در حالات‌های غیر ضروری است اما حالت چنان بود که تقاوت ضای کمک خواستن از کفار را می‌کرد ر این صورت کمک خواستن در وجود شرایطی جواز دارد⁽⁴⁾.

(1) ابن قدامة، المغني، ج 12، ص 252.

(2) فقهای اسلامی از این حدیث در کتاب‌های فقهی استدلال کرده اند، از جمله: الماوردی، در الحاوي الكبير، ج 1، ص 65، 147، 172 و 445، والماوردی، أبو الحسن علی بن محمد الشافعي، (___). الأحكام السلطانية، القاهرة: دار الحديث، ص 102، والرويانی، در بحر المذهب، 12/439، و ابن الرفعة، أحمد بن محمد الأنصاري، (2009م). كفاية النبيه في شرح التنبيه، تحقيق: مجدي ممد سرور باسلوم، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، 16/394. اما این حدیث را با این الفاظ در کتب حدیث نیافتیم.

(3) الکاسانی، بدائع الصنائع، 9/140، البهوتي، كشاف القناع، 6/164.

(4) الشربني، مغني المحتاج، 127/4-128.

6. اجساد کشته شده‌های آنان مثله نشوند؛ زیرا پیامبر ﷺ حتی از مثله نمودن سگ منع نموده است و حتی امر به دفن مرده‌های مشرکین در غزوه بدر داده است. و ابو بکر ﷺ نیز زمانی که عتبه بن عامر جهنی سر یکی از مشرکین را نزد وی آورد، بر وی انکار نمود، عتبه گفت که مشرکین با ما چنین می‌کنند، ابو بکر ﷺ گفت: این کار فسق است و سپس به فرماندهانش نوشت که: { لَا يُحْمَلُ إِلَى رَأْسٍ، فَإِنَّمَا يَكْفِي الْكِتَابُ وَالْحَبْرُ }⁽¹⁾

ترجمه: سر هیچ کسی نزد من آورده نشود، و در این مورد کتاب الله و اخبار مروی از رسول الله ﷺ کفایت می‌کند.

ج: قول راجح

آنچه به نظر نگارنده راجح به نظر می‌رسد دیدگاه دوم است؛ زیرا:

1. دلایل این دیدگاه قوی است.
2. اینکه کیفیت جنگیدن با بغاوت‌گران دارای حالت خاصی است و مقصود آن برگرداندن آنان به اطاعت از امام است به همین دلیل در شریعت اسلامی احکام جنگیدن با آنان متفاوت تر از احکام جنگیدن با مرتدین، محاربین، مشرکین و قطاع الطريق است پس هدف بغاوت‌گران کسب اموال، کشتن انسان‌ها ظلماً، تلاش برای افساد در زمین نبوده و جنگ آنها نیز ذاتاً در مقابل دین نمی‌باشد بلکه جنگ آنها در مقابل امام است تا وی را از جایگاهش عزل نمایند و بنابر تأویلی فاسدی که دارند نظامش را تغییر دهند بنابراین در اصل هدف و مقصد آنان در محیط جرایم عادی بدور بوده و نفسی آنان نیز مجرم نمی‌باشد هرچند که شریعت اسلامی امر به قتال آنان نموده که انتهای آن سبب کشته شدن آنان می‌گردد و مقصد این جنگ به خاطر از بین بردن ریشه فتنه‌ها و ناآرامی‌ها است تا امنیت و آرامش به همه حاکمیت برگردد.

مطلب چهارم: کسانی که کشته شوند و کسانی که کشته نشوند

زمانی که امام با بغاوت‌گران وارد جنگ گردید بر وی واجب است که جنگ و کشتار وی شامل کسانی باشد که اسلحه را حمل نموده و دارای اهلیت قتال باشد برابر است که قتال وی دفاعی بوده و یا هجومی. اما اگر زنان در میان بغاوت‌گران حضور داشتند و مستقیماً در جنگ اشتراک داشتند، برای امام جائز است تا با آنها به خاطر دفع تجاوز آنها بجنگد، اما اگر در جنگ مشارکت نداشتند برای امام جائز نیست که آنها را به قتل برساند همچنان که اطفال و بزرگ سالان را نمی‌تواند به قتل برساند؛ زیرا دوری از قتل اینها از مبادی و اساسات اسلام است و

(1) أخرجه البيهقي في سنن الكبرى، 9/223، رقم: 18351. درجه اثر: قال ابن حجر في التلخيص (ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد، (1419 هـ/ 1998 م). التلخيص الحبير في تخریج أحاديث الرافعي الكبير، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية: إسناده صحيح، 4/108.

پیامبر ﷺ زمانی که یک زن را در میدان جنگ کشته شده، از کشتن زنان نهی نمود و فرمود:
[مَا كَانَتْ هَذِهِ تُقَاتِلُ، ثُمَّ نَهَى عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ].⁽¹⁾

ترجمه: این زن از جمله جنگجویان نبود، سپس از کشتن زنان و اطفال در جنگ نهی نمود.
همچنان نهی از کشتن زنان، اطفال و بزرگسالان در وصیت حضرت /بوبکرؓ برای فرماندهانش صادر شده است که فرمود: { لَا تَحُونُوا، وَلَا تَعْدِرُوا، وَلَا تَغْلُوا، وَلَا تَمْلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا طِفْلاً وَلَا شَيْخاً كَبِيراً وَلَا امْرَأَةً، وَلَا تَعْقِرُوا نَخْلاً وَتُحْرِقُوا، وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرَةً مُثْمِرَةً، وَلَا تَذَبَحُوا شَاةً وَلَا بَقَرَةً وَلَا بَعِيراً إِلَّا لِمَا كَلَهُ }.⁽²⁾

ترجمه: خیانت نکنید، غدر نکنید، در غنیمت خیانت نکنید، کشته شده‌های دشمن را مثله نکنید، اطفال، بزرگسالان و زنان را نکشید، درختان خرما را از ریشه نکنید و نسوزانید، درختان میوه را قطع نکنید، گوسفند، گاو و شتری را نکشید مگر برای خوردن.

زمانی که چنین احکام و دستوراتی در مورد زنان کفار صادر می‌گردد، زنان مسلمان بغاوت‌گران از باب اولی و بهتر شامل آن حکم می‌گردند. این وصیت‌ها و دستورات در آداب جنگ از مفاخر بزرگ و عالی مسلمانان است که از ابتدای اسلام آن را به ارث برده اند. همچنان برای اهل عدل مناسب نیست که گروگان‌ها را به قتل برسانند حتی اگر آنها خیانت کرده باشند و گروگان‌های مسلمانان را به قتل رسانده باشد، اما باید حبس شوند تا اینکه به مرگ خود بمیرند و یا توبه نمایند؛ زیرا وقتی که آنها را مسلمانان گروگان می‌گیرد، به منزله این است که به وی امان داده است، بناء به آنها خیانت نباید شود و کشته شوند، بلکه خیانت از عملکرد غیرمسلمانان است و به گناه دیگران آنها محاسبه نمی‌شوند چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأُنعام: 164]

ترجمه: «و هیچ گناه کاری بارگناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد».

اما نباید آنان آزاد شوند؛ زیرا هنوز ترس از فتنه آنان وجود دارد و ممکن دوباره به گروه بغاوت‌گران خویش برگردند و دوباره علیه اهل عدل و امام جنگ نمایند، بناء باید تا زمانی که جمعیت و گروه آنها متفرق نشده، در حبس باشند.

در درر الحکام از علیؓ چنین نقل شده است: [فَإِنَّ عَلِيًّاؓ كَانَ إِذَا أَخَذَ أَسِيرًا اسْتَحْلَفَهُ أَنْ لَا يُعِينَ عَلَيْهِ وَخَلَاهُ وَإِنْ شَاءَ حَبَسَهُ وَهُوَ الْأَحْسَنُ لِأَنَّهُ يُؤْمَنُ شَرُّهُ مِنْ غَيْرِ قَتْلٍ].⁽³⁾

(1) أخرجه البخاري في صحيحه، ج4، ص61، شماره: (3014)، ج4، ص61، شماره: (3015) ومسلم في صحيحه (5 / 144، شماره: (1744)، (5 / 144، شماره: (1744) بلفظ: «أَنَّ امْرَأَةً وَجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقْتُولَةً فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ» وهذا اللفظ أخرجه أحمد في مسنده، ج3، ص1075، شماره: (4830)، ج3، ص1076، شماره: (4837).

(2) ابن الأثير، أبو الحسن علي بن أبي الكرم الجزري، (1417هـ/1997م). الكامل في التاريخ، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتاب العربي، 2/ 196.

(3) الموصلي، أبو الفضل عبدالله بن محمود الحنفي، (1426هـ/2005م). الاختيار لتعليل المختار، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية، ج4، ص152.

ترجمه: زمانی حضرت علی علیه السلام اسیری را می گرفت، وی را قسم می داد تا دوباره به این عمل برنگردد و وی را آزاد می کرد و اگر می خواست وی را حبس می نمود و حبس بهتر بود؛ زیرا از شر وی بدون قتل در امان می بودند.

مبحث دوم: حکم اطفال، زنان، اموال و اسلحه بغاوت گران

در این مبحث پیرامون زنان، اطفال، اموال و اسلحه بدست آمده در جنگ علیه بغاوت گران می پردازیم که شامل دو مطلب است.

مطلب اول: حکم زنان و اطفال بغاوت گران

دیدگاه و آرای فقهای اسلامی پیرامون زنان و اطفال بغاوت گران مختلف است که ذیلاً به آن می پردازیم:

1. فقهای حنفی: فقهای حنفی به این نظر اند که اگر زنان و اطفال بغاوت گران اسیر گردیدند و از جمله جنگجویان و معاونین جنگ نبودند، باید حبس شوند بخاطری که مرتکب معصیت شده اند و برای اینکه از شر و فتنه بغاوت منع شوند، اما اگر زنان و اطفال از جمله جنگجویان بود، در این صورت امام و حاکم می تواند آنها را بکشد یا در مقابل فدیة آزاد نماید.⁽¹⁾
 2. فقهای حنبلی: فقهای حنبلی به این نظر اند که اگر اسرای آنها جنگجویان نبودند بلکه زنان، اطفال و پیرمردان بودند، آنها آزاد شوند و حبس نگردند و روایتی دیگر از فقهای حنبلی این است که آنان نیز حبس شوند تا سبب دل شکستگی بغاوت گران شود، اما روایت صحیح تر همان اولی می باشد.⁽²⁾
 3. فقهای شافعی: امام شافعی رحمته الله می فرماید: «غلام های که در ملکیت اند، اطفال و زنانی که آزاد اند، حبس نمی شوند؛ زیرا آنها از اهل بیعت با امام برای دفاع و جنگیدن نمی باشند و با زنان فقط بر اسلام بیعت صورت می گیرد».⁽³⁾
- همچنان شریینی از فقهای شافعی می فرماید: «اگر اسیران زن و اطفال جنگجوی بودند، آزاد نشوند، اما اگر اطفال و زنان اسیر جنگجو نبوند، حبس نمی شود بلکه زمانی که جنگ پایان یافت، آزاد می شوند».⁽⁴⁾

(1) ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج 4، ص 265.

(2) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 64 والبهوتی، کشف القناع، ج 6، ص 133-134.

(3) الشافعی، الأم، ج 7، ص 257.

(4) الشریینی، مغنی المحتاج، ج 4، ص 127.

مطلب دوم: حکم اموال بغاوت‌گران

با آن که در حالت «بغاوت»، کشتن باغیان، مادامی که باغی هستند مجاز می‌شود، دارایی آنها حتی در حالت بغاوت نیز در حمایت قانون قرار دارد؛ هرچند به چنگ هواداران حکومت (اهل عدل) افتاده باشد. فقهای اسلامی و اهل حدیث در صورت پیروزی امام بر بغاوت‌گران و بدست آوردن اموال آنان پیرامون حکم اموال آنها اختلاف نموده اند که خلاصه آن دو دیدگاه است.

الف: عدم تملک اموال آنان

جمهور فقهای اسلامی از جمله ائمه اربعه (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد⁽¹⁾) به این نظر اند که برای امام جواز ندارد که اموال بغاوت‌گران را در ملکیت خویش قرار دهد مگر مقداری که سبب بازدارندگی بغاوت‌گران و غلبه نمودن بر آنان شود، ذیلاً برخی از اقوال فقهای اربعه را نقل می‌نماییم:

به نظر امام مالک⁽²⁾، قطع درختان ویران ساختن خانه‌ها و اتلاف اموال باغیان جایز نیست، لکن امام می‌تواند از اموال آنها در جنگ علیه آنان، مانند شتر و اسب و سلاح استفاده کند؛ تا به آنها چیره گردد، و پس از آن باید آنچه را مورد استفاده قرار داده است با سایر اموال مسترد دارد.⁽³⁾

ابن‌الهمام⁽²⁾ از فقهای حنفی چنین نقل می‌کند: «وَلَا يُسَبِّ لِهَمْ ذُرِّيَّةٌ وَلَا يُقَسَّمْ لَهُمْ مَالٌ لِقَوْلِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ: وَلَا يُقْتَلُ أَسِيرٌ وَلَا يُكْشَفُ سِتْرٌ وَلَا يُؤْخَذُ مَالٌ».⁽³⁾

یعنی: فرزندان بغاوت‌گران اسیر نشوند، اموال بدست آمده از آنان تقسیم نشود به دلیل قول حضرت علی^(ع) که در جنگ جمل گفته است: «و اسیر کشته نشود، رازها کشف نشود و مال‌ها گرفته نشود».

به نظر امام ابوحنیفه⁽²⁾، اموال باغی‌ها کماکان در مالکیت آنان باقی می‌ماند؛ زیرا حضرت علی^(ع) پس از آن که طلحه و یارانش^(ع) را شکست داد، فرمان داد که اعلام کنند پس از شکست نباید کسی کشته و در هیچ خانه‌ای باز شود و مال و ناموس آنان بر شما حلال نیست. پس از واقعه‌ی نهروان، آنچه را از خوارج غنیمت گرفته بودند در میدانی جمع کرد هر

(1) الزرقانی، شرح الزرقانی، ص 61.

(2) محمد بن عبدالواحد بن عبدالحمید بن مسعود سیواسی سپس اسکندری ملقب به کمال الدین و معروف به ابن همام می‌باشد وی امام، محقق، اصولی و از فقهای بزرگ احناف می‌باشد. وی در سال 790 هجری در اسکندریه مصر متولد و در سال 861 هجری در قاهره وفات یافته است. از تصانیف وی، فتح القدير شرح الهداية، التحرير، المسيرة في العقائد المنجية في الآخرة، و زاد الفقير می‌باشد (الذهبي، سير أعلام النبلاء، ج 6، ص 254-255).

(3) ابن‌الهمام، فتح القدير للكمال، 104 / 6، و المرغيناني، أبو الحسن علی بن أبي بکر الحنفي، (1410هـ). الهداية شرح بداية المبتدي، الطبعة الأولى، بيروت دار الكتب العلمية، 2/412.

کس مال خود را شناسایی می‌کرد بر می‌داشت؛ تا این که تکه آهنی باقی ماند که شخصی آمد و آن را برداشت.

امام ابوحنیفه رحمته الله نیز هم چون امام مالک رحمته الله، استفاده از سلاح و چهارپایان باغیان علیه آنان را چنانچه اهل عدل نیاز داشته باشند، مجاز می‌داند؛ زیرا وقتی امام به هنگام نیاز میتواند از اموال مسلمانان استفاده کند به طریق اولی حق خواهد داشت که از امکانات باغیان مستفید شود و سایر اموال را توقیف کند و به آنها ندهد؛ تا تسلیم شوند که یا به خود آنان یا وراثشان مسترد دارد، اما می‌تواند آن قسمت از اموال را که نگهداری آنها هزینه دارد بفروشد و قیمت آنها را نگهدارد.⁽¹⁾

علامه خرشی رحمته الله⁽²⁾ از فقهای مالکی چنین نقل می‌کند: «أن الإمام، أو غيره إذا احتاج إلى مال البغاة كالسلاح والكرع أي: الخيل، وما أشبه ذلك من آلات الحرب، فإنه يجوز له أن يستعين به على قتالهم، ثم إذا استغنى عنه رده إليهم كما يرد غير ما يستعان به من أموالهم، لأنهم مسلمون فلم يزل عن ملكهم».⁽³⁾

یعنی: زمانی که امام و یا غیر از امام به اموال بغاوت‌گران مانند سلاح، اسب و دیگر ابزارهای جنگی شبیه آن نیازمند شد، جواز دارد که از آن اموال در جنگ علیه آنان استفاده نماید و زمانی که بی‌نیاز شد باید آنها را به صاحبانش برگرداند همچنان که دیگر اشیای که کمک‌کننده است، رد می‌گردد؛ زیرا آنان مسلمان هستند و ملکیت شان پابرجا است.

به نظر فقهای شافعی، استفاده از اموال باغیان جایز نیست و پس از جنگ باید تمامی اموال مسترد شوند؛ زیرا استفاده از دارایی مسلمان بدون رضایت خاطر وی حلال و مشروع نیست. لیکن اگر ضرورت اقتضا نماید، مثلاً برای دفاع در برابر حمله‌ی باغیان، به کارگیری سلاحی که به غنیمت گرفته شده استفاده از اسپ‌هایی که از آنها به دست آمده، ضروری باشد، مجاز خواهد بود. به نظر برخی، باید اجرت المثل مالی که مورد استفاده قرار گرفته است پرداخت شود و به عقیده‌ی برخی، پرداخت اجرت المثل لازم نیست؛ زیرا اقدامات باغیان باعث استفاده از آنها گردیده است.⁽⁴⁾

در مذهب امام احمد رحمته الله در این باره دو رأی صادر شده است: رأی اول با مذهب مالکی و حنفی، و رأی دوم با مذهب فقهای شافعی یکسان است.⁽⁵⁾

(1) ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج 4، ص 412 و 413.

(2) وی محمد بن عبدالله خرشی مالکی مکنی به ابو عبدالله می‌باشد وی در سال 1010 هجری متولد و در سال 1101 هجری در قاهره وفات نموده است. از آثار ایشان: الشرح الكبير على متن خليل، الشرح الصغير و... است (مخلوف، محمد بن محمد بن عمر بن علي ابن سالم، (1424 هـ/ 2003 م). شجرة النور الزكية في طبقات المالكية، علق عليه: عبد المجيد خيالي، الطبعة: الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ج 1، ص 459، وكحالة، معجم المؤلفين، ج 4، ص 275).

(3) الخرشي، أبو عبدالله محمد بن عبدالله المالكي، (—). شرح مختصر خليل للخرشي، بيروت: دار الفكر، 8 / 61.

(4) الأنصاري، أسنى المطالب، ج 4، ص 114 و 115.

(5) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 65 و 66.

ابن قدامه رحمه الله نقل می کند که: «فَأَمَّا غَنِيمَةُ أَمْوَالِهِمْ، وَسَبْيُ دُرِّيَّتِهِمْ، فَلَا نَعْلَمُ فِي تَحْرِيمِهِ بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ خِلَافًا».⁽¹⁾ یعنی: اما در مورد حرمت استفاده از غنیمت اموال آنان و اسیر گرفتن فرزندان آنان اختلافی میان اهل علم را نمی دانم.

رای مذهب ظاهری مانند رای مذهب شافعی است، به نظر آنان باید میان باغیان و آنچه در راه هدف باطل خود به کار می برند فاصله انداخت، لذا اموالشان توقیف می شود تا دست از شرارت بردارند، ولی «اهل عدل» نمی توانند از اموال آنان استفاده نمایند مگر آن که برای دفاع از خود احتیاج داشته باشند که از آن اموال استفاده کنند.⁽²⁾

استدلال جمهور ائمه فقهاء از آثار و معقول است که قرار ذیل می باشد:

1. از حضرت علی علیه السلام روایت است که در روز جنگ جمل فرمود: {مَنْ عَرَفَ شَيْئًا مِنْ مَالِهِ مَعَ أَحَدٍ، فَلْيَأْخُذْهُ. وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ عَلِيٍّ قَدْ أَخَذَ قِدْرًا وَهُوَ يَطْبُخُ فِيهَا، فَجَاءَ صَاحِبُهَا لِيَأْخُذَهَا، فَسَأَلَهُ الَّذِي يَطْبُخُ فِيهَا إِمَهَّالَهُ حَتَّى يَنْضَجَ الطَّبِيخُ، فَأَبَى، وَكَبَّه، وَأَخَذَهَا}.⁽³⁾

ترجمه: کسی که مال خود را شناخت که با مال دیگران است، آنرا بگیرد (پس از آن) برخی از اصحاب حضرت علی علیه السلام دیگ خود را می گرفتند که در آن غذا پخته می شد. یکی از صاحبان دیگ آمد تا آن را بگیرد، وی مهلت خواست تا شئی داخل دیگ پخته شود سپس آنرا بگیرد، صاحب دیگ قبول نکرد و اشیای داخل دیگ را بیرون ریخت و دیگ را گرفت.

2. همچنان از حضرت علی علیه السلام روایت است که: {هَذِهِ ذُرِّيَّةُ قَوْمٍ مُسْلِمِينَ فِي دَارِ هَجْرَةٍ، وَلَا سَبِيلَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ، مَا أَوْتِ الدِّيَارُ مِنْ مَالِهِمْ، فَهُوَ لَهُمْ وَمَا أَجْلَبُوا بِهِ عَلَيْكُمْ فِي عَسْكَرِكُمْ فَهُوَ لَكُمْ مَغْنَمٌ}.⁽⁴⁾

ترجمه: اینها فرزندان قوم مسلمان در سرزمین هجرت هستند، و شما بر آنها ولایتی ندارد آن اموالی که در دیارشان است از خود آنها است و آن اموالی را که در زمان جنگ بدست آورده اید، برای شما غنیمت است.

3. عقل نیز دلالت بر این دارد که هر چند جنگیدن با باغیان تا زمان بغاوت آنها جواز دارد، اما اموال آنها در حالت بغاوت مباح نمی گردد بلکه عصمت آن باقی است؛ زیرا عصمت اموال آنها با شهادت دادن ثابت است و زمانی که شهادت به الله متعال و رسولش

(1) ابن قدامة، المغني، 12/ 254، والبهوتي، البهوتي، كشاف القناع، 6/ 164.

(2) ابن حزم، المحلى، ج 11، ص 102.

(3) أخرجه ابن أبي شيبة في مصنفه، 5/ 287 و 332، والبيهقي بمعناه في سننه الكبرى، 182/ 8-183. حكم اثر: قال الألباني في إرواء الغليل: رجاله ثقات غير عرفة وهو ابن عبد الواحد، فأورده ابن حبان في ثقات التابعين (ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد البستي، (1393هـ/ 1973م). الثقات، الإشراف: محمد عبدالمعيد خان، الطبعة الأولى، حيدرآباد=الدين: نشر دائرة المعارف العثمانية) (1/ 177) وذكر أنه هو عرفة بن عبد الله الثقفي، ورجح الحافظ أنهما اثنان، وقال في كل منهما: مقبول، 8/ 115، شماره: 2464.

(4) أخرجه الصنعاني في مصنفه، 9/ 320، شماره حديث: (19841)، وابن حزم في المحلى، 11/ 342.

می‌دهند، خون و اموال آنها معصوم می‌گردد مگر به حق آن.⁽¹⁾ و جنگیدن علیه آنان بخاطر رجعت دادن آنان به حق است نه بخاطر اینکه آنها کافر شده اند، بنابراین هیچ چیزی از آنها مباح نمی‌گردد مگر آنچه بنابر ضرورت سبب دفع ضرر آنها شود و حکم مال و فرزندان آنان بر عصمت خویش باقی می‌مانند.⁽²⁾

ب: تملک اموال آنان

اهل حدیث به این نظر اند که اموال و فرزندان آنان مطلقاً مباح است و گفته اند که از اموال آنان خمس گرفته می‌شود و مانند اموال محاربین و کفار تقسیم می‌شود و این قول را ابن قدامه رحمته الله در کتاب خویش «المغنی» ذکر نموده است.⁽³⁾

استدلال ایشان قرار ذیل است:

1. از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: [يَخْرُجُ نَاسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ السَّهْمُ إِلَى فُوقِهِ قِيلَ: مَا سِيْمَاهُمْ؟ قَالَ: سِيْمَاهُمُ التَّحْلِيقُ].⁽⁴⁾

ترجمه: مردمانی از جانب مشرق ظهور می‌کنند که قرآن را چنان می‌خوانند که از گلویشان تجاوز نمی‌کند و از دین چنان خارج می‌شوند که تیر از کمان بیرون می‌شود سپس به جایش بر نمی‌گردد مگر اینکه سهم دوباره به مکانش برگردد. گفته شد: سیمای آنها چطور است؟ فرمود: سیمای آنها تراشیدن سراسر است.

2. همچنان از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که [أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله ذَكَرَ قَوْمًا يَكُونُونَ فِي أُمَّتِهِ يَخْرُجُونَ فِي فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ، سِيْمَاهُمُ التَّحَالُقُ، قَالَ: هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ - أَوْ مِنْ أَشَرِّ الْخَلْقِ - يَقْتُلُهُمْ أَذْنَى الطَّائِفَتَيْنِ إِلَى الْحَقِّ].⁽⁵⁾

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله از قومی یاد آور شد که در میان گروهی از امت من به وجود می‌آیند نشانه آنان تراشیدن سر می‌باشد و فرمود: آنها شرورترین مخلوقات هستند یا از جمله شریرترین مخلوقات هستند که آنها را نزدیک ترین یکی از دو طائفه به حق می‌کشد.

وجه استدلال:

وجه استدلال از احادیث طوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به شرور ترین مخلوقات توصیف نموده است بناء صفتی که در سورة بینه در مورد کفار آمده است بر اینها نیز منطبق است چنانچه که خداوند متعال

(1) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 1، ص 14، شماره: (25) ومسلم في صحيحه، ج 1، ص 39، شماره: (22).

(2) ابن قدامة، المغني، 12/255.

(3) ابن حزم، المحلى، 11/342.

(4) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 4، ص 137، شماره: (3344)، ج 4، ص 200، شماره: (3610)، ومسلم في صحيحه، ج 3، ص 110، شماره: (1064).

(5) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 4، ص 137، شماره: (3344)، ج 4، ص 200، شماره: (3610)، ومسلم في صحيحه، ج 3، ص 110، شماره: (1064)، ج 3، ص 110، شماره: (1064). واللفظ لمسلم.

می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ [البقرة: 6]

ترجمه: «بی‌گمان کسانی که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان، در آتش جهنم اند که در آن جاودانه خواهند ماند، آنان بدترین آفریدگان هستند».

پس این از جمله باطل یقینی است که آنها مسلمان باشند؛ زیرا پیامبر ﷺ آنها را به ضرورت‌ترین مخلوقات توصیف نموده است و خلق و بریه برابر هستند و آنها به شهادت پیامبر ﷺ از ضرورت‌ترین مخلوقات اند و از دین چنان خارج شدند که تیر از کمان خارج شده است و دوباره به آن برنمی‌گردند، بنابراین اموال آنها غنیمت است و مانند اموال کفار به پنج یک تقسیم می‌شود.⁽¹⁾

ج: مناقشه و ترجیح

پاسخ جمهور فقهای اسلامی و رد استدلال‌ات اهل حدیث چنین است که سخن آنان بر همه بغاوت‌گران صدق نمی‌کند؛ زیرا آنهایی که با تأویل خروج نموده اند، خطاکار بوده و مخالف اجماع عمل نکرده اند و قصد خلاف قرآن و حکم پیامبر ﷺ را نیز ندارند، بنابراین هرچند آنها خروج نموده اند و بغاوت‌گر هستند، اما برای امام حلال نیست که اموال آنان را حلال بداند؛ زیرا هرچند که آنها مرتکب ظلم و بغاوت شده اند، اما مسلمان هستند و گرفتن مال مسلمان مگر به حق جواز ندارد، زیرا در حدیثی نیز پیامبر ﷺ میان دو گروهی که از امتش که یکی آن مارقه است و خروج می‌کند، باغی گفته است و دیگر آن را به این توصیف نموده است که به حق نزدیک اند. همچنان از پیامبر ﷺ روایت است که فرمودند: [ابْنِي هَذَا سَيِّدًا، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ].⁽²⁾

یعنی: این فرزندم (حسین) کسی است که شاید خداوند متعال میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح نماید.

بنابراین آنانی که خروج می‌کنند و با همدیگر می‌جنگند را پیامبر ﷺ مسلمان خطاب نموده است و با خروج بر امام سبب خروج آنها از اسلام نمی‌شود، مگر اینکه آن گناه را حلال بدانند.

مطلب چهارم: حکم اسلحه بغاوت‌گران

فقهای اسلامی پیرامون اسلحه و ابزار آلات جنگی بغاوت‌گران از دو ناحیه اختلاف نظر دارند: یکی: غنیمت گرفتن آن و دیگری جواز استعمال آن که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

(1) ابن حزم، المحلی، 11/343.

(2) الزیلعی، تبیین الحقائق، 294/3، وابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، 311/3.

الف: جواز استعمال اسلحه بغاوت گران

فقه‌های حنفی به این نظر اند که مطلقاً استعمال از اسلحه بغاوت گران در هنگام درگیری جواز دارد و زمانی که جنگ پایان یافت مابقیه اسلحه برگردانده شود⁽¹⁾ و این دیدگاه موافق نظر امام/حمد رحمته الله است که *ابن قدامه* رحمته الله به آن در کتاب خویش «المغنی» اشاره نموده است و چنین نقل می‌کند: «وَمَا أُخِذَ مِنْ كُرَاعِهِمْ وَسِلَاحِهِمْ، لَمْ يُرَدَّ إِلَيْهِمْ حَالُ الْحَرْبِ؛ لَنَلَّا يُقَاتِلُونَا بِهِ. وَذَكَرَ الْقَاضِي، أَنَّ أَحْمَدَ أَوْمَأَ إِلَى جَوَازِ الْإِنْتِفَاعِ بِهِ حَالِ اتِّحَامِ الْحَرْبِ، وَلَا يَجُوزُ فِي غَيْرِ قِتَالِهِمْ».⁽²⁾

یعنی: آنچه که از اسب و اسلحه آنان گرفته می‌شود هنگام جنگ به آنان داده نمی‌شود که مبادا با آن اسلحه علیه ما بجنگند و قاضی رحمته الله ذکر نموده است که امام/حمد رحمته الله به جواز انتفاع گرفتن از اسلحه بغاوت گران در هنگام جنگ اشاره نموده است اما استفاده از آن در غیر جنگ با آنان جواز ندارد. همچنان *ابن الهمام* رحمته الله در کتاب «فتح القدیر» بیان می‌دارد که: «وَلَا بَأْسَ أَنْ يُقَاتِلُوا بِسِلَاحِهِمْ إِنْ احتَاجَ أَهْلُ الْعَدْلِ إِلَيْهِ».⁽³⁾

یعنی: اگر اهل عدل نیاز به اسلحه پیدا نمود باکی ندارد که با اسلحه بغاوت گران بجنگند. *ابن قدامه* رحمته الله نیز می‌گوید: «وَأِنَّمَا أُبِيحَ مِنْ دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ مَا حَصَلَ مِنْ ضَرُورَةٍ دَفَعَهُمْ وَقِتَالِهِمْ، وَمَا عَدَاهُ يَبْقَى عَلَى أَصْلِ النَّحْرِ».⁽⁴⁾

یعنی: اینکه خون و اموال آنان مباح گردیده است به خاطر ضرورت دفع آنان و جنگیدن علیه آنان است و در غیر آن خون و مال آنان بر اصل حرمت باقی است.

ب: عدم جواز استعمال اسلحه بغاوت گران

برخی از فقه‌های مالکی، شافعی و ظاهری به این نظر اند که استعمال آن اسلحه و وسایل بغاوت گران که تسلط یافته ایم، جواز ندارد مگر اینکه چنان ضرورتی باشد که نیاز به استفاده از آن اسلحه باشد مانند اینکه نیاز به دفاع از نفس باشد یا نیاز به غلبه یافتن بر آنها باشد اما در غیر حالات ضرورت استعمال آن جواز ندارد.⁽⁵⁾

در کتاب «مغنی المحتاج» آمده است که: «وَيُرَدُّ سِلَاحُهُمْ وَخَيْلُهُمْ إِلَيْهِمْ إِذَا انْقَضَتْ الْحَرْبُ وَأَمْنَتْ غَائِلَتُهُمْ، وَلَا يَسْتَعْمَلُ فِي قِتَالٍ إِلَّا لِمُضْرَرَةٍ».⁽⁶⁾

یعنی: زمانی که جنگ تمام شد و حالت غائله پایان یافت، سلاح و اسب‌های بغاوت گران به آنها برگردانیده شود و جز به خاطر ضرورت در جنگ از آن استفاده نشود.

(1) الزيلعي، تبیین الحقائق، 294/3، وابن عابدين، رد المحتار على الدر المختار، 311/3.

(2) ابن قدامة، المغني، 255 / 12.

(3) ابن الهمام، فتح القدیر 104 / 6.

(4) ابن قدامة، المغني، 254 / 12.

(5) الدردير، الشرح الكبير، 4/266، والرملي، نهاية المحتاج، 7/406.

(6) الشرييني، مغني المحتاج، 406 / 5.

همچنان/بن حزم رحمته الله می گوید: «وأما استعمال السلاح فلا يحل، إلا أن يضطر إليه فيجوز حينئذ، ومن اضطر إلى الدفاع عن نفسه بحق ففرض عليه أن يدفع الظلم عن نفسه، وعن غيره، بما أمكنه من سلاح نفسه أو سلاح غيره، فإن لم يفعل فهو ملق بیده إلى التهلكة، وهذا حرام عليه»⁽¹⁾.

یعنی: استفاده از اسلحه بغاوت گران جائز نیست مگر اینکه نیاز باشد در آن وقت جائز است و کسی که مجبور می شود تا از نفس خویش به حق دفاع کند بر وی فرض است که ظلم را از خود و از دیگران به آن اسلحه خود و یا اسلحه دیگران که ممکن است، دفع نماید و اگر از خود دفاع نکند وی خود را به هلاکت انداخته است و این عمل حرام است.

د: قول راجح

آنچه راجح به نظر می رسد این است که دستگاه تحریم استفاده از اموال بغاوت گران است مگر اینکه ضرورت و نیاز به استفاده آن موجود گردد مثل سلاح برای دفاع از نفس خویش یا نیاز به وسایل انتقال برای غلبه یافتن بر آنان و در غیر از حال متباقی اموال آنان بر حرمت خودش باقی است.

مطلب پنجم: حکم کمک گرفتن امام از دیگران برای مقابله با باغیان

امام میتواند برای مقابله با باغیان از گروه سیاسی مخالف دیگر کمک بگیرد و پس از پیروزی از کسانی که او را یاری کرده اند دعوت کند که از وی اطاعت و تبعیت کنند. به نظر احمد و شافعی، امام حق ندارد در این امر از کفار یاری بخواهد، حتی از کسانی که عقیده دارند پس از فرار می توان باغی را کشت.

به نظر امام ابوحنیفه رحمته الله، امام از کسانی می تواند کمک بطلبد که به ظاهر از «اهل عدل» به حساب آیند. اما فقه های ظاهری استعانت از «اهل حرب» و کفار ذمی را چنانچه حمایت از جان و مال خودشان آن را ضروری می سازد به شرطی مجاز می دانند که یقین حاصل شود آنان به هنگام معاضدت، مسلمان یا کافر ذمی را از حیث احترام و از نظر مالی مورد آزار قرار نمی دهند. اینان استعانت از اهل بغاوت را ممنوع نمی دانند.⁽²⁾

در خصوص کمک خواستن از کفار ذمی علیه باغیان، به نظر مالک برخورد نکرده ام ولی چون در جهاد، معتقد است که از مشرکین فقط به عنوان خدمه می تواند استفاده کرد، می توان گفت که به نظر وی، اگر دی جنگ با مسلمانان از مشرکان استفاده نشود بهتر است.⁽³⁾

(1) ابن حزم، المحلی بالآثار 11/ 341.

(2) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 113، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 416، ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 57، الأنصاري، أسنى المطالب، ج 4، ص 115 و 116.

(3) الزرقاني، شرح الزرقاني، ج 8، ص 62.

مبحث دوم: آثار جرم بغاوت

این مبحث دارای سه مطلب است که مطلب اول آن مسئولیت جزایی و مدنی بغاوت‌گران و مطلب دوم آن مسئولیت مدنی بغاوت‌گران و مطلب سوم آن مسئولیت همکاران بغاوت‌گران است که ذیلاً بیان می‌گردد.

مطلب اول: مسئولیت جزایی بغاوت‌گران

در این مطلب به بیان مسئولیت بغاوت‌گران پیش از قیام و پس از آن و مسئولیت بغاوت‌گران در زمان شورش می‌پردازیم.

الف: مسئولیت بغاوت‌گران پیش از قیام و پس از آن

مسئولیت مدنی و جزائی بغاوت‌گران در خصوص جرایمی که پیش از قیام مرتکب شده، و نیز جرایمی که پس از قیام انجام داده است، مسئولیت معمولی و عادی است و خود او نیز مجرم عادی به حساب می‌آید پس اگر دست به قتل زند در صورت ایجاد موقعیت برای قصاص، قصاص می‌شود. اگر مال کسی را مخفیانه برباید با فراهم شدن موقعیت برای سرقت، به عنوان سارق مجازات می‌بیند، اگر مال کسی را غصب یا تلف کند، مسئولیت مدنی خاص آن را خواهد داشت و اگر از انجام دادن تکلیف مقرر سر باز زند، مجازات آن را خواهد دید و در هر حال، عهده دار مسئولیت مدنی اعمال خود مثل غصب و سرقت و اتلاف خواهد بود.⁽¹⁾

ب: مسئولیت بغاوت‌گران در زمان شورش

جرایمی که در حین شورش از طرف بغاوت‌گران سر می‌زند؛ یا از سلسله جرایمی است که طبیعت جنگ اقتضا می‌کند و یا فاقد این ویژگی است. دسته‌ی اول مانند مقاومت در برابر مأموران دولتی و قتل آنان و تصرف شهرها و مراکز حکومتی، استیلا بر اموال عمومی، تخریب جاده‌ها، آتش زدن قلاع و تخریب دیوار دور شهر و پناهگاه‌ها و از این قبیل که طبیعت جنگ مقتضی وقوع آنهاست، جرایم عادی محسوب می‌شود و برای مجازات معمولی و عادی آنها حکم در نظر نمی‌گیرند و کلاً با عنوان جرم بغی مشمول حکم خواهند بود و حقوق اسلامی در مورد بغی فقط به کشتن بغاوت‌گران و اخذ اموال آنان به قدری که باعث غلبه و پیروزی گردد، اکتفا می‌کند و چنانچه دولت مرکزی پیروز شد و آنان سلاح خود را بر زمین نهادند، جان و مالشان در حمایت قرار می‌گیرد و امام حق دارد آنان را مورد عفو قرار دهد و یا به سبب شورش، به مجازات تعزیری محکوم نماید و جرایم و اعمالی که در حالت بغی انجام داده اند مجازات پذیر نیستند. بنابراین، مسئولیت جزایی بغاوت پس از غلبه بر مجرمان سیاسی، تعزیر است اما

(1) الأنصاري، أَسْنَى الْمَطَالِب ج 1 ص 113، ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 61.

در حالت بغی و جنگ، مجازات آن جنگ و نتایجی است که از جنگ حاصل می‌شود، مثل قتل و قطع عضو و ایراد جرح.

واقعیت این است که جنگ با باغیان، مجازات نیست بلکه اقدامی است دفاعی برای دفع آنان و وادار کردنشان به انقیاد و اطاعت از دولت و اگر مجازات تلقی می‌شد، پس از غلبه و پیروزی بر آنان، کشتنشان نیز جایز بود؛ زیرا مجازات، پاداش جرمی است که قبلاً به وجود آمده است. لیکن میان فقها اتفاق است که پس از پایان جنگ، کشتن آنها ممنوع است و فقهای اسلامی فقط در مورد کشتن اسیر و مجروح اختلاف دارند، همچنان که قبلاً بیان شد، برخی با ادامه‌ی جنگ، کشتن اسیر و مجروح را جایز می‌دانند و برخی جایز نمی‌دانند و پس از پایان جنگ، بغاوت گران معصوم الدم می‌شود؛ چرا که بغاوت، عصمت او را از میان برده بود، و هنگامی که جنگ و درگیری نیست، بغاوت هم موضوعیت ندارد.

اما جرایمی که برخاسته از جنگ و شورش نیست، جرایم عادی محسوب و باغی به تحمل مجازات قانونی آنها محکوم خواهد شد، مانند: شرب خمر.⁽¹⁾

مطلب دوم: مسئولیت مدنی باغی

آنچه را بغاوت گران به ضرورت جنگ و شورش از بین برده اند، مضمون نیست و باغی به این ملاحظه مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد و اگر ائتلاف آنها ناشی از طبعیت شورش نباشد، بدون هیچ مخالفتی، بای مسئول است و باید از عهده‌ی جبران آن برآید.

باغیان، اموالی را که تلف نشده و یا خسارت جزئی دیده اند، باید به صاحبانشان برگردانند و در مورد خسارت جزئی نیز، چنانچه این خسارت به موجب طبعیت شورش به وجود نیامده باشد، مسئول خواهند بود.

امام احمد و امام ابوحنیفه رحمهما چنین گفته اند و رأی برتر و صحیح مذهب شافعی نیز چنین است. در مذهب شافعی رأیی است که بنابر آن، بغاوت گران بازاء آنچه از جان و مال تلف کرده اند؛ خواه در حال جنگ یا غیر آن، مسئول اند. البته طرف داران این نظر به قصاص معتقد نیستند و آن را به سبب وجود شبهه، ساقط و از این رو باغیان را به پرداخت دیه ملزم می‌دانند.⁽²⁾

کسانی که باغی‌ها را ضامن می‌دانند به عملکرد حضرت ابوبکر رضی الله عنه استناد می‌کنند که به مرتدین گفت: دیه و خون بهای مقتولین ما را می‌دهید ولی ما برای مقتولین شما دیه نمی‌پردازیم و دیگر آن که جان و مال مردم من غیر حق تلقی شده اند و ضرورتی برای ائتلاف آنها در میان نبوده است.⁽³⁾

(1) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 61، ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج 4، ص 414.

(2) الشيرازي، المهذب، ج 2، ص 236، الأنصاري، أَسْنَى الْمَطَالِب، ج 1، ص 113.

(3) البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي الخراساني، (1410هـ/ق 1989م). السنن الصغير، تحقيق: عبدالمعطي أمين قلعجي، الطبعة الأولى، كراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية، ج 3، ص 274.

بنابراین، درست مانند حالتی که در غیر جنگ، جان و مال کسی از بین برود، جانی مسئول خواهد بود، طرف داران نظر مخالف می‌گویند چنین واقعه‌ای در صدر اسلام رخ داده است و جنگ جویان بدری در میان آنان بودند، از این رو همگی اجماع کردند که مردی را که با توجیه غلط قرآنی، زنی را بر خود حلال دانسته یا ریختن خونی را مباح و تلف مالی را جایز سازد، حد زنند و دیگر آن که اهل بغی گروه عصیانگری هستند که با توجیه ظاهراً اسلامی و زیبا به جنگ آغازیده اند و به شکل اهل عدل در مقابل آنچه تلف کرده اند مسئول نخواهند بود. به علاوه، ضامن دانستن آنها باعث می‌شود که از انقیاد و بازگشت به قلمرو دولت سرر باز زنند و از این رو مثل ضامن شناختن کفار حربی، ضامن دانستن آنان شرعی نخواهد بود. اما حضرت **ابوبکر** رضی الله عنه نیز از نظر خود عدول کرد؛ زیرا حضرت **عمر** رضی الله عنه گفت چنین نیست که خون بهای مقتولین ما را بدهند؛ زیرا کشتگان ما فی سبیل الله کشته شده اند. حضرت **ابوبکر** رضی الله عنه نظر حضرت **عمر** رضی الله عنه را پذیرفت و از گفتار خود عدول کرد و نقل نشده است که ابوبکر از کسی (از مرتدین) غرامت گرفته باشد، گذشته از آن که اگر هم در حق کسانی که از اسلام خارج می‌شوند پرداخت غرامت واجب گردد، چنین امری در خصوص گروه باغیان الزام آور نیست؛ زیرا مرتدین، کافرنده و توجیه و تأویل ندارند و اینان مسلمانانی با توجیه ظاهراً درست هستند که الحاق آنها به مرتدین صحیح نیست.⁽¹⁾

امام **مالک** رحمته الله هم می‌گوید باغی مسئول نیست؛ هر چند توانگر باشد؛ اعم از آن که کسی را کشته یا مالی را تلف کرده باشد؛ ولی به دو شرط: اول، در شورش و قیام خود علت و انگیزه و توجیه داشته باشد؛ و الا ضامن است. دوم، اتلاف در حال بغی و به اقتضای آن صورت پذیرد.⁽²⁾

در مذهب مالکی، کسی را که بدون توجیه اسلامی علیه امام عادل شورش کند، معاند می‌نامند و چنانچه بر غیر عادل بشورد، هر چند فاقد تأویل و توجیه بوده باشد، در حکم کسی خواهد بود که با توجیه و تحلیل قیام نماید.

ظاهری‌ها بغاوت‌گران را بر سه دسته تقسیم می‌کنند: گروهی که برای چرایی شورش و قیام خود تفسیر و تأویلی ارائه می‌دهند که برای غالب صاحبان علم توجیه آن روشن و آشکار نیست، مانند کسی که به آیه‌ای متوسل می‌شود که آیه‌ی دیگر آن را تخصیص داده؛ یا به روایتی جنگ زنند که با روایت دیگر تخصیص و نسخ نشده است. این گروه عذر مقبول دارند و در حکم مجتهدی هستند که در استنباط حکم خطا می‌کند، پس اگر می‌کشند مبتنی بر خطاست؛ و یا اگر مالی را تلف می‌کنند و به ناموسی تجاوز می‌کنند، باز هم از خطا در استنباط ناشی می‌گردد. در مورد قتل، خون بها را بیت المال می‌دهد و بر عهده‌ی خود باغی یا حتی عاقله اش نیز نیست و در مورد مالی که تلف کرده است مسئولیت دارد. همچنین است کسی که با تأویل خود و بنابر نادانی، خرق اجماع می‌کند و برهان و حجتی نیز بر او اقامه نمی‌گردد. اما

(1) ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 62.

(2) الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8، ص 82.

کسی که با تأویل فاسد، خرق اجماع می‌کند، تأویلش هر چه می‌خواهد باشد، در هر حال از قرآن و سنت نیست، چنانچه قتل کند یا کسی را مورد ایراد ضرب قرار دهد، قصاص و در حدود الله حد بر او جاری می‌شود و آنچه را تلف کرده است ضامن خواهد بود. همچنین است کسی که برای مطامع دنیوی یا قومی قیام کند.⁽¹⁾

در صورتی که گروه باغی بر شهری تسلط یابد و از مردم مالیات و زکات و جزیه بگیرند و حدود را جاری کنند، امور مزبور تحقق یافته فرض می‌شوند و اگر بعداً اهل عدل قیام کنند و بر گروه باغی چیره شوند، حق ندارند آنچه را از مردم با عنوان مالیات و زکات و جزیه گرفته شده دوباره بگیرند. رأی امام مالک و امام ابوحنیفه، امام شافعی و امام احمد رحمهم الله چنین است و در تأیید نظر خود می‌گویند؛ اگر چنین نباشد، مردم متضرر می‌شوند. بلی آنچه را باغیان گرفته اند اگر باقی مانده باشد، در اختیار امام قرار می‌گیرد و در جای خود به مصرف می‌رساند.⁽²⁾

امام مالک رحمهم الله فقط عدم ضمان را به باغی متأول منحصر می‌داند و دیگران را مسئول می‌شناسد. ظاهری‌ها می‌گویند، فقط کسی می‌تواند حاکم باشد که از قبل امام منصوب گردد و کسی می‌تواند حدود را اقامه نماید که از طرف امام به این کار گمارده شود و هم چنین کسی که متصدی جمع آوری مالیات و صدقات مردم است باید از طرف امام انتخاب گردیده باشد، اگر این افراد غیر از مسیر مذکور، امور یاد شده را تصدی کنند، اگر حکم دهند غیر حکمی است که خداوند دستور داده، و اگر حد اقامه نمایند یا صدقه‌ای بگیرند، مطابق امر و دستور خداوند نخواهند بود. این امور، اگر مطابق فرمان خداوند نباشند، در اصل هیچ کدام از آنها به راستی و به حق تحقق نیافته اند و در این صورت فاعل آنها، کاری باطل کرده است و چون به ناحق و باطل انجام داده از حدود خداوند تجاوز کرده است: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: 1]

ترجمه: «و هر کس از حدود الله تجاوز کند پس مسلماً به خود ستم کرده است».

همچنان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: [مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ].⁽³⁾

ترجمه: «اگر کسی عملی انجام دهد که مطابق امر ما نباشد مردود است».

پس اگر بنابر قرآن، چنین شخصی ظالم است باید آنچه را گرفته مسترد دارد و احکامش نقض شود. بنابراین، روشن است که گیرنده‌ی زکات باید آن را پس بدهد؛ زیرا به ناحق گرفته است، از این رو، متعدی و متجاوز محسوب می‌شود و متجاوز ضامن اعمال خویش است، مگر آن که آنچه را گرفته است به

(1) ابن حزم، المحلی، ج 11، ص 107.

(2) الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8، ص 62، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 413، الأنصاری، أَسْنَى الْمَطَالِبِ، ج 4، ص 113، ابن قدامة، المغنی ج 10، ص 68.

(3) أخرجه البخاري في صحيحه، ج 3، ص 77، شماره: (2201)، ج 3، ص 98، شماره: (2302)، (5 / 140، شماره: (4244)، ج 9، ص 107، شماره: (7350) ومسلم في صحيحه (5 / 47، شماره: (1593).

گروه‌هایی که قرآن کریم احصا کرده تحویل داده باشد، همچنین از نکته‌ی مزبور آشکار می‌گردد که هر حدی که او اقامه کرده باشد، ستمی بیش نبوده است و قابل اعتنا نیست و دوباره باید اقامه شوند و خون بهای مقتول از مال کسانی که او را کشته اند فوراً گرفته می‌شود و هر حکمی را که داده باشد، ملغی الاثر خواهد بود. روایتی که **عباده بن صامت** به نقل از پدرش و او از پدر بزرگ خود نقل کرده، روشن‌ترین دلیل بر این مطلب است چنانچه می‌فرماید: **[بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ]**.⁽¹⁾

ترجمه: با پیامبر ﷺ با دل و جان بیعت کردیم در تنگ دستی و فراخ بالی و اندوه و شادی به گونه‌ای خواهیم بود که فرمانمان داده است و پیمان بسته ایم که با حکومت نستیزیم و جز حق در هر موقعی که باشیم مطلبی بر زبان نرانیم و در راه خداوند از سرزنش کنندگان نه‌راسیم.

عرفجه از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: **[إِنَّهَا سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ جَمِيعٌ فَاضْرِبُوا رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ كَائِنًا مَنْ كَانَ]**.⁽²⁾

ترجمه: «کسی که بخواهد در میان امت، امتی که با هم دیگر متحد و یکپارچه است اختلاف افکند، هر کسی که می‌خواهد باشد، گردنش را بزند».

اگر پذیرفتنی است که قیام در برابر صاحبان امر بر کسی حلال نیست و یا ایجاد اختلاف میان امتی که یکپارچه هستند، کاری نادرست است و اگر بپذیریم که قدرت طلبان، پراکندگی امت را خواستارند و با صاحبان امر سر ستیز دارند، پس گروه اخیر به این احکام نافرمانی کرده اند و اگر نافرمان هستند، هر حکمی که داده باشند، یا به هر میزان زکات گرفته باشند و هر حدی را اقامه نمایند بر ستم و عدوان استوار بوده است و صحیح نیست که گناه و امر باطل، جایگزین اطاعت از خداوند گردد و ستم به جای عدل، و باطل در مسند حق نشیند.⁽³⁾

اگر باغی‌ها، شخصی را به قضاوت منصوب نمایند که زبیده و شایسته‌ی امر قضاست، احکام وی مانند احکام اهل عدل و مدلول آنها لازم الاجرا است، چنانچه قاضی از کسانی باشد که خون و مال اهل عدل را حلال می‌داند، قضاوتش جایز نیست. این که بیان شد با رأی امام مالک و امام شافعی و امام احمد و امام ابوحنیفه رحمهم الله مطابق بود، با این شرط که امام مالک رحمهم الله می‌گوید باید باغی‌ها اهل تأویل باشند.

چیزی که در حضور قاضی منصوب باغیان ثابت می‌شود، در نزد قاضی اهل عدل نیز ثابت شده فرض می‌گردد؛ هر چند هنوز آن را به صورت حکم انشا نکرده باشد و اگر از شهود استماع شهادت کند و آن را بر کاغذ انعکاس دهد، چنانچه در شهود عدالت موجود باشد، نوشته‌ی وی اعتبار دارد؛ خواه شهود مزبور از

(1) این حدیث در صفحه (73) تخریج گردیده است.

(2) أخرجه مسلم في صحيحه، ج 6، ص 22، شماره: (1852)، ج 6، ص 23، شماره: (1852).

(3) ابن حزم، المحلى، ج 11، ص 111 و 112.

باغیان باشند یا خیر، لیکن امام **ابو حنیفه** رحمته الله شهادت باغیان را به طور مطلق، به سبب فسق آنان نمی‌پذیرد.⁽¹⁾

مطلب سوم: مسئولیت همکاران بغاوت‌گران

گاهی باغی‌ها از کفار ذمی یا محاربین کمک می‌گیرند، هر یک از این حالت‌ها، حکم خاص خود را دارند که ذیلاً بیان می‌گردد.

الف: کمک گرفتن از کفار ذمی

در مورد حکم کمک گرفتن و مسئولیت آن میان فقهای اسلامی اختلاف نظر است که قرار ذیل بیان می‌شود:

به نظر فقهای حنفی، چنانچه کفار ذمی با اهل بغی همکاری کنند و با اهل عدل جنگ نمایند این عمل نقض پیمان تلقی نمی‌شود، همان گونه که این عمل باعث نمی‌شود که اهل بغی نقض ایمان کرده باشند. هم چنین این قبیل کفار ذمی در اثر معاضدت با بغات از التزام با احکام معاملاتی اسلام و نیز از اهل الدار بودن خارج نمی‌شوند، بلکه از جهات مسئولیت جزائی و مسئولیت مدنی مانند بغات هستند.⁽²⁾

فقهای مالکی میان فرد شورشی که برای قیام خود تأویل دارد (باغی متأول) و معاند (باغی غیر متأول) تفاوت می‌گذارد، اگر کفار ذمی به دسته‌ی اول کمک کنند در حکم بغات خواهند بود و از مسئولیت جزائی و مدنی برابر با بغات برخوردار می‌شوند و اگر به دسته‌ی دوم کمک کنند، ناقض عهد و پیمان به حساب آمده، و مانند کافران حربی، جان و مالشان حرمت و حمایت قانونی را از دست می‌دهد. در حالت اخیر از نظر مالک، معاند باید علیه امام عادل خروج کند و اگر امام عادل نباشد، شورشی معاند به حساب نمی‌آید و کافر ذمی هم ناقض عهد و پیمان نخواهد بود.⁽³⁾

در مذهب **احمد و شافعی** در این باره دو رأی صادر شده است: اول، کمک کفار ذمی باعث نقض عهد آنان می‌گردد همچنان که اگر فقط با مسلمانان وارد جنگ می‌شدند نقض عهده در کار نبود. دوم، پیمانشان نقض نمی‌شود؛ زیرا کفار ذمی حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند و همین مسئله در حق آنان شبهه محسوب می‌گردد. نتیجه‌ی قول اول این است که کفار ذمی در حکم کفار حربی در می‌آیند و نتیجه‌ی قول دوم این است که آنان در کشتن جنگ جویانشان و خود داری از قتل اسرا و مجروحان و فراریان در حکم بغات خواهند بود. لیکن طرف داران قول دوم معتقدند که کفار ذمی مسئولیت تام و

(1) الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8، ص 62، ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 416، الأنصاری، أَسْنَى المطالب، ج 4، ص 112 و 113، ابن قدامة، المغنی، ج 10، ص 70.

(2) ابن الهمام، شرح فتح القدیر، ج 4، ص 415.

(3) الزرقانی، شرح الزرقانی، ج 8، ص 62.

کامل دارند و بازاء جرایمی که در حال قیام و غیر آن انجام داده اند، مواخذہ می‌شوند؛ اگر کسی را کشته یا مجروح کنند و یا مال کسی را تلف نمایند بازاء هر یک مسئولیت جزائی خواهند داشت و در مقابل مال تلف شده، ضمان مدنی دارند و مکلف به استرداد باقی مانده‌ی آن خواهند بود؛ اعم از آن که در حال جنگ و به اقتضای طبیعت آن تلف شده باشد و یا پس از آن. در تفکیک و تعریف کفار ذمی از باغیان می‌گویند، دسته‌ی اخیر برای عمل کرد خود توجیه و تأویل دارند و کفار ذمی فاقد چنین تأویلی هستند، دیگر آن که مقصود از سقوط مسئولیت مسلمانان این است که از حکومت بیشتر از این نگریند و به فرامین آن گردن نهند و حال آن که در مورد کفار ذمی این نکته صادق نیست؛ چرا که آنان به سبب فرمان بری و اطاعت از دولت اسلامی در امان هستند.⁽¹⁾

فقهایی که می‌گویند در صورت استعانت، کفار ذمی عهد و پیمان خود را نقض کرده اند اضافه می‌کنند که اگر اجبار در میان باشد، نقض عهد به وجود نمی‌آید و همچنین اگر کفار ذمی تصور نمایند که ملزم به اطاعت از بغات هستند و به آنان کمک نمایند، عهدشان نقض نمی‌شود.⁽²⁾

ب: کمک گرفتن از کفار حربی

در فرض کمک گرفتن باغی‌ها از کفار حربی ملاحظاتی است: این کفار از دو حال بیرون نیستند؛ یا مستأمن هستند و یا غیر مستأمن (حربی)؛ چنانچه از دسته‌ی اول (مستأمن) باشند با استعانت خود نقض عهد کرده و مانند کفار حربی غیر مستأمن شده اند؛ زیرا آنها شرایط قرارداد را که عدم حمله به مسلمانان است زیر پا گذارده اند، لکن اگر مجبور شده باشند، عهدشان همچنان برقرار است. اگر کفار از دسته‌ی دوم (حربی غیرمسلمان) با بغاوت‌گران همکاری کنند و با آنان قرارداد دمه و امان امضا نمایند، این قرارداد صحیح و معتبر نیست؛ زیرا شرط اساسی قرارداد (قرارداد امان) این است که بر مسلمین حمله نکنند و حال آن که یکی از شروط قرارداد آنها با باغیان این است که با مسلمانان جنگ کنند. اهل عدل حق دارند آنها را بکشند؛ عیناً مانند کفاری که قرارداد امان نبسته اند و اسیر آنها در حکم اسیر کفار حربی پیش از استعانت به بغات خواهد بود. اما اهل بغی نباید آنان را بکشند؛ زیرا به آنها امان داده اند و صحیح نیست فریشان دهند.⁽³⁾

مبحث سوم: جرم بغاوت در قوانین جزایی افغانستان

این مبحث شامل چهارم مطلب می‌باشد که مطلب اول آن جرم‌انگاری بغاوت در قوانین جزایی افغانستان و مطلب دوم آن شرایط تحقق قیام مسلحانه (بغاوت) در قوانین جزایی افغانستان، مطلب سوم

(1) الرملي، نهاية المحتاج 7 / 385.

(2) ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 72، الشيرازي، المهذب، ج 2، ص 237.

(3) ابن الهمام، شرح فتح القدير، ج 4، ص 416، ابن قدامة، المغني، ج 10، ص 71، الشيرازي، المهذب، ج 2، ص 237، الأنصاري، أَسْنَى المطالب، ج 4، ص 115.

آن مجازات جرم قیام مسلحانه (بغاوت) در قوانین جزایی افغانستان و مطلب چهارم آن مقایسه‌ی جرم بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان است که ذیلاً به آن پرداخته می‌شود. قبل از ورود به بحث جرم بغاوت در قوانین افغانستان لازم به یادآوری است که قوانین افغانستان به این مسئله توجه زیادی نکرده است و آنچنان احکام اختصاصی که در فقه اسلامی برای بغاوت گران بیان شده است، در قوانین چنین نمی‌باشد، به همین دلیل بحث جرم بغاوت را جداگانه از دیگر مباحث فقهی درج نموده‌ام.

مطلب اول: جرم‌انگاری بغاوت در قوانین جزایی افغانستان

لفظ بغاوت یا بغی یا خروج در قوانین جزایی افغانستان وارد نشده است، هرچند که لفظ بغاوت اصطلاح فقهی است و مبنای کود جزای افغانستان نیز شریعت اسلامی و فقه حنفی است با این وجود از لفظ بغاوت استفاده نکرده است و آنچه که در کود جزا مفهوم بغاوت را ارایه می‌کند تحت جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشود است که به عنوان جرم خیانت ملی محسوب می‌شود.

کود جزای افغانستان در ماده‌ی ۲۳۸ چنین بیان می‌دارد: «هرگاه تبعه‌ی دولت جمهوری اسلامی افغانستان مرتکب یکی از اعمال ذیل گردد عمل وی خیانت ملی شمرده می‌شود: (10) قیام مسلحانه یا توطئه علیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان به منظور گرفتن قدرت دولتی».⁽¹⁾

بنابراین قانون‌گذار افغان جرم قیام مسلحانه علیه دولت افغانستان را در جمله‌ی جرم خیانت ملی شمرده است و برای آم مجازاتی را پیش‌بینی نموده است که در مطلب بعدی بیان می‌شود.

همچنان قانون جزای عسکری نیز توطئه علیه دولت را به منظور گرفتن قدرت دولتی را جرم دانسته است و آنرا خیانت ملی می‌داند چنانچه در ماده‌ی شانزدهم قانون جزای عسکری، فقره 4 بیان می‌دارد: «توطئه علیه دولت به مقصد گرفتن قدرت دولتی».⁽²⁾

بنابراین می‌توان از مواد فوق استنباط نمود که قیام و شورش علیه دولت به منظور گرفتن قدرت دولتی جرم بوده و قابل مجازات می‌باشد.

مطلب سوم: شرایط تحقق قیام مسلحانه (بغاوت) در قوانین جزایی افغانستان

چنانچه در بالا گذشت، فقره 7 ماده 238 کود جزا اختصاص به قیام مسلحانه نیروهای نظامی علیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان دارد. قانون‌گذار خصوصیت و شرایطی را که برای مرتکب این جزء در نظر گرفته است عبارت است از:

1. نیروی نظامی بودن و یا مسلح بودن.

(1) وزارت عدلیه، (1396). کود جزا، جریده رسمی، شماره مسلسل (1260)، کابل: ریاست نشرات، ماده 238، فقره 10.

(2) وزارت عدلیه، (1387). قانون جزای عسکری، جریده رسمی، شماره مسلسل (944)، کابل: ریاست نشرات، ماده 16، فقره 4.

2. قیام نمودن نیروها.

3. اخذ قدرت دولتی.

4. جمعی بودن

بنابراین برای تحقق جرم، قانون گذار با تصریح «نیروهای نظامی» قیام مسلحانه به صورت جمعی بودن را شرط دانسته است. حال این موضوع مطرح می شود که آیا قید «نیروهای نظامی» به تعداد افراد گروه مربوط می شود و یا ترکیب نیروهای متفاوت نظامی همانند پولیس و اردو؟

آنچه از متن جزء 7 قابل استنباط است، قید نیروهای نظامی بر می گردد به تعداد و نه ترکیب متفاوت؛ چراکه اگر تعدادی از نیروهای نظامی متشکل از یک ارگان خاص همانند اردو یا ترکیبی از اردو و پولیس اقدام به قیام مسلحانه نمایند، مشمول حکم این جزء قرار می گیرند.

چنانچه در بالا بیان شد، رفتار مجرمانه این جزء را نیز «قیام مسلحانه» تشکیل می دهد. درباره رفتار مجرمانه این سؤال مطرح است که آیا صرفاً «اعلام» قیام مسلحانه برای تحقق این جرم کفایت می نماید و یا اینکه «عملاً» قیامی از سوی مرتکبین صورت گرفته باشد؟ با توجه به نص عبارت قیام مسلحانه، به نظر می رسد که صرف اعلام نمی تواند مصداق رفتار مجرمانه این جزء قرار گیرد؛ بلکه در عمل بایستی قیام مسلحانه ای صورت گرفته باشد. از طرف دیگر قانون جزای عسکری در جزء 4 ماده شانزدهم، چنانچه بیان شد نیز «توطئه علیه دولت به مقصد گرفتن قدرت دولتی» را یکی از مصادیق خیانت ملی برای تابعان آن قانون در نظر گرفته است، صرف نظر از موضوع مرتکب که بین قانون جزای عسکری و کود جزا، تفاوتی وجود ندارد و هر دو مشمول نیروهای نظامی می شود. دو موضوع بین این دو متن متفاوت می باشد:

اولاً توطئه از لحاظ زمانی مقدم بر اقدام به قیام مسلحانه می باشد؛ **دوم** اینکه قصد مرتکب در توطئه با توجه به نص متن «گرفتن قدرت دولتی» می باشد حال آنکه در قیام مسلحانه، صرف قیام مسلحانه بدون توجه به قصد خاص مورد توجه می باشد.

بنابراین با توجه به حالات متفاوت ممکن است یکی از دو ماده قابل تطبیق بر مرتکبین باشد؛ بدنی صورت که اگر عمل مرتکبین در مرحله توطئه، البته به قصد گرفتن قدرت دولتی باشد، از این جهت عمل صورت گرفته مشمول حکم جزء 4 ماده شانزدهم قانون جزای عسکری می شود؛ اما اگر اقدام صورت گرفته از مرحله توطئه گذشته و وارد مرحله عملی شده باشد در این صورت عمل مشمول حکم جزء 7 ماده 238 کود جزا می شود. از لحاظ نتیجه نیز رفتار مجرمانه قیام مسلحانه، مطلق می باشد و قیام مسلحانه بدون اینکه آن قیام به نتیجه خاص منتهی گردد، مورد توجه قانون گذار بوده است.

مطلب دوم: مجازات جرم بغاوت در قوانین جزایی افغانستان

چنانچه قبلاً بیان گردید که هر چند مبنای کود جزا شریعت اسلامی است اما از لفظ بغاوت با مفهوم و شرایط فقهی آن حرفی به میان نیاورده است بلکه قیام مسلحانه را در جمله جرایم خیانت ملی شمرده

است بنابراین کسی که مرتکب جرم قیام مسلحانه علیه دولت افغانستان می‌شود طبق ماده‌ی ۳۱۹ ی کود مجازات می‌شود.

ماده‌ی ۲۳۹ چنین مشعر است: «مرتکب جرم خیانت ملی حسب احوال به مجازات ذیل محکوم می‌گردد: (۱) در صورت ارتکاب جرایم مندرج اجزای ۱ تا ۹ ماده‌ی ۲۳۸، به حبس دوام درجه‌ی ۲. (۲) در صورت ارتکاب جرایم مندرج اجزای ۱۰ تا ۱۲ ماده‌ی ۲۳۸، به حبس طویل^(۱)». این ماده به مجازات رفتارهای مجرمانه‌ی ماده ۲۳۸ تصریح نموده است که به موجب آن مجازات‌ها بر اساس شدت رفتارهای مجرمانه اجزای دوازده‌گانه ماده ۲۳۸، به دو دسته متفاوت تقسیم بندی شده است که برای مرتکب جرم قیام مسلحانه توسط نیروهای نظامی حبس دوام درجه‌ی ۲^(۲) و برای مرتکب اجزای ۱۰ که قیام مسلحانه سایر اتباع افغانستان علیه دولت به منظور گرفتن قدرت دولتی است، مجازات حبس طویل^(۳) را مدنظر گرفته است.

مطلب چهارم: مقایسه‌ی جرم بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان

در مقایسه پیرامون جرم بغاوت دو نکته قابل یادآوری است یکی مقایسه‌ی جرم‌انگاری بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان و دیگری مقایسه‌ی مجازات جرم بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی افغانستان که ذیلاً این دو مورد بیان می‌گردد، بنابراین مقایسه‌ی جرم‌انگاری بغاوت در فقه اسلامی و قوانین جزایی قرار ذیل است:

۱. در فقه اسلامی به صراحت از بغاوت بحث شده است و مباحث، ابواب و کتاب‌های مستقل درج گردیده و مورد بحث قرار گرفته است و به صراحت فقهای اسلامی بغاوت را علیه دولت اسلامی با استدلال از آیات متعدد، احادیث بی‌شمار، اجماع امت اسلامی و عقل حرام دانسته اند. اما قوانین جزایی افغانستان اولاً که جرم بغاوت را با مفهوم فقهی آن در کود جزا درج نکرده اند و مفاهیمی که نزدیکی با جرم بغاوت دارد ذکر شده که مفهوم قیام مسلحانه بوده و آنرا جرم دانسته و برای مرتکب آن مجازات حبس را پیش‌بینی نموده است.
۲. جرم‌انگاری بغاوت در فقه اسلامی مشروط به تحقق شروط چهارگانه است- که قبلاً در فصل دوم ذکر شد- که با صراحت در فقه اسلامی ذکر گردیده است اما جرم قیام مسلحانه در قوانین جزایی آنچنان که در فقه مشروط است در کود جزا چنین نمی‌باشد و عمده‌ترین شرایطی را که برای تحقق جرم قیام مسلحانه می‌توان در کود جزا ذکر کرد، همان: عنصر قانونی- که در کود

(۱) کود جزا، ماده ۲۳۹.

(۲) کود جزا در ماده‌ی ۱۴۷، فقره ۴، حبس دوام درجه‌ی ۲ را چنین بیان می‌دارد: «حبس دوام درجه‌ی ۲ بیش از شانزده سال تا بیست سال».

(۳) کود جزای افغانستان در ماده‌ی ۱۴۷، فقره ۳ حبس طویل را چنین بیان نموده است: «حبس طویل بیش از پنج سال تا شانزده سال».

جزا جرم دانسته شده است-، عنصر مادی که قیام مسلحانه عملاً صورت گیرد و قیام‌کنندگان مسلح باشند و عنصر روانی که نیت و قصد قیام مسلحانه را داشته باشند و از جرم‌بودن و قابل مجازات بودن قیام مسلحانه آگاهی داشته باشد، اما در فقه اسلامی علاوه از شرایط مستفاد از کود جزا شرایط دیگری نیز بر تحقق جرم‌انگاری است که شامل؛ خروج و بغاوت با تاویل باشد، خروج‌کنندگان دارای قدرت باشند، خروج به قصد غلبه و تسلط یافتن باشد.

3. مسئولیت دولت در قبال جرم بغاوت در فقه اسلامی جنگیدن علیه آن در صورت تحقق شرایط آن می‌باشد اگر بتوانیم جنگیدن علیه بغاوت‌گران را مجازات بدانیم می‌توان گفت که مجازات جرم بغاوت در فقه اسلامی جنگیدن و کشتن آنان است تا زمانی که از بغاوت دست نبردارند، اما مجازات قیام مسلحانه در کود جزای افغانستان در برخی حالات حبس دوام درجه دو و در برخی حالات دیگر حبس طویل می‌باشد بناء بر خورد قوانین جزایی در قبال جرم قیام مسلحانه متفاوت‌تر نسبت بر خورد و واکنش فقه اسلامی در قبال مرتکبین جرم بغاوت می‌باشد.

بنابراین فقه اسلامی با احکام جامع و کامل خویش جرم بغاوت را به شکل صریح و همه جانبه جرم دانسته، مجازات و احکام مختص آنرا با جزئیات کامل بیان نموده است اما قوانین جزایی افغانستان در قسمت جرم بغاوت توجه چندانی نکرده است؛ زیرا که اولاً جرم بغاوت صراحتاً در کود جزای افغانستان درج نگردیده است و می‌بایست قانون‌گذار در این زمینه ت‌جه بیشتری را معطوف می‌داشت، ثانیاً اصطلاح کود جزا (قیام مسلحانه) که در مفهوم جرم بغاوت به کار رفته است مفهوم دقیق و عینی جرم بغاوت را با شرایط فقهی آن افاده نمی‌کند و هر نوع قیام مسلحانه چه مشروع و چه غیرمشروع باشد را جرم دانسته و قابل مجازات می‌داند اما در فقه اسلامی تا زمانی که شرایط جرم بغاوت متحقق نشود هر نوع قیام و خروج، بغاوت دانسته نمی‌شود و امام نیز حق جنگ با آنها را ندارد.

نتیجه‌گیری

بر اساس مباحث ارائه شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

1. فقهای اسلامی بغاوت را به عنوان یک جرم خاص مورد توجه قرار داده و احکام ویژه‌ای را برای آن در نظر گرفته‌اند.
2. در میان فقهای اسلامی اختلاف مبنی بر اینکه آیا بغی به صورت گروهی تحقق می‌یابد یا به صورت فردی اختلاف نظر وجود دارد. البته اکثریت قریب به اتفاق فقها معتقدند که در صورتی بغاوت اتفاق می‌افتد که به صورت گروهی انجام گیرد.
3. بغاوت براساس اتفاق نظر فقهای اسلامی در صورتی است که امام عادل باشد و به حق، حاکمیت جامعه اسلامی را بر عهده گرفته باشد و یکی از مهم‌ترین شرایط تحقق جرم بغی مسلمان بودن باغیان است.
4. از نظر حقوق اسلام جرائمی که باغیان در موقع درگیری و جنگ مرتکب می‌شوند دارای مسئولیت آن‌ها نخواهد بود ولی در صورتی که قبل از جنگ و درگیری باشد دارای مسئولیت مالی و کیفری خواهند بود.
5. میان بغاوت‌گران و خوارج فرق وجود دارد و همین فرق‌ها سبب متفاوت بودن جنگ با بغاوت‌گران و خوارج شده است که قبلاً ذکر شد.
6. هدف از جنگ با بغاوت‌گران، بازگشت آنان به سوی حق و اطاعت از امام و حفظ وحدت جامعه اسلامی است، از این‌رو پس از تحقق این اهداف، جنگ با آن‌ها بی‌درنگ پایان می‌یابد.
7. مجازات بغاوت‌گران هنگام شورش، یعنی جنگ با آن‌ها جزو مجازاتی تعزیری است؛ از این‌رو، حاکم اسلامی موظف به اجرای آن است.
8. لفظ بغاوت در قوانین جزایی افغانستان استعمال نشده است بلکه آنچه دلالت به بغاوت دارد، الفاظی همچون قیام مسلحانه، پیوستن با نیروی دشمن و جنگیدن علیه دولت افغانستان ذکر شده است.

پیشنهادات

بعد از تحقیق و بررسی پیرامون جرم بغاوت در فقه و قانون پیشنهادات ذیل ارایه می گردد:

1. واجب است که مسلمانان از حاکم و امام خویش اطاعت و فرمانبرداری نمایند مگر این که امر به معصیت نمایند که در این صورت مطلقاً اطاعت امیر از معصیت ناجایز می باشد.
2. بر دولت اسلامی لازم است که علیه آنانی که جرم بغاوت را علیه حکومت مرتکب می شوند مبارزه نماید و این مبارزه چنین باشد که در قدم اول ارشاد و توصیه شوند، در قدم دوم انتقادات و اعتراضات شان پاسخ داده شود و قانع شوند، در قدم سوم انذار و تهدید شوند و در قدم آخر علیه آنها جنگ شود تا دست از بغاوت بردارند.
3. بر دولت های اسلامی لازم است تا شریعت اسلامی را به شکل کامل و همه جانبه تطبیق نمایند و عزت و شوکت مسلمانان در تحکیم شریعت است نه پیروی از دیگر نظریه های دولت داری.
4. بر دولت اسلامی لازم است تا روح عدالت اسلامی در میان افراد جامعه به شکل مساویانه و بدون در نظر داشت مسائل قومی، سمتی و زبانی اجرا نمایند تا مبادا به فرصت طلبان حجت داده و سبب خروج علیه دولت اسلامی گردند.

فهرست‌ها

1- فهرست آیات

متن آیه	شماره آیه	شماره صفحه
سورة النساء		
﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾	59	48
سورة الأنعام		
﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾	57	52
﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾	164	82
سورة التوبة		
﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَالَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾	103	56، 68
سورة الشورى		
﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ﴾	27	10
سورة القصص		
﴿وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾	77	10
سورة الكهف		
﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ﴾	64	10
سورة مريم		
﴿وَلَمْ أَكْ بِغِيَا ۝۱۰﴾	20	10
سورة الحجرات		
﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝۱۱﴾	10	30
﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَتْ حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾	9	44، 55، 62، 79

سورة الشعراء		
49	227	﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ ﴿٢٢٧﴾
سورة الزمر		
60	65	﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٦٥﴾
سورة الروم		
60	60	﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوفُونَ﴾ ﴿٦٠﴾
سورة لقمان		
67	15	﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ﴿١٥﴾
سورة الطلاق		
95	1	﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ ﴿١﴾
سورة البينة		
88	6	﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ ﴿٦﴾

2- فهرست احاديث

شماره صفحه	نص حديث
48	[لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ]
48	[مَنْ أَمَرَكُمْ مِنَ الْوَلَاةِ بِغَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا تُطِيعُوهُ]
48	[لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ]
55	[يُخْرِجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، أَوْ صِيَامَكُمْ مَعَ]
55	[يُخْرِجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءَ الْأَخْلَامِ، يَقُولُونَ]
60	[نَادَى رَجُلٌ مِنَ الْغَالِينَ عَلِيًّا وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ صَلَاةَ الْفَجْرِ]
60	[إِنْ سَبُونِي فَسُبُّوهُمْ أَوْ اعْفُوا عَنْهُمْ، وَإِنْ شَهَرُوا السِّلَاحَ فَاشْهَرُوا]
67، 67	[لَيْسَ لِلْقَاتِلِ شَيْءٌ]
73	[مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفَقَةً يَدِهِ وَتَمَرَةً قَلْبِهِ، فَلْيَطْعُمْهُ إِنْ]
73	[مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً]
73	[مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمَرَكُمْ جَمَعَ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ، يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ]
74	[بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا]
76	[سَيَخْرُجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، حَدَاثُ الْأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الْأَخْلَامِ، يَقُولُونَ]
76	[مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمَرَكُمْ جَمَعَ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ، يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ]
76	[سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي اخْتِلَافٌ وَفُرْقَةٌ، قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقَوْلَ وَيُسَيِّئُونَ الْفِعْلَ]
77	[سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ]
80	[مَنْعَتْ دَارُ الْإِسْلَامِ مَا فِيهَا وَأَبَاحَتْ دَارُ الشِّرْكِ مَا فِيهَا]
82	[مَا كَانَتْ هَذِهِ تُقَاتِلُ، ثُمَّ نَهَى عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ]
87	[يُخْرِجُ نَاسٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ، وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ]
87	[أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ قَوْمًا يَكُونُونَ فِي أُمَّتِهِ يَخْرُجُونَ فِي فُرْقَةٍ]
95	[مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ]
95	[بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا]
95	[إِنَّهَا سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ]

3- فهرست اعلام

شماره	اسم اعلام	شماره صفحه
1	ابن العربي	75
2	ابن الهمام	89، 84
3	ابن تیمیه	44، 38، 36، 35
4	ابن حزم	61
5	ابن عابدین	79، 34، 17، 12
6	ابن عباس	26
7	ابن عبد البر	56
8	ابن عرفه	79
9	عبدالله ابن عمر	78، 37
10	ابن قدامه مقدسی	89، 87، 86، 79، 74، 69، 45، 44، 36، 15
11	ابن کثیر	23
12	ابن ملجم	57، 54
13	ابن منظور	16
14	ابو ایوب انصاری	28
15	ابو برزه	29
16	ابو بکر صدیق	93، 82، 81، 74، 68، 52، 48، 25، 24
17	ابو حذیفه	67
18	ابو حنیفه	96، 92، 90، 85، 66، 52
19	ابو سعید خدری	87، 55
20	ابو قتاده انصاری	28
21	ابو مجلز	29
22	ابو هریره	73، 31
23	ابو یوسف	66

24	ابوالحسن اشعری	25
25	ابوحنیفه نعمان بن ثابت	96، 94، 84، 84، 78، 64، 62، 58، 54، 53
26	ابوسعید خدری	87
27	احمد بن حنبل	94، 92، 89، 86، 84، 67، 65، 63، 62، 62، 58، 53، 52، 43، 35 97، 96
28	اسامه بن یزید	78
29	انس ابن مالک	76
30	براء بن عازب	44، 27
31	جندب ازدی	37
32	حجر بن عدی	28
33	حذیفه بن یمان	32
34	حسن بصری	57، 54
35	خرشی مالکی	85
36	ذو الخویصره حرقوص بن زهیر	23
37	راغب اصفهانی	9
38	زبیر بن عوام	26
39	سحنون	51
40	سرخرسی	41
41	سعد بن ابی وق	78
42	سعد بن عبادہ	77، 28
43	سعید بن جبیر	75
44	شافعی، محمد بن ادريس	97، 96، 94، 84، 74، 67، 65، 63، 61، 58، 54، 53، 52، 35
45	شَبَّث بن ربعی	28
46	شریینی	14
47	شیخ عز الدین بن	51

	عبدالسلام	
26	طلحه بن زبير	48
26	عائشه أم المؤمنين	49
74، 33	عباده بن صامت	50
25	عبدالقاهر بغدادی	51
16	عبدالکريم شهرستاني	52
56، 44، 39	عبدالله بن خباب	53
62، 45، 44، 36، 31	عبدالله بن عباس	54
73، 30	عبدالله بن عمر	55
29	عبدالله بن وهب راسبي	56
49	عبدالملك بن مروان	57
68، 52، 49، 26، 25، 24	عثمان بن عفان	58
60	عدي بن اربعة	59
95، 31	عرفجه	60
73	عرفجة اشجعي	61
11، 24، 26، 27، 29، 29، 36، 37، 38، 43، 44، 52، 54، 56، 57، 61، 62، 63، 68، 74، 76، 83، 86	علي بن ابي طالب	62
22	علي بن ربيعه	63
49	علي بن زبير	64
24	عمار	65
93، 49، 25، 24	عمر بن خطاب	66
75، 61	عمر بن عبدالعزيز	67
32	عوف بن مالك اشجعي	68
77	قرطبي	69
41، 34، 11	كاساني	70

96، 94، 93، 85، 84، 78، 75، 65، 64، 61، 58، 57	مالک بن انس	71
66	محمد بن حسن شیبانی	72
69، 57، 36	معاویہ بن سفیان	73
28	معقل بن قیس بن ریاحی	74
34، 18	مواق مالکی	75

4- فهرست منابع و مآخذ

1. قرآن كريم.
1. إبراهيم، إبراهيم كبير، (1439هـ.ق/2018م). *عقوبة جريمة البغي بين الفقه والقانون*، مجلة الشريعة والقانون-السودان.
2. ابن أبي عاصم، أبو بكر بن أبي عاصم، (1400هـ.ق). *السنة*، تحقيق: ناصر الدين الألباني، الطبعة الأولى، بيروت: المكتب الإسلامي.
3. ابن الأثير، أبو الحسن علي بن أبي الكرم، (1415هـ.ق/1994م). *أسد الغابة في معرفة الصحابة- المشكول*، تحقيق: علي محمد معوض و عادل أحمد عبدالموجود، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
4. ابن الأثير، أبو الحسن علي بن أبي الكرم الجزري، (1417هـ.ق/1997م). *الكامل في التاريخ*، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتاب العربي.
5. ابن الأثير، أبو السعادات مبارك بن محمد الجزري، (1399هـ.ق/1979م). *النهاية في غريب الحديث والأثر*، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي و محمود محمد الطنحاي، بيروت: المكتبة العلمية.
6. ابن الجارود، أبو محمد عبدالله بن علي النيسابوري، (1408هـ.ق/1988م). *المنتقى من السنن المسندة*، تحقيق: عبدالله عمر البارودي، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الكتاب الثقافية.
7. ابن الجوزي، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي، (1421هـ.ق/2001م). *تلبيس إبليس*، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر.
8. ابن الرفعة، أحمد بن محمد الأنصاري، (2009م). *كفاية النبيه في شرح التنبيه*، تحقيق: مجدي ممد سرور باسلوم، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
9. ابن العربي، محمد بن عبدالله المالكي، (1424هـ.ق/2003م). *أحكام القرآن*، تخريج و تعليق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية.
10. ابن المقرئ، أبو بكر محمد بن إبراهيم الخازن، (1419هـ.ق/1998م). *المعجم*، تحقيق: أبو عبدالرحمن عادل بن سعد، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة الرشد.
11. ابن النجار، تقي الدين محمد بن أحمد الفتوحي الحنبلي، (1419هـ.ق/1999م). *منتهى الإرادات*، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
12. ابن الهمام، محمد بن عبدالواحد السيواسي، (ب ت). *شرح فتح القدير*، بدون طبعة، بيروت: دار الفكر.
13. ابن تيمية، أبو العباس احمد بن عبدالرحيم الحرّاني، (____) *مجموع الفتاوى*، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.

14. ابن تيمية، أبو العباس أحمد بن عبد الرحيم الحرّاني، (1406هـ/ق 1986م). *منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية*، تحقيق: محمد رشاد سالم، الطبعة الأولى، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
15. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم البُستي، (1408هـ/ق 1988م). *صحيح ابن حبان*، تحقيق: شعيب الأنؤوط، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
16. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد البُستي، (1393هـ/ق 1973م). *الثقات*، الإشراف: محمد عبدالمعبد خان، الطبعة الأولى، حيدرآباد=الدين: نشر دائرة المعارف العثمانية.
17. ابن حجر العسقلاني، أحمد بن علي الشافعي، (1379هـ). *فتح الباري شرح صحيح البخاري*، تخريج: محب الدين الخطيب، بيروت: دار المعرفة.
18. ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد، (1392هـ/ق 1972م). *الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة*، الطبعة الثانية، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية.
19. ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد، (1415هـ). *الإصابة في تمييز الصحابة*، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود وعلى محمد معوض، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
20. ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد، (1419هـ/ق 1989م). *التلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير*، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
21. ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي، (1390هـ/ق 1971م). *لسان الميزان*، تحقيق: دأثر المعرف النظامية-الهند، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
22. ابن حزم، أبو محمد على بن أحمد الأندلسي، (____). *المحلى بالآثار*، تحقيق: أحمد محمد شاكر، القاهرة: مكتبة دار التراث.
23. ابن حزم، أبو محمد على بن أحمد القرطبي، (____). *الفصل في الملل والأهواء والنحل*، القاهرة: مكتبة الخانجي.
24. ابن حزم، أبي محمد على بن أحمد، (1395). *الفصل في الملل والأهواء والنحل*، بيروت: دارالمعرفة.
25. ابن خلكان، أبو العباس أحمد بن محمد البرمكي، (1900-1994م). *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان*، تحقيق: إحسان عباس، بيروت: دار صادر.
26. ابن سعد، محمد بن سعد الزهري، (1410هـ/ق 1990م). *الطبقات الكبرى*، محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.
27. ابن عابدين، محمد أمين بن عمر الدمشقي الحنفي، (1412هـ/ق 1992م). *رد المحتار على الدر المختار*، الطبعة الثانية، بيروت: دار الفكر.

28. ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبدالله القرطبي، (1387هـ). *التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد*، تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي و محمد عبدالكبير البكري، المغرب: مؤسسة القرطبة.
29. ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبدالله النمري القرطبي، (1412هـ/ق/1992م). *الاستيعاب في معرفة الأصحاب*، تحقيق: علي محمد البجاوي، الطبعة الأولى، بيروت: دار الجيل.
30. ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله القرطبي، (1400هـ/ق/1980م). *الكافي في فقه أهل المدينة*، تحقيق: محمد محمد أحمد ولد ماديك الموريتاني، الطبعة الثانية، الرياض: مكتبة الرياض الحديثة.
31. ابن فارس، أبو الحسن أحمد بن فارس بن زكريا، (1399هـ/ق/1979م). *معجم مقاييس اللغة*، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر.
32. ابن قدامة، أبو محمد عبدالله بن أحمد الحنبلي، (1388هـ/ق/1968م). *المغني*، القاهرة: مكتبة القاهرة.
33. ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر الدمشقي، (1424هـ/ق/2003م). *البداية والنهاية*، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، الناشر: دار هجر.
34. ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر الدمشقي، (1424هـ/ق/2003م). *البداية والنهاية*، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، الناشر: دار هجر.
35. ابن مفلح، شمس الدين محمد بن مفلح المقدسي، (1424هـ/ق/2003م). *الفروع وتصحيح الفروع*، تصحيح: علاء الدين علي بن سليمان المرداوي، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
36. ابن منظور، أبو الفضل محمد بن مكرم بن علي الأنصاري الرويفعي، (1414هـ). *لسان العرب*، الطبعة الثالثة، بيروت: دار صادر.
37. ابن نجيم، زيد الدين بن ابراهيم الحنفي، (____). *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، الطبعة الثانية، بيروت: دار المعرفة.
38. أبو زهرة، محمد بن أحمد، (____). *زهرة التفاسير*، بيروت: دار الفكر العربي.
39. أبو يعلى، أحمد بن علي التميمي الموصلي، (1404هـ/ق/1984م). *مسند أبي يعلى*، تحقيق: حسين سليم أسد، الطبعة الأولى، دمشق: دار المأمون للتراث.
40. أبو يعلى، محمد بن الحسين بن محمد الفراء، (1421هـ/ق/2000م). *الأحكام السلطانية*، تصحيح: محمد حامد الفقي، الطبعة الثانية، بيروت: دار الكتب العلمية.
41. الأشعري، أبو الحسن بن علي بن إسماعيل، (1995م). *مقالات الإسلاميين*، بيروت: المكتبة العصرية

42. الأشعري، أبو الحسن علي بن إسماعيل، (1426هـ/ق/2005م). *مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين*، تحقيق: نعيم زرزور، الطبعة الأولى، الناشر: المكتبة العصرية.
43. الأصبحي، أبو عبدالله مالك بن أنس، (____). *الموطأ برواية يحيى الليثي*، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، مصر: دار إحياء التراث العربي.
44. الألباني، أبو عبدالرحمن محمد ناصر الدين، (____). *صحيح الجامع الصغير وزياداته*، الناشر: المكتب الإسلامي.
45. الألباني، أبو عبدالرحمن محمد ناصر الدين، (1405هـ/ق/1985م). *إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل*، الطبعة الثانية، بيروت: المكتب الإسلامي.
46. الأنصاري، زكريا بن محمد بن زكريا المالكي، (____). *أسنى المطالب في شرح روض الطالب*، بيروت: دار الكتب الإسلامية.
47. آشوري، داريوش، (1379). *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: انتشارات امير كبير.
48. آقا بخشي، علي اكبر، (1378). *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات امير كبير.
49. آلن بيرو، (1375). *فرهنگ علوم اجتماعي*، ترجمه: باقر ساروخاني، چاپ سوم، تهران: نشر كيهان.
50. البخاري، محمد بن اسماعيل أبو عبدالله الجعفي، (1422هـ). *صحيح البخاري*، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الطبعة الأولى، الناشر: دار طوق النجاة.
51. البغدادي، إسماعيل باشا، (____). *هدية العارفين أسماء المؤلفين وآثار المصنفين*، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
52. البغدادي، عبدالقاهر بن طاهر، (1977م). *الفرق بين الفرق*، الطبعة الثانية، بيروت: دار الآفاق الجديدة.
53. البغدادي، عبدالقاهر بن طاهر، (2005م). *الفرق بين الفرق*، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية.
54. البلاذري، أحمد بن يحيى، (1417هـ/ق/1996م) *جمل من أنساب الأشراف*، تحقيق: سهيل زكار ورياض الزركلي، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر.
55. البهوتي، منصور بن يونس بن صلاح الدين الحنبلي، (1402هـ). *كشف القناع عن متن الإقناع*، مراجعة: هلال مصيلحي، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر.
56. البيطار، عبدالرزاق بن حسن الدمشقي، (1413هـ/ق/1993م). *حلية البشر في تاريخ القرن الثالث عشر*، تحقيق: محمد بهجة البيطار، الطبعة الثانية، بيروت: دار صادر.
57. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي الخراساني، (1410هـ/ق/1989م). *السنن الصغير*، تحقيق: عبدالمعطي أمين قلججي، الطبعة الأولى، كراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية.

58. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي الخراساني، (1410هـ/ق 1989م). السنن الصغير، تحقيق: عبدالمعطي أمين قلججي، الطبعة الأولى، كراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية.
59. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي الخراساني، (1424هـ/ق 2003م). سنن الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية.
60. البيهقي، أبو بكر أحمد بن الحسين، (1439هـ/ق 2018م). أحكام القرآن للشافعي، تحقيق: أبو عاصم الشوامي، الطبعة الأولى، الناشر: دار الذخائر.
61. البيهقي، أحمد بن حسين الخراساني، (1424هـ/ق 2003م). سنن الكبرى للبيهقي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية.
62. الجصاص، أبوبكر أحمد بن علي الرازي الحنفي، (1415هـ/ق 1994م). أحكام القرآن، تحقيق: عبدالسلام محمد علي شاهين، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
63. جعفرى لنگرودى، محمدجعفر، (1381). مبسوط در ترمينولوژى حقوق، چاپ دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
64. جندى، عبدالملك، (1350). الموسوعة الجنائية، القاهرة: دار الكتاب المصرية.
65. الجوهري، أبو نصر إسماعيل بن حماد الفارابي، (1407هـ/ق 1987م). الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة.
66. الجوهري، أبو نصر إسماعيل بن حماد الفارابي، (1407هـ/ق 1987م). الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، بيروت: دار العلم للملايين.
67. حبيب زاده، محمدجعفر، (1379). محاربه در حقوق كيفرى ايران، تهران: دفتر نشر آثار علمى دانشگاه تربيت مدرس.
68. الحطاب، أبو عبدالله محمد بن محمد المالكي، (1412هـ/ق 1992م). مواهب الجليل في شرح مختصر خليل، الطبعة الثانية، بيروت: دار الفكر.
69. الخرشي، أبو عبدالله محمد بن عبدالله المالكي، (____). شرح مختصر خليل للخرشي، بيروت: دار الفكر.
70. الخطيب البغدادي، أبوبكر أحمد بن علي بن ثابت، (1422هـ/ق 2002م). تاريخ بغداد، تحقيق: بشار عواد معروف، الطبعة الأولى، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
71. الخلال، أبو بكر أحمد بن محمد الحنبلي، (1410هـ/ق 1989م). السنة، التحقيق: عطية الزهراني، الطبعة الأولى، الرياض: دار الراجعية.
72. الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد البغدادي، (1424هـ/ق 2004م). سنن الدارقطني، تحقيق: شعيب الأرناؤوط و آخرون، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
73. دانش، تاج زمان، (1388). مجرم کیست؟ جرم شناسی چیست؟ چاپ چهارم، تهران: انتشار کیهان.

74. الداوودي، محمد بن علي المالكي، (—). *طبقات المفسرين*، بيروت: دار الكتب العلمية.
75. الدسوقي، محمد بن أحمد بن عرفة المالكي، (1430هـ) *حاشية الدسوقي على الشرح الكبير*، بيروت: دار الفكر.
76. دهخدا، علي اكبر (1345)، *لغت نامه فارسی دهخدا*، چاپ سوم، تهران، انتشارات چاپخانه دانشگاه تهران.
77. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، (1390). *مفردات الفاظ قرآن كريم*، ترجمه: حسين خداپرست، چاپ چهارم، قم: انتشارات نوید اسلام.
78. الرملي، شمس الدين محمد بن أبي العباس، (1404هـ.ق/1984م). *نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج*، الطبعة الأخيرة، بيروت: دار الفكر.
79. الزبيدي، محمد بن محمد الحسيني، (1424هـ). *تاج العروس*، تحقيق: علي شيري، الطبعة الثانية، بيروت: دار الفكر.
80. الزحيلي، وهبة بن مصطفى، (1411هـ.ق/1991م). *تفسير المنير في العقيدة والشريعة والمنهج*، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفكر.
81. الزحيلي، وهبة بن مصطفى، (1985م). *الفقه الإسلامي وأدلته*، الطبعة الثانية، دمشق: دار الفكر.
82. الزرقاني، عبد الباقي بن يوسف بن أحمد المصري، (1422هـ.ق/2002م). *شرح الزرقاني على مختصر خليل*، تصحيح: عبدالسلام محمد أمين، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
83. الزهري، محمد بن سعد بن منيع، (1421هـ.ق/2001م). *الطبقات الكبير*، تحقيق: علي محمد عمر، القاهرة: مكتبة الخانجي.
84. السرخسي، محمد بن أحمد الحنفي، (1414هـ.ق/1993م). *المبسوط*، بيروت: دار المعرفة.
85. سعد، قاسم علي، (1423هـ.ق/2002). *جمهرة تراجم الفقهاء المالكية*، الطبعة الأولى، دبي: دار البحوث للدراسات الإسلامية وإحياء التراث.
86. سعيد، محمد الثالث، (1400هـ.ق). *البغاة وأحكامهم في الشريعة الإسلامية دراسة موازنة*، رسالة الماجستير، جامعة الملك عبدالعزيز-مكة المكرمة.
87. الشافعي، أبو عبدالله محمد بن ادريس القرشي، (1400هـ). *مسند الشافعي*، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
88. الشافعي، أبو عبدالله محمد بن ادريس القرشي، (1424هـ.ق). *الأم*، تحقيق: أحمد بدر الدين حسون، الطبعة الثانية، بيروت: دار قتيبة.
89. الشافعي، أبو عبدالله محمد بن إدريس، (1980م). *الأم*، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفكر، 8/368، والخطاب، مواهب الجليل.

90. شامبياتي، هوشنگ، (1385). *حقوق كييفري اختصاصي جرایم ضد مصالح عمومی کشور*، تهران: نشر ژوبین.
91. شاملو احمدي، محمد حسين، (1380). *فرهنگ اصطلاحات و عناوين جزایی*، تهران: نشر داديار.
92. الشوكاني، محمد بن علي اليمني، (1413هـ.ق/1993م). *نيل الأوطار*، تحقيق: عصام الدين الصبابطي، الطبعة الأولى، مصر: دار الحديث.
93. الشهرستاني، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم، (____). *الملل والنحل*، حلب: مؤسسة الحلبي.
94. الشيباني، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، (1421هـ.ق/2001م). *مسند أحمد بن حنبل*، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، عادل مشرد و آخرون، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
95. الشيرازي، أبو اسحاق إبراهيم بن علي الشافعي، (ب.ت). *المهذب في فقه الإمام الشافعي*، بيروت: دار الكتب العلمية.
96. صانعي، پرويز، (1382). *حقوق جزای عمومی*، چاپ اول، تهران: انتشار طرح نو.
97. الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك، (1420هـ.ق/2000م). *الوافي بالوفيات*، تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، بيروت: دار إحياء التراث.
98. صلابي، محمد، (1388). *بررسی و تحلیل زندگانی خليفه چهارم*، ترجمه: مجموعة موحدين، ناشر: گروهی فرهنگی موحدين.
99. الصنعاني، أبو بكر عبدالرزاق بن همام الحميري، (1403هـ). *المصنف*، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، الطبعة الثانية، بيروت: المكتب الإسلامي.
100. الضياء المقدسي، محمد بن عبدالواحد، (1420هـ.ق/2000م). *الأحاديث المختارة أو المستخرجة من الأحاديث المختار مما لم يخرجاه البخاري و مسلم في صحيحيهما*، تحقيق: عبدالملك بن عبدالله بن دهيش، الطبعة الثالثة، بيروت: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع.
101. طباطبائي، محمد حسين (1397ق)، *تفسير الميزان*، قم: بنياد علمي و فكري علامه طباطبائي.
102. الطبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد الشامي، (1415هـ.ق/1994م). *المعجم الكبير*، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، الطبعة الثانية، القاهرة: مكتبة ابن تيمية.
103. الطبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الشامي، (____). *المعجم الأوسط*، تحقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، القاهرة: دار الحرمين.
104. عبدالحميد، علي ناصر فقيهي، (____). *خلافة على بن أبي طالب*، رسالة الماجستير، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامية.
105. العبسي، أبو بكر بن أبي شيبه، عبدالله بن محمد، (1409هـ). *المصنف في الأحاديث والآثار لابن أبي شيبه*، تحقيق: كمال يوسف الحوت، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة الرشد.

106. عوده، عبد القادر، (1390). *بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی*، ترجمه: حسن فرهودی نیا، چاپ اول، تهران: نشر یادآوران.
107. فتحي بهنسية، أحمد (1409ق)، *المسئولية الجنائية في الفقه الإسلامي*، چاپ چهارم، القاهرة: دار الشروق.
108. الفيروزآبادي، أبو طاهر محمد بن يعقوب، (1426هـ.ق/2005م). *القاموس المحيط*، تحقيق: مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، الطبعة الثامنة، بيروت: مؤسسة الرسالة.
109. القرافي، أبو العباس أحمد بن إدريس المالكي، (1994م). *الذخيرة*، تحقيق: محمد بوخبزة و آخرون، الطبعة الأولى، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
110. القرطبي، أبو عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري، (1384هـ.ق/1964م). *الجامع لأحكام القرآن- تفسير القرطبي*، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الكتب المصرية.
111. القزويني، ابن ماجة أبو عبدالله محمد بن يزيد، (____). *سنن ابن ماجة*، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية- فيصل عيسى البابي الحلبي.
112. الكاساني، علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الحنفي، (1406هـ.ق/1986م). *بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع*، الطبعة الثانية، بيروت: دار الكتب العلمية، ج7، ص140.
113. الكتبي، محمد بن شاكر، (1973م). *فوات الوفيات*، تحقيق: إحسان عباس، الطبعة الأولى، بيروت: دار صادر.
114. كحالة، عمر رضا، (____). *معجم المؤلفين*، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
115. الكُمَيْلَانِي، محمد حفظ الرحمن بن محب الرحمن، (1439هـ.ق/2018م). *البدور المضية في تراجم الحنفية*، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الصالح.
116. الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد الشافعي، (____). *الأحكام السلطانية*، القاهرة: دار الحديث.
117. الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد الشافعي، (1419هـ.ق/1999). *الحاوي الكبير*، تحقيق: علي محمد معوض و عادل أحمد عبدالموجود، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
118. المرداوي، أبو الحسن علي بن سفيان السعدي، (____). *الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الإمام أحمد بن حنبل*، تحقيق: محمد الفقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
119. المرغيناني، أبو الحسن علي بن أبي بكر الحنفي، (1410هـ). *الهداية شرح بداية المبتدي*، الطبعة الأولى، بيروت دار الكتب العلمية.
120. المزي، يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف الكلبي، (1400هـ.ق/1980م). *تهذيب الكمال في أسماء الرجال*، تحقيق: بشار عواد معروف، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الرسالة.
121. معلوف، لويس (1998م)، *المنجد في اللغة والأعلام*. چاپ سی و هفتم. بيروت: دارالمشروق.

122. المواق، محمد بن يوسف المالكي، (1416هـ/ق/1994م). *التاج والإكليل لمختصر خليل*، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
123. موسوى بجنوردى، محمد، (1379). *القواعد الفقهية*، چاپ سوم، تهران: نشر عروج.
124. الموصلي، أبو الفضل عبدالله بن محمود الحنفي، (1426هـ/ق/2005م). *الاختيار لتعليل المختار*، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الكتب العلمية.
125. النسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب الخراساني، (1406هـ/ق/1986م). *المجتبى من السنن- سنن النسائي*، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الطبعة الثانية، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية.
126. النووي، أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف الشافعي، (1412هـ/ق/1991م). *روضة الطالبين و عمدة المفتين*، تحقيق: زهير الشاويش، الطبعة الثالثة.
127. النووي، أبو زكريا يحيى بن شرف الشافعي، (____). *روضة الطالبين*، بيروت: نشر المكتب الإسلامي.
128. النيسابوري، أبو عبدالله الحاكم محمد بن عبدالله، (1411هـ/ق/1990م). *المستدرک على الصحيحين*، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
129. النيسابوري، أبو الحسن مسلم بن الحجاج، (____). *صحيح مسلم*، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
130. وزارت عدليه، (1387). *قانون جزای عسکری*، جريده رسمى، شماره مسلسل (944)، كابل: رياست نشرات.
131. وزارت عدليه، (1396). *كود جزا*، جريده رسمى، شماره مسلسل (1260)، كابل: رياست نشرات.
132. الهيئتي، أبو الحسن علي بن أبي بكر، (1414هـ/ق/1994م). *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، تحقيق: حسام الدين القدسي، القاهرة: مكتبة القدسي.
133. يوسفى، راحله، (1395). *جرايم عليه امنيت و آسايش عمومى*، روزنامه حقوق كيفرى بين المللى، شماره 49.

Summary

Among the security-violating behaviors and crimes that the Islamic government or political system has been facing for a long time, is and will be, and is considered in the Islamic Sharia, is the crime of rebellion. Rebellion is one of the crimes that have been criminalized with the aim of maintaining political security and the rule of the Islamic system; Because the preservation of Islam and Islamic values is dependent on a strong Islamic government.

In order to maintain the political stability and stability of an Islamic society, which is the foundation of that society, Islamic governance must have a privacy that no one has the right to invade.

Most Islamic schools of thought believe that three conditions are needed to prove the definition of rebellion:

First: The people of rebellion should be many and numerous in such a way that they cannot be stopped and dispersed except by equipping the army and war. But if there was a small group like one person, two people and ten people, whose machination was weak, they are not people of rebellion.

Second: That they are out of the reach of the Imam or the ruler of the Muslims and that they are isolated from the Imam in the city or the desert. But if they are with the Imam and within his reach, they are not rebels.

Third: They are caught in a doubt because of which they go out against the Imam. But if they oppose without doubt, they have the ruling of war. With the fulfillment of the three mentioned conditions, the title of rebellion is valid, and the schools of Islamic jurisprudence have put forward many rulings in its various dimensions, which disagree with each other in this regard.

In this monograph, it is tried to examine its conditions and rulings by looking at the historical course of this crime from the point of view of Sunni jurisprudence. Rebellion is not explicitly mentioned in the 1355 Criminal Law of Afghanistan; But since this law was compiled when it was the only official Hanafi sect, on the other hand, Hanafi jurisprudence was used in many rules and clauses in the code of the Amanullah Khan era and the code of the Muhammad Nader Khan era, it is

for this reason that it can be said that the Hanafi jurisprudence in Compilation of criminal law has been involved. Also, in the penal code of Afghanistan approved in 1396, there is no explicit mention of the crime of rebellion, and the similar crime included in the penal code is crimes against internal and external security under the title of armed uprising, which has major differences with the crime of rebellion.

The importance of the research is that these issues, as well as how the Islamic State confronts the wives and children of this group and the duties of the people in facing this group, are important issues that have been discussed in the national language of our country in the form of books and treatises that cover all aspects. contains the subject, has not been published or has not been well explained, and the need to respond to them in this time, which is the time of propaganda and media rule, and sometimes, not only the ordinary classes, but also the elites, are confused and doubted, feeling more than ever.

The current research seeks to answer the question of what is the crime of rebellion, what are its elements and conditions, and what punishment is provided for the crime of rebellion in Islamic jurisprudence and criminal laws of Afghanistan.

The results of the research briefly answer the questions as follows : rebellion is a crime, it is an armed rebellion against the ruler, and the nature of the crime of rebellion is considered a general crime from the point of view of the four sects, and rebellion against the imam, its armed nature, and having bad intentions are considered among the elements of the crime of rebellion.

The research method in this treatise is analytical-descriptive, which was collected and written from reliable Sunni sources in the form of a library.

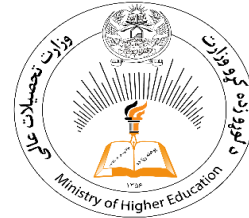
Keywords : crime, rebellion, revolt, uprising, armed, jurisprudence, law .



Salam University

Faculty of Sharia & Law

Master program in jurisprudence and law



Islamic Emirate of Afghanistan

Ministry of Higher Education

DM of Academic Affairs

Subject :

Investigating Baghawat crime from the viewpoint of Jurisprudence and Law

(A Master's Thesis)

By: Maryam "Khateebi"

Supervisor: Dr. Mohammad Saeed "Wazeeri"

Year: 2020



Salam University
Faculty of Sharia and Law
Master Program in Jurisprudence & Law



Islamic Emirate of Afghanistan
Ministry of Higher Education
DM of Academic Affairs

**Investigating Bagh awat crime from the viewpoint of
Jurisprudence and Law**

A Master's thesis

Student: Maryam Khateebi

Supervisor: Dr. Mohammad Saeed Wazeeri

Year: 2020